

ادبیات

● C.P. Cavafy
G. Seferis
O. Elitis
V. Popa
Z. Herbert

● G. Lichtheim
H. Magdoff
F. Bondy
س. نیویرینگ
W. S. Merwin

● پ. پیکاسو

● A. Crommelynck
P. Crommelynck
H. Cramer
C. Riley
S. Kauffmann
س. سپندر

پ. گرانسایه
ف. اصلانی
ا. بختیار
ب. شاکری
س. آتابای
ب. کتایون

ف. سیمابسا
ه. یزدوگ
گرسوز (4.)

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، مبارزه با سانسور و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



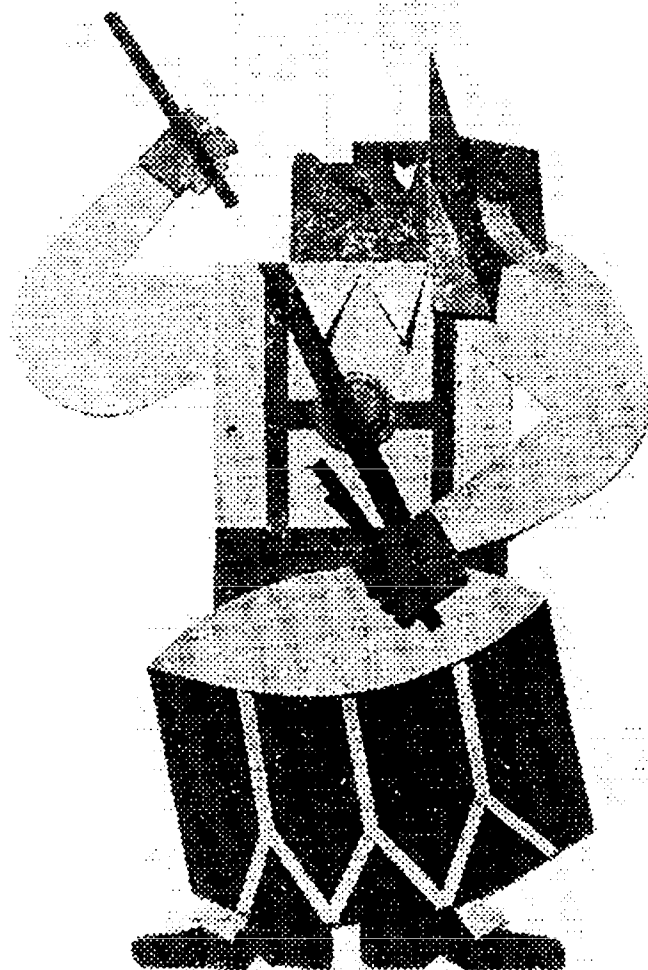
باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>



۶ پرواز در هفته از تهران به آلمان



ساعت پرواز مناسب
خلبانان ورزیده
مهمانداران شایسته
پذیرائی بی نظیر

استقبال گرم شما پروازهای «هما» پیوسته افزایش مییابد.

۱۰ پرواز در هفته از تهران به اروپا

ادبیات و هنر

ویژه‌ی پژوهش‌های اجتماعی، ادبیات و هنرها

۱. و ۵. قبول کسی نیست ، تنگناهای آزاد همدی کسانی است که به هوایی پاک نیازی اصیل دارند . انگاره‌های داوریمان در کار شعرها، داستانها و پژوهشها که به ما میسپارند، نه بسندهای باب روز است و نه خوشداشت‌های هوا آمیز ، به اثر میاندیشیم و ارزشهای نهفته در آن . از این رو اگر نتوانیم ، یا نگذارند بتوانیم ، نوشته‌ی را به زبان فارسی بسپاریم ، اصل نوشته را ، همراه یادداشتی ، به خداوند آن باز خواهیم گرداند .

پوشاندن آرایش و نیرنگ را دوست نمی‌داریم ، چنان‌که درسنجش‌ما به‌های ستودنی شتاب را . میکوشیم پدیده‌های زندگی از دیدگاهی اجتماعی - اقتصادی و در روشنایی آزمونهای تاریخی شناخته شوند ، با انگیزه‌ی راستین ، تردیدی پاینده و برداشتی استوار بر هستوی .

نیز این نکته را از یاد نرداییم که با چاپ هر نوشته مسئولیتی پذیرفته ایم ، همانند نویسنده و همگام با او .

آغاز کار فروردین ۱۳۳۳

دفتر : ۶۳ ، خ . تلویزین ، تهران ، تلفن ۶۲۷۱۱۸

چاپخش هر از چندگاه يك بار در تهران

اشتراك هر كتاب ۲۰۰ ریال ، رایگان و ارمغان هرگز

بهای آگهیها در گفتگو بر آورد میشود

نمایندگان : همه هستند و هیچ کس نیست

دارنده‌ی امتیاز و ویراستار ناصر وثوقی

هیچ نوشته پس فرستاده نمیشود مگر آنکه پاکتی ، نشانی‌دار و تمبر خورده ، همراهش باشد

نقل از ۱. و ۵. - با ذکر ماخذ به صراحت و بی‌هیچ‌تغییری در متن - آزاد است

۱. و ۵. دفتر هشتم، کتاب ششم، شهریور ۱۳۵۰؛ بها ۴۰ ریال

میخوانید :

ادبیات و هنرها		
ک. پ. کاوافی	۹۳۵	شمر : سودای Kleander ...
ج. سنریس	۹۴۱	سانتورینی ...
ا. الیتیس	۹۴۳	همه روز توی دشتها گام زدیم
و. پوپا	۹۴۴	خر
ز. هربرت	۹۵۰	کوبه
ا. و. پ. کرملنیک...	۹۵۸	نقاشی : ۳۴۷ گراوور
پ. پیکاسو	۹۶۶	پاره‌یی از گراوورها
ه. کرامر	۹۸۶	مجسمه سازی : از شکل آزاد تا ...
ک. ریلی	۹۹۰	تاتر : رویای زنگی ...
س. کفمن	۹۹۳	سینما : نسل سینمایی
س. سپندر	۱۰۰۳	نقد و شرح حال : E. M. Forster
پژوهشهای اجتماعی		
ج. لیشتایم	۱۰۱۲	آنچه سوسیالیزم هست ...
ه. مکداف	۱۰۲۷	سپاهی گرایبی و ایمپریالیزم
-	۱۰۴۰	جهان چهارم : آنچه آنها میخواهند
پژواکها		
ف. بندی	۱۰۴۱	یک سارتر تازه
س. نیبرینگ	۱۰۴۵	اندازه کردن بریتانیا
دبلیو. س. مروین	۱۰۴۷	اندربرنده شدن جایزه‌ی پولیتزر
	۱۰۴۷	آزادی‌ی ه. بلانکو

چاپ جواهری - تلفن ۳۱۱۳۳۳

ادبیات و هنرها

ک. پ. کاوافی (۱)

سودای Jason Kleander

(جامه سرای Commagene ، ۵۹۵ میلادی)

فرسودگی ی پیکر من و زیبایی ی من زخمی ست از یک دشمنی مرگبار .
ومن همه پایداری خیش ، از دست گذارده ام .
به سوی تو روی میکنم ، تو هنر سرا ایندگی ، که ، باری ، از داروها آگاهی ؛
از کوشی برای کرخت کردن درد ، در پندار و در پز شک خانه
من زخمی از یک دشمنی مرگبارم .
داروهایت را پیش آر . ای هنر سرا ایندگی ،
داروهایت که زخم را تنها لحظه ی آرام میکنند .

۱- Constantine P. Cavafy (Kavafis) . شاعر اسکندریه ی یونان . در ۱۸۶۳ ، در اسکندریه (مصر) ، از یک دودمان قسطنطنیه یی ، زاده شد . پاره ی بزرگتر کودکی را در انگلستان به سر کرد ، و بدانگلیسی روانی سخن میگفت . بیشتر عمر کاوافی در خدمت وزارت کارها (راهها - پلها - ...) ی همگانی مصر گذشت و در ۱۸۳۳ ، در اسکندریه زندگیش پایان گرفت .

کاوافی از پیشروان شعر همروزگار یونان است ، با دیدی سخت طنز آلود ، از واقعیت زندگی سرچشمه میگردد ، نجیبانه و بسیار تیرا . سنت شعری کاوافی در مرده ریگ آیین یونان ریشه دارد ، رمانتیک نیست ، خوشبینانه هم نیست .
کاوافی زمینه ی کار یا نگاههای در دهه های آخرین سده ی نوزدهم یا ستهای محلی ی یونانی برای خود نساخته است ، هر چند سنت های خانگی ی یونان اصولن قهرمانی و مین پرستانه بوده اند .

دید بدبینانه ی کاوافی آینده یی سرشار از شکست و مرگ را پیش بینی میکرد و برای فرار و آرمیدن از چنین آینده یی به شناخت زیباییهای حال میپرداخت . در شعر کاوافی جستجوی زمانهای گذشته احساس میشود . پاره ی بزرگی از اشعار او از این احساس سرشار است . این را ، اسکندریه ی تازه یی که در آن میزیست و در ویرانه ها و بازارهایش مرگ اسکندریه ی گذشته ی هلنی را بدچشم میدید ، در او بیدارتر میساخت .
کاوافی در ساخت چشم اندازها و سنتهای ویژه ی خود ، از یونان امروزین و جریانهای سنتی بزرگ آن دور و جدا ماند .

یک شعر کاوافی - شهر - در ا. و ه . شماره ی ۸ مهر ۴۲ چاپ شده .

به خاطر این چه در توهست

نمی‌توانی اگر، زیستنی که آرزو داری ،
دستکم بکوش
سر آن مایه که در توهست :
هدرش مکن درین تجارت مردمی
بانشتهها و برخاستها و رفتامدها ،
هدرش مکن که هر روزش همراه بری
در بازی ابلهانه‌ی دیدارها و
مهمانی‌ها ،
و ازو بیگانه‌ی بساز .

چشم به راه و حشیان

چشم به راه چیستیم ، گردآمده در میدان !
باید امروز بیایند و حشیان .

چرا این همه در سنا ؟
چرا سناتورها قانون نمی‌نهند ؟

امروز و حشیان می‌آیند .
سناتورها چه قانون توانند نهاد ؟
و حشیان که بیایند ، خود خواهند نهاد .

امپراتور چرا خاسته زود ،
و چرا نشسته به دروازه‌ی بزرگ شهر
بر او رنگ ، در انتظار ، تاجور ؟

امروز و حشیان می‌آیند .
و امپراتور در انتظار سر کرده‌ی ایشانست .
حتا توماری فراهم آورده
به تقدیم . آن جا
نامها و کنیه‌هایش بداده‌ست .

چرا دو کنسولما
امروز باردای سرخ قلابدوز برون شده‌اند ؟

چرا پاره‌های درنشان دارند ،
و حلقه‌های زمردین که رخشانست ؟
چرا تعلیمی‌ی زرین سیمکوب در کف گرفته‌اند ؟

امروز وحشیان می‌آیند ؛
و این‌همه آنان را خیره می‌دارد .

چرا سخنوران شایسته نمی‌آیند
تا همیشه_وار سخن رانند ؟

امروز وحشیان می‌آیند ؛
و نطق و منطق را خوش نمی‌دارند .

ناگهان چرا این نگرانی
و چرا این آشوب ؟ (چه درهم شده چهره‌ها !)
چرا کویها و میدان خالی‌ست ،
و جمله اندیشناك به‌خانه بازمی‌گردند ؟

چرا که شب آمده‌ست و وحشیان نیامده‌اند .
یکی از مرز قراز آمده‌است
تا بگوید که وحشی‌بی در کار نیست .

اکنون چه کنیم بی‌وحشی ؟
وحشیان ، باری ، چاره‌یی بودند .

یکی از خدایانشان

چون از آنان یکی به بازار سلوکیه گذشت ،
در دمام تاریکروشنا ،
چون بلندبالایی در کمال زیبایی ،
باشعفی در حریم چشم ،
باموی سیای معطر ،
عابران برو خیره آمدند ،
و این از آن پرسیان شد ، مگرورا بشناسد ،
مگر که یونانی‌ی سوری باشد یا غریبه‌یی .
لیک برخی که تیزتر شدند
پی‌برده کناری رفتند ؛
و چندان که زیر رواقها گم‌شد ،
بین سایه‌ها و روشن‌ان شامگاه ،

روان به برزنی که بیدار است
تنها در شب ، به میگساری و هرزگی ،
به هر گونه شهوت و مستی ،
در عجب آمدند کومی شد از آنان باشد ،
و برای کدام لذت مشکوک
به خیابانهای سلوکیه آمده بود
از عمارات آبرومند باشکوهه ترین .

پنجره‌ها

درین اتاق تار
روزان تنگ می گذرانم ،
و پی‌ی پنجره‌ها می گردم - کاش یکی باز می شد
برای تسلایم - . لیک پنجره‌یی نیست ،
یا منم که ش نمی توانم یافت .
شاید این گونه بهترست . شاید نور
شکنجه‌های دگر برای من آرد ،
و پس آن گاه که می داند چه‌ها روی می نماید ؟

مهلت نرن (۲)

افکار نشد نرن ، آن گاه
که رای کاهن دلف را شنود :
«الحذر از هفتاد و سه سالگی .»
پس هنوز خوشا هنگام .
سی ساله‌ست . خدا به راستی
پرمجالش داده‌ست
تا به مخاطرات آینده وارد .
حالیاً به رم باز گردد ، اندکی خسته ،
اما بشکوهانه خسته ، از پس آن سفر
که خود یکسره روزگار کامرانی بودن -

۲- در بهار ۶۸ میلادی ، Galba ، که در آن زمان در اسپانیا بود ، خانواده شد تا
جانشین نرن گردد ؛ که در همان سال خودکشی کرده بود . کالبا بر خود «سزار» نام گذارد
و به رم شتافت (۲).

بزمها ، نمایشها ، زورگاهها . . .
شامگاهها به شهرهای آخایی . . .
آه ، لذتی عاوری تنهای برهنه . . .

این گونه فرن . و گالبا که در اسپانیا
سپاهی به نهان راست می کند-
گالبا ، پیره مردی در هفتاد و سه سالگی .

برگشته از متون انگلیسی و ایتالیایی
به یاری پ . گرانسایه

چندان خیره آمدم

چندان خیره آمدم به زیبایی
که بینایی ام بدو زنده است .

طرح بدن . لبان سرخ . رانهای شهوتی .
کیسوان انگاری
از تندیسهای یونانی .
هماره زیبا ، حتما آن گاه
که شانیهی نخورده ،
و می ریزد ، اندکی ، برمهرا بهای سپید .
چهره های عشق ، درست همان گونه که شعرم
آرزو دارد . . . در شبان مردی جوانم ،
ژرف در شبانم ، بهراز ، رو در رو . . .

گور یاسس (۳)

من ، یاسس ، این جا میارم . جوانی
شهره به زیبایی ، ازین شهر بزرگ .
پرهایگان ستودندم و نیز
کمهایگان عوام . من ازین هر دو
خوشنودی یکسانم بود .

اما به زور دنیا ، که به نرگسی و به هر مسمی (۴) ام واداشت ،

۳- Iases .

۴- نرکس (Narcissus) و هرمس (Hermes) ، از اساطیر یونانی .

لهو به ویرانی ام کشاند ، به هلاکت رساند . مسافر ،
اگر تو از اسکندریه ای ، ملامت مکنی . آشنایی
به تاخت سیلاب زندگانی ما ،
تا چہ تاب و تپی دارد و چه
حظ درخشانی .

به هو خواهی الکساندر بالاس (۵)

آه دلگیر نیستم که چرخ ارا به ام شکسته و
پیروزی ابلهانه بی را از دست داده ام .
شب با شراب ناب سحر کنم
و میان سرخکلهای داپذیر . انطاکیه مراست .
منم ستوده ترین جوان .
منم نقطه ی ضعف بالاس ، منم پرستیده ی وی .
فردا خواهند گفت - خواهی دید -
تا مسابقه نامنصفانه بود .
(لیک اگر نامرد می بودم ، و امر کرده بودم به خفا -
چاپلوسان جایزه ی نخست را حتا
به ارا بهی لنگانم
رای می دادند .)

در غروب

باری آن همه دیر نمی پایید . تجربه ی سالها
نشان می دهم . اما سر نوشت در رسید
به شتابی و آن همه را درنگ داد .
عمر زیبا دراز نبود .
اما چه پرتوان بود عطرها ،
در چه بستری باشکوه غنودیم ،
به چه کیفی تن سپردیم .

۵ - Alexander Balas مدعی بود پسر Antiochus Epiphanes است و وارث

تاج و تخت سوریه . به سال ۱۴۶ پیش از میلاد ، پسر Demetrius Sôtêr او را در نبرد
نزدیک انطاکیه شکست داد . الکساندر بالاس از آنجا گریخت و به امیری پناه آورد که همو
به هلاکتش رساند . (م.)

طنینى از روزهای خوشی ،
طنینى از روزها نردیک راند ،
کمی از آتش جوانی ما هر دو ؛
دوباره نامیدی به دست گرفتم ،
و خواندم و بازخواندم تا فروغ رفته بود .

و افسردگی ، آمدم بیرون برمهتابی -
آمدم بیرون تغییر حال دهم آخر
به تماشای کنجی از شهر که دوست داشتم ،
تحرک اندکی به خیابانها ، و در مغازه ها .

گردانده‌ی فرامرز اصلانی و ۱ . بختیار
از متن انگلیسی

جرج سه فریس (۶)

سانتورینی (۷)

سجده آر - اگر توانی - بردریای تار
که آوای نای را از یاد می نهد
بر پایهای برهنه که خواب تورا فرو گرفت
در زندگانی دیگری مغروق .

بنویس - اگر توانی - بر آخرین گوشه‌های
روز ، جای ، نام ،
و بیانداز به دریایی تا فروش کشد در کام .

خود را برهنه یافتیم بر سنگ خاز
به پاییدن جزیره‌های دمان ،
به پاییدن جزیره‌های سرخ رونده

۶ - George Seferis . (نام قلم Seferiadis) به سال ۱۹۰۰ در Smyrna
زاده شد . در ۱۹۱۴ با خانواده اش به آتن رفت و آنجا سکونت گرفت . از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۴
در پاریس به تحصیل پرداخت و در ۱۹۲۶ وارد خدمت سیاسی یونان گردید .
در جنگ جهانی سفیریس به دولت آزاد یونانی در کرت ، آفریقای جنوبی ، مصر ، لندن
و ایتالیا همکاری داشت . از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۲ سفیر امیر یونان در لندن بود .
سفریس در ۱۹۶۳ جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد .

۷ - Santorini ، از لحاظ زمین‌شناسی ترکیبی است از سنگ پاو خاک چینی ، در خلیج
سانتورینی جزایر زیادی از آب درآمده و دوباره زیر آب رفته است . جزیره‌ی سانتورینی زادگاه
یک مذهب باستان است . رقص غنایی بسیار و زون و دیو این جزیره Gymnopaedia نامیده شده .

به خوابشان ، به خوابمان .
این جا خود را برهنه یافتیم و
نگهدار فلسها که سنگین بود بر کرانه‌ی بیداد .

میچ پای قدرت ، عزم بی سایه ، عشق پیشدیده ،
طرح درمیاندازد آن رسیده را به خورشید نیمروز ،
سمت سرنوشت را به خوردن دستی جوان
برشانه !

درین سرزمین که فروپاشیده ، که ایستادگی نتواند ،
درین سرزمین که روزگاری سرزمین ما بود ،
جزیره‌ها - خاکستر و زنگار - غرقه می آیند .
مذابح ویران
و یاران فراموش :
برگهای نخل درلای .

دستها را - اگر توانی - بگذار سفر کنند
این جا برانحنای وقت باناوی
که براق سوده ست .

هنگام که تاس برتخته سنگ خورده است ،
هنگام که نیزه بر چهار آینه (۸) خورده است ،
هنگام که چشم بیگانه‌ها به جای آورده است ،
و مهر به خشکی نشسته
در روحهای غربالی ،

چشم که می گردانی می بینی
همه جا پایهای دروده ،
همه جا دستهای مرده ،
همه جا دیدگان مکدر .

هنگام که دیگر حتما گزیدن نتوانی
آن مرگ را که بخواهی از آن تو باشد ،
به شنودن گریه‌ی ،
حتا گریه‌ی گرگ ،
برتوست :

دستها را - اگر توانی - بگذار سفر کنند ،

۸ - کونایی جامه‌ی جنگ که در گذشته به هنگام رزم میپوشیدند و آن چهار پارچه آهن
صیقل شده و آینه مانند داشت که پیش سینه و پشت و بالای زانوان قرار میگرفت .

خود را برهان ازین زمانه‌ی بی‌وفا،
و غرق شو
هم‌چنان که غرق می‌شود آن
که برمی‌آرد سنگهای کلان .

ادیسیوس الیتیس (۹)

همه روز توی دشتها گام زدیم

همه‌ی روز با زنهامان ، پسرهامان و سگهامان
توی دشتها گام زدیم
بازی کردیم ، آواز خاندیم ، آب نوشیدیم
آبی تازه همچنان که از روزگاران در گذشته بود .

پس از نیمروز لحظه‌ی بر زمین نشستیم
و به‌زرفی در چشمان یکدیگر نگر بستیم
از قلبهامان پروانه‌ی به‌پرواز درآمد
پروانه‌ی سفیدتر از
آن شاخه‌ی کوچک قله‌ی رویاهامان
میدانستیم که هرگز ناپدید نخواهد شد
و نمیداند که چه گرمها زاده
شب هنگام آتشی افروختیم
و گردش به‌خاندن پرداختیم :

آتش ، آتش نازنین ، به‌کنده‌ها رحم مکن
آتش ، آتش نازنین ، خاکستر مشو
آتش ، آتش نازنین ، مارا بسوزان
از زندگی برایمان بگو ،

۹ - Odysseus Elitis ، زاده در سال ۱۹۱۱ ، از نسلی است که میان سالهای نوزده سی و نوزده چهل ، دوران سرشار و دارنده‌ی ادب یونان ، شکوفان شد . نخست شیفته‌ی « sur - realist » ها و سپس شکردهای پس از نمادگرا (post - symbolist) یان فرانسوی بود و شعرش بدان سو گرایش یافت ، بازبانی تند و شخصی ، عادت‌ها و رنگهایی ویژه ، آهنگی غنایی ، شوخ ، پرخیال و جوانگرا . رنگ محلی‌ی شعر الیتیس در برگیرنده‌ی دور نماها و آب و هوای یونان است . در شعر او دریا و آفتاب چنان پیگیرانه ستوده و جشن گرفته میشوند که گویی نوعی عرفان بتپرستانه ، گونه‌ی وحدت وجود یا یکانگی خدایان را پیشمیگذارد .

مجموعه‌ی شعر الیتیس در پایان جنگ ۲۲ جهانی چاپش شد . سیس ، با ۱۳ سال سکوت ، مجموعه‌ی دیگری در ۱۹۵۸ به نام « Worthy is it » . و در ۱۹۶۰ یک مجموعه‌ی دیگر . (۲۰)

از زندگی میگوئیم ، دستش را به دست میگیریم
در چشمهایش مینگریم و زندگی نگاهمان را بازمیگرداند
و اگر این ، این که ما را سرمست میسازد ، آهن رباییست ما آنرا میشناسیم
و اگر این ، این که به ما درد میبخشد بداست ، احساسش کرده ایم
از زندگی سخن میداریم و پیش میرویم
و به پرندگانی که کوچ میکنند بدرود میگوئیم
ما از نسلی نیکو برخاسته ایم .

واسکو پوپا (۱۰)

خر

گاهی عرعر می کند
در گرد و خاک می غلتد
گاهی و
سپس به دید می آرایش

و گرنه
تنها گوشه اش را می بینی
بر سر سیاره بی
و او آن جا نیست

جفتک چارکش

در دل هر کدامشان دو سنگ
سنگها مثل خانه بی
هیچ يك نمی توانست زیر سنگ بجنبند

۱۰ - Vasko Popa ، در ۱۹۲۲ در Banat . Grebenac ، یوگوسلاوی زاده شد .
در دانشکاههای وین ، بخارست و بلگراد آموخت و در ادبیات فرانسه و یوگوسلاوی
در ۱۹۴۹ در بلگراد دریافت کرد . و اکنون همچون ویراستاری در نگاه چایخش Nobit
در بلگراد سرگرم ناز است .
۴ گردیده از شعرهای تاکنون چایخش شده است : « Bark » (پارس سنگ) ،
« Unrest - Field » (دشت نا آرامی) ، « Poems » ، (جامدها) و « Secondary Heaven »
(بهشت دست دوم) .
سه جایزه ادبی تاکنون برده است . شعرهای او به هشت زبان اروپایی برگشته . و
پاره بی هم به گونه ای « تصنیف » به آهنگ در آمده .

و هر دو در تقلا بودند
دستکم انگشتی بلند کنند
دستکم سغ بزفند دستکم گوش بجنبانند
یا دستکم چشمک بزفند

هیچ يك نمی توانست زیر سنگ بجنبند

و هر دو در تقلا بودند
و خسته می شدند و از خستگی به خواب می رفتند
و تنها به خواب بود که هوهاشان برمی خاست

(این بازی زیاد طول می کشید)

خاکسترها

برخی شبند باقی ستاره اند

هر شبی ستاره ی خویش را میافروزد
و دورش رقصی سیاه می کند
تا ستاره پاک بسوزد

پس شبها شکاف برمی دارند
برخی ستاره می شوند
باقی شب می مانند

باز هر شبی ستاره ی خویش را میافروزد
و دورش رقصی سیاه می کند
تا ستاره پاک بسوزد

آخرین شب هم ستاره می شود هم شب
خود میافروزد
دور خود رقصی سیاه می کند

مزاحم

يك چكهی خون گوشه ی آسمان

شاید ستاره‌ها دوباره آغاز کرده‌اند
تقسیم کردن آبی را با گز کرفتن هم
یا بوسیدن هم

در میزگرد آفتاب
هیچ درین باره نمی‌گویند

فقط نان آتشین شکسته
پیاله‌های نور دست به دست می‌گردد
و ستاره‌های مرده استخوان خود می‌خایند

يك چكهی خون گوشه‌ی آسمان چه می‌خواهد
در آن گوشه‌ی يكچشم آسمان

کمند آبی

چرا گردن ما را با افق می‌فشاری
دوست می‌دارم چینهای آسمان از آن مزه باشد
روی رانهایم انبوه فرو ریزد
بدان کمر بند تو ما را خفه خواهی کرد
دوست می‌دارم سوگ تو را برای کمند آبی
آن گاه که خسته‌ام و کمر بند می‌کشایم

آمادهایی برای يك خوش آمد

دروازه‌یی می‌نشانیم
از استخوانهای شکفته‌ی خود
سر راه آسمان

نیمی از جان خود می‌گستریم
سر يك نشیب آسمان

میزی درست می‌کنیم
از دستهای محجر خود
بر همین قلعه‌ی آسمان

نیمی از جان خود می‌گستریم
پایین نشیب دیگر آسمان

بستری می‌سازیم
از دل برگی‌ی خود
بر جاده‌ی بیرون آسمان

این‌همه درظلمت می‌کنیم
تنها - بی‌یاری‌ی زمان

شکفتا اگر اینها به‌راستی
آمادهایی برای یک خوش‌آمد باشند
یا تنها برای یک بدرود

قرقره‌ی نسوز

آیا هنوز بی‌سر آویزانید
بر یکی از شعاعهای سیاهم

آویزانیم در دود عتیق تو
بر یکی از نخهای طلایی‌مان

آیا هنوز نمی‌دانید در تاریکی
که شعاع من پاک سوخته‌ست

می‌دانیم نخ با وفا
از دل ما باز شده‌ست

آیا هنوز نمی‌بینید در تاریکی
که شعاعم شکسته است

می‌بینیم که نخمان می‌گردد
بر فراز دل پی‌ی قرقره‌اش

يك كپوتر در سر

در سر يك كپوتر شفاف
در كپوتر يك صندوق گلی
در صندوق دریای مرده‌یی
در دریا ماه مبارکی

كپوتر از میان شكافتیم
صندوق گلی شكست
دریای مرده شكافت

به دریا زدیم
رسیدیم به ته

زیرتر از ته
دیدیم كپوتر شفاف
و در آن
يك ماه جوان

رو آمدیم

روتر از رو
باز كپوتر دیدیم
و در آن
يك ماه تمام

بنای نوشیدن دریای مرده نهادیم

مرگ ستاره شناس

می گویند داشت می‌مرد
نزدیکترش می‌شدند ستاره‌ها
از مردم حتا

می گویند خوراك مورچه‌ها شده بود
می‌پنداشت ستاره‌ها
مورچه‌ها می‌ارند به دنیا و مورچه‌ها ستاره‌ها

پس خانه پر از مورچه کرد

می گویند قجبه‌های آسمانش

به بهای سرش تمام شدند

و پوچند شایعات

به خنجری

با انگشت‌جا‌های آدمی

می گویند ساده از دنیا بیرون بود

پی آفتابگردان رفته بود

که به هم می‌رسد در آن

راه‌های هر دل و هر ستاره

می گویند داشت می‌مرد

ناچیزی

خواب بودی ای ناچیزی

و خواب می‌دیدى چیزی هستی

چیزی آتش گرفت

شعله به خود پیچید

در عذاب‌های کور

برحاستی ای ناچیزی

و گرم کردی پشت

به شعله‌ی رویا

ندیدی عذاب شعله‌ها

تمام جهان عذاب را

پشت تو کوتاه‌بین است

دوباره به خواب رفتی ای ناچیزی

و خواب دیدی ناچیزی

شعله خواه‌وش شد

عذاب‌هاش بینایی خود باز یافتند

و آنها نیز به خوشی خاموش شدند

کوبه

کسانی آن جابند
که باغها درسشان می‌بالد
جاده‌ها می‌کشد از موهاشان
به شهرهای سفید و آفتابی

برایشان نوشتن آسانست
چشم می‌کشایند
بی‌درنگ مکتبهای خیال
از پیشانی‌ی آنان جریان می‌گیرد

خیال من
تخته‌پاربی‌ست
و ابزار جان من
عصایی چوبین

بر تخته می‌زنم
مرا جواب می‌دهد
آری - آری

۱۱ - Zbigniew Herbert به سال ۱۹۱۴ در Lwow زاده شد. در سالهای آخر دهه‌ی دوم زندگی، در جنبشی زیرزمینی علیه «نازیها» جنگید. در دانشگاههای Krakow ، Torun و Warsaw حقوق، اقتصاد و فلسفه خواند. سه کتاب شعر از او چاپش شده :

The Chord of Light : ۱۹۵۶

Hermes, Dog and Star : ۱۹۵۷

Study of the Object : ۱۹۶۱

هربرت سفرهای دراز به انگلیس و فرانسه و ایتالیا و یونان دارد. سه آورد این سفرها کتاب مقاله‌یی بزرگ‌گی‌ست به نام The Barbarian in the Garden ، ۱۹۶۳ .
میان جایزه‌هایی که گرفته است جایزه‌ی Polish Institute of Art and Science in America ، ۱۹۶۴ و جایزه‌ی دولت اتریش برای ادبیات اروپا در ۱۹۶۵ هم هست .

چند نمایشنامه دارد و از آنها :

The Cave of Philosopher .

The Other Room

Restoration of the Past (. ا . و .)

برای دیگران زنگ سبز يك درخت
زنگ آبی ی اب
کوبه‌یی دارم من
از باغهای بی حفاظ

بر تخته مشت می کوبم
و مرا جواب می‌دهد
باشعر خشك اخلاقیون
آری - آری
نه - نه

گوش گلگون

انکار
- اورا خوب می‌شناسم
که سالها کنارهم بودیم

آشنایم
به سر پرنده وار او
بازوان سفید
و شکم

تا وقتی
در يك غروب زمستانی
کنارهن نشت
و درنور چراغ
که پشت ما فرو می‌ریخت
گوشی دیدم گلگون

يك گلبرگ مضحك پوستی
صدفی باخوز زنده
آن میان

دیگر هیچ نگفتم -

چه خوب بود يك شعر می‌نوشتم
درباره‌ی گوش گلگون

ولی نه جوړی که بگویند
چمه‌مایه‌یی بر گزیده
می‌کوشد غریب بگوید

جوړی که هیچ کس نخندد حتا
جوړی که پی‌برند اعلام می‌کنم
یک راز

دیگر هیچ نگفتم
اما شبی که باهم در بستر بودیم
به لطف
مزه‌یی غریب چشیدم
از گوشی گلگون

خوش‌داشتم شرح دهم

خوش‌داشتم ساده‌ترین هیجان را شرح دهم
شادی یا اندوه
ولی نه مثل دیگران
در پژوهش ساقه‌های باران و آفتاب

خوش‌داشتم شرح دهم
شرح نوری که درم زاده شده‌ست
ولی می‌دانم
به ستاره‌یی نمی‌ماند
چون زیاد روشن نیست
ونه خیلی صاف
و نامعاومست

خوش‌داشتم شرح دهم شرح شیردلی
بی‌که پشت‌سرم شیری گرد گرفته بجویم
و شرح دلهره
بی‌که لیوانی لبریز آب تکان دهم

به گونه‌ی دیگر
هر چه استعاره بود می‌دادم

درعوض بازگشت به يك كلمه
که چون دنده‌ی ازیسینه‌ام برون زده‌ست
به يك كلمه
که میانه‌ی مرزهای پوستم را
در بر گرفته است

این‌ولی به‌ظاهر ممکن نیست

و درست باید گفت - دوست می‌دارم
دیوانه‌وار به اطراف دوم
مشتی پرنده بگیرم
و مهر بانیم
که رویهم از آب نیست
چهره‌ی از آب می‌جوید

و خشم
جدا سر از آتش
وام می‌گیرد ازو
زبانی پرگو

پس تیره شده‌ست
پس تیره شده‌ست
در من
آن‌چه جنابان موسفید
مجزا کردند
یکبار و برای همه
و گفتند
این فلان
و این بهمان (۱۲)

به‌خواب می‌رویم
يك دست زیر سر
و يك دست روی دامنه‌ی ستاره‌ها

پاهامان به‌ترك ما گفتند
و زمین را دزه می‌کنند

۱۲- در اصل کلمه‌های subject و object به‌کار رفته است که مترجم آن دو را
به‌فلان و بهمان برگردانده تا کلی‌تر باشند. (ا. و ه.)

با ریشه‌های ریزشان
که صبحی دیگر
برمی‌کنیمشان با درد

پرندۀ چوبی

در دستهای گرم کودکان

پرندۀ بی چوبی
به زندگی آمد

زیر پرهای مینا
دل کوچکی به خود بخشید

يك چشم شیشه‌یی
آتش گرفت با بینایی

يك بال نكارین
جنید

يك تن خشك
حس * اشتیاق * جنگل کرد

پا کوبید
مثل سر بازی در فوج-آهنك
با چوبه‌های پاهاش کوس زد
با پای راست کوس زد-جنگل
با پای چپ کوس زد-جنگل
به خواب می‌دید

نور سبز
چشمهای باز آشیانه‌ها
در آن پایین

لب جنگل
دار کوبها چشمه‌اش را در آوردند
دل کوچکش سیاه شد

* باس و ق که زیر دارد .

از شکنجه‌ی منتقارهای عمومی
اما هنوز پا می‌کوبید
از قارچهای سمی تنه‌ها می‌خورد
از مرغهای انجیر طعنه‌ها می‌خورد
پایین بر گهای مرده
آشیانی یافت

حال

در مرز مجال می‌زیست
میان ماده‌ی جاندار
و میافرید
میان سرخسی از جنگل
و سرخسی از فرهنگ
يك ساقه‌ی خشك
يك پا
يك موی باد
آن‌چه برکنده می‌شود از واقع
ولی نداشت دل کافی
توان کافی
خود بدل نمی‌کرد
به يك خیال

علم الاساطیر

نخست‌خدای شب و توفان بود ، يك بت بی‌چشم سیاه ، که در پیشگاه
وی جست و خیز می‌کردند ، برهنه می‌شدند و آلوده‌ی خون . بعدها ،
به‌روزگار جمهوری ، خدایان فراوان بودند ، با عیالها و بچه‌ها ، جیر جیر
تختخوابها ، و رعه‌های رمبنده‌ی بی‌آزار . به‌آخر ، تنها خرافیان عصبی
پیکره‌های نمك به‌جیب‌می‌بردند ، نماینده‌ی خدای طعن . در آن زمان خدای
بزرگتر نبود .

بعد وحشیان آمدند . آنان هم بر خدای صغیر* طعن ارج زیادی
گذاشتند . او را زیر پاشنه‌ها لهانند ، و در شمار بشقابهای خود درآوردند .

نخستین سگ

(به لایکا)

پس نخستین سگ با وفا خواهد رفت
و بعد * او خوك يا خرى
ردى از میان علف سپاه خواهد زد
در آن راستا نخستین آدم
آهسته می رود
می ریزاند به دست آهنین
از پیشانی‌ی شیشه‌پیش يك چكه‌ی ترس

پس نخستین سگ بی‌ریای دو رگ
که هرگز ترك ما نگفته است
به رویای استخوانها و چراغهای زمینی
در لانه‌ی چرخنده‌ی خود به خواب خواهد رفت
با خون گرم جوشنده‌ی خوشنده

ما ولی پشت این سگ و
دومین سگ که رهنمای ماست روی ریسمان
با ترکه‌ی سفید ماهواره‌ها
ناشیانه بر ستاره‌ها می‌زنیم
هیچ نمی‌بینیم هیچ نمی‌شنویم
بر اثیر تاریك مشت می‌کوبیم
طول موجها (۱۳) همه ناله‌ست

هر چه می‌توانیم در سفینه بریم
نام آدم بوی سیب
بلوط صدا چارك رنگ
همه باید ذخیره شود برای بازگشتمان
پس راه را توانیم یافت در يك آن
وقتی سگهای کور راهنمای ما
به زمین پارس می‌کنند-انگار به‌ماه

برگشته از متن انگلیسی به یاری بهمن هاگری

* با د که زیر دارد .

۱۳- برای واژه‌ی wavelength که در متن انگلیسی آورده شده . (۱ و ۵)

چه میشود

چه می‌شود
وقتی دستها
از شعرها جدا افتند

وقتی به کوههای دگر
آب * خشک می‌نوشم

نباید که مهم باشد
اما هست

شعرها چه می‌شوند
وقتی که نفس می‌کوچد
و نعمت صدا
ناپذیرفته ست

میز را وانهم
و به دره فرود آیم
چاکه می‌ترکد
خنده‌ی نو
پای جنگل تاریک (۱۴)

برگشته از متن آلمانی
به یاری سیروس آتابای

* باب که زیر دارد .

۱۴ - تکه شعر ، چنان که میبینید ، حالت استفهامی دارد ، اما شاعر هیچ گونه نشانه گذاری
به کار نبرده . (ا . و ه .)

۳۴۷
مجموعه

۱۶.۳.۶۸.

۵.۱۰.۶۸.

این ۳۴۷ کنده کاری نوعی « یاد داشتهای روزانه » را میتاشد که پیکاسو، در آنها، هر روز (مگر با چند وقفه‌ی نادر) اندیشه‌ی خود را روی مس نقش کرده .

چیزی که در نظر پیکاسو حائز اهمیت مینماید این است که کنده کاری به خودی خود وسیله‌ی بیانی است و نه وسیله‌ی بیانی برای افزودن تولید .

با هوشیاری و چابکی پیوسته ، فرایندهای تازه‌ی بیانی را متصور میگرداند ، بی این که شیوه‌های سنت آمیز را، که در آنها نیز همچنان استاد است ، خار بشمارد .

هرگز از تکاپو و کاوش دست برنمیدارد. سرعت شگفتی انگیز دستش ، همگام با آمادگی و سرعت سازگاری که منخس دارد . دریافتش از مجموعه یا اکل ، او را قادر میگرداند که در طرح یا کنشی یگانه آنچه را که دیگران ناگزیرند در چندین مرحله فراهم بیاورند، به انجام برساند. به این ترتیب اغلب شکردهای کوناگونی روی همان لوحه‌ی یگانه به کار برده میشود، چنان که گویی وسایل برای او بی تفاوت بوده‌اند و در آرزوی مقاومت ناپذیرش برای بیان هر چیز که گفتنیست ، تاملی در به کار گرفتن همزمان آنان نداشته‌است .

انگیزه اش برای بیان سریع ، شکیبایی و تامل را به هنگامی که آن را بایسته میدانند از میان نمیببرد. پاره‌ی از صفحه‌ها همانند بزرگترین صحنه‌ی سیرک، مراحل بسیاری را گذرانده‌اند ، اما این مراحل کمتر جنبه‌ی تصحیحی داشته‌است تا پیشبردن و بهبود بخشیدن کار ، تا افزودن بر آن ، روشن کردنش ، حالت و روح دادن به همه‌ی محتوای یک مایه .



بر عکس ممکن است چنین پیش بیاید که لوحه‌یی ، در فرایند ساختن و پرداختن ، یکپارچه و سر تا پا تراشیده گردد (اغلب به‌بهای کار بسیار و گران) از آن که پیکاسو آرزو دارد به هر قیمتی که باشد برآیندی کامیاب به‌دست آید .

در کوچکترها ، استادی و روح کار ، معمولن مختلف است . به‌کار بردن افزارها برای او ، معماوار و تناقص آمیز ، محدود کننده نیست ، بل انگیزه‌ی دیگری ست برای اختراع و یافتن چیزهای تازه‌تر .

در فریبندگی‌ی چیزها که از آن سوی نادرست شیشه‌یی تماشا شده‌اند ، مینی‌یاتوری ، اساسن ، وجود ندارد ، بل کارهایی هستند که ، هر گاه بزرگ میشدند ، چونی‌یی دست‌نخورده میداشتند . آنها واقعن کارهای گنده‌یی هستند .

در شیوه‌ی کاملن شخصی و تصویری که او برای رسیدن

به نتایج آرزو شده دارد (هرچند در کفده کاری نتیجه اغلب چیزی تقریبی درمیآید) ، در برشهای شگردآمیز کوتاهی ، shortcuts ، که اختراع میکند ، - در آنجا نیز - شایستگی استثنایی خود را در زمینه برتر ساختن و ستایش موادی که به کار میبرد آشکار میگرداند .

ما میدانیم که پیکاسو ، در میان هنرمندان همروزگار ، پرکارترین آنهاست ، لیکن کوشش و تلاش پیگیری که در مدت هفت ماه در این کار متمرکز گرداند ، کرانمندی و فراوانی و ژرفای کارش چنان است که این دوران پیشبردی برجسته و یگانه را در زندگی و خطمشی پیکاسو پدید میگرداند ، همچنان که در تاریخ رویدادهای کفده کاری .

Aldo and Piero Crommelynck

۲

پیکاسو پیوسته کار نقاشی را به نگاهداری « یادداشت‌های روزانه » می‌همانند کرده است . در کار خودش ، « یادداشت‌ها » نیرومندترین ، بارورترین و حیرت‌انگیزترین باره در این سده یا هر سده‌ی دیگر است . آخرین بخش کارهای پیکاسو ، « کفده کاریهای عاشقانه » به ویژه بهت‌آور و به ویژه شادی بخش مینماید - گرد کرده‌ی از تصویرهای جنسی که جوشی از نیروی متمرکز آفرینشگر پیکاسو پدیدشان آورده . گرد کرده‌ارمغان خود پیکاسو به لذت جوییهای شهوت‌آلود Eros به شمار است ، شناسایی راستین مسالهی جنسی در حد نیروی زاینده‌ی زندگی و هنر . کفده کاریها ، خود پیکاسو هستند ، یکتا و یگانه ، با گوناگونی خیره‌کننده‌شان و چیردستی و وحشت‌انگیزشان در شگرد ؛ و پیکاسو در هوشیارترین ، گویاترین ، شخصی‌ترین و افروزنده‌ترین تاشهاش .

گوناگونیها و اختلافهای بسیاری در شیوه و شگرد تصویرها به چشم میخورد : پاره‌ی ساده‌اند ، استادانه ، فراخاننده و باخردگان و اغلب aquatint ، etching و drypoint (۱) ، رادریک‌لوحه درهم آمیخته .

یکبار پیکاسو گفته بود : « هنر هیچ گاه بی‌آلایش نیست . »

۱ - اصطلاحهای فنی نقاشی که برای اهل فن روشن و آشناست (سیاه قلم ، تینه یا ابزار کفده کاری روی مس در کار سیاه قلم و شیوه‌ی سیاه قلم به کمک اسید نیتریک که برآیندی همسان نقاشی‌ی آب - رنگ دارد) و برگردان‌شان به فارسی چندان ساده نمینماید .

و مسائل جنسی، در حد موضوع هنر، قطعاً چیز تازه‌یی برای پیکاسو نتوانند بود. ازدیدی کلی، همه‌ی کارهای او را میتوان آمیخته با مسایل جنسی شناخت.

مرد حساس از مرد نقاش جداکردنی نیست؛ ماجراهای عشق آلود پیکاسو به اندازه‌ی هنر او مشهورند. کارهای پیکاسو، چنان که Daniel-Henry Kahnweiler، کارگزارش، میگوید به شدت به زندگی نامه‌یی میمانند که خودش نوشته باشد. نام معشوقه‌ها را پای نقاشی‌هاش میگذارد؛ او هرگز کار دیگری نکرده است.

نامه‌ها گروه و بسیار بوده‌اند: Marcelle ... Françoise ... Dora ... Marie-Thérèse ... Olga ... Jacqueline ... Sylvette ... نام‌هاشان همچنان آشناست که چهره‌هاشان که در گوناگونی‌های بیکران از سوی استاد روی صفحه آورده شده.

دوست همه‌ی عمر پیکاسو، Jaimie Sabartes، نوشت: «از آنچه در ژرفای قلب پیکاسو، درباره‌ی زنان و درباره‌ی عشق میگذرد، چیزی نمیدانم. . . درباره‌ی ماجراهای عشقی‌ی او تنها شهادتی که میتوانم بدهم این است که اثری تکان‌دهنده‌ی بر نقاشی‌های او میگذارد، نقاشی‌هایی که پیوسته ردپای عشق‌های او را دنبال میکنند. . .»

پیکاسو سال‌های بسیار آزار رساننده‌ی جنسی و ویژه‌ی خود را در دفترچه‌یی محفوظ داشته بود. تا هنگامی که تصمیم گرفت این‌کنده کارها را پدیدار سازد، گرایش‌مندی جنسی در نماد گرایشی (symbolism) به نقاب کشیده شده بود. حتماً آهیختگی (abstraction)، رمزی خصوصی و اسطوره‌یی مینمود. . .

در اینجا، همه‌ی همکاران آشنای پیکاسو برای کنشگری جنسی، که شرمی هم چاشنی آن نیست، گرد شده‌اند: نجیب‌زادگان و دلقک‌ها، نقاشها و سوارهای نیزه‌دار میدان گاو‌بازی، روسبی‌ها و بازیگرهای مسخره، و چاچول‌بازها و مردهای بسیار شهوی.

در این کارها حافظه و یادبود هم چنان اثر گذارده‌اند که پندار و هوس، شخصیت‌های «سیرکی»، را از Cirque Medrano گرد آورده، سیرکی که پیکاسو در روزهای نخستین خود در پاریس پیوسته به همراهی دوستانش از آن دیدن میکرد. روسبی‌ها از روسبی‌خانه‌های بارسلن، که الهام‌بخش Demoiselles D, Avignon بودند، نشانه‌ی بزرگ و نمایاننده‌ی مرز و Cubism، در بیش از پنجاه سال پیش.

هوشیاری و بذله‌گویی‌ی افزون‌کننده کارها بسیار شخصی‌ست. پیکاسو در آغاز ۱۹۶۹ تصویرها را گرانسرا به دوستش، David Douglas Duncan، نشان داد و از شوخی‌هایی که در آنها

خوشدلانه به کار برده بود شادمانی کرد. هر چند پیکاهو خود را در بسیاری از این سیاه قلمها نشان میدهد، بیشتر از هر چیز فریفته‌ی نقش تماشاگر - یا اگر بخواهید voyeur - است، چشم عینی‌نابیدا. پیکاسو به Duncan، محرمانه گفته بود که نقاشهای نشان داده شده در رشته‌ی «نقاش و نمونه‌هاش»، رامبراند و رافائل هستند: رافائل، تخته شستی دریک دست و قلم مو در دست دیگر، با beret که پاکدامنانه بر سر دارد، با نیرومندی... و رامبراند، در جامه‌های گوناگون - آدم کودن، دزد دریایی، فرمانروایی... - از کنش، اندوهگینانه چپ چپ نگاه میکند.

کنده کاریها در بخشهای چندی ردیف شده‌اند: «نقاش و نمونه‌هاش»، «سیرک»، «روسی‌خانه»، «بیننده»، «سرگرمیها» و «میکساری».

پیکاسو تاریخ هنر را نیز به شوخی گرفته است. نکته‌ی انقلابی کوبیسم، در آغاز این قرن، این بود که نقاش میتواند بیشتر از آن که چشم میبیند سراغ کند و بنمایاند. زندگی آرام، مثلن، شکسته میشد، تیکه‌ها و تراشه‌ها روی بوم پراکنده میگردید تا درون و بیرون و نیمرخ چیزها را در یک زمان و باهم بتوان دید. زنده‌ی «کویست-وار»، معروف پیکاسو همه‌همین نکته را مینمایانند. در این کنده کاریها پیکاسو همان درس را در کالبد شکافی زنانه (که به شیوه‌ی سنت آمیز و در برابر مردان پوشیده و پنهان شده میندازندش) به کار میبرد، بدانسان که پیش‌های زیبای جنسی که او نمایش میدهد، همچنین جناس سازی هنرمندانه‌ی بفرنجی را پدید میگردانند.

پیکاسو که اکنون (۱۳۵۰-م) ۹۰ سال دارد، زندگی شادی را با همسر و یار پانزده ساله‌ی پسین خود، Jacqueline Roque میگذراند. تصویری که او در ۱۹۵۴ از ژاکلین نقاشی کرد، نکته‌سنجانه «Madam Z»، نام گرفت - Janet Flanner نوشت، چنان که گویی «القبای عشق آلودش سرانجام به پایان خود رسیده».

اما هر گاه القبا به پایان رسیده باشد، الهام بخشی‌های آن نرسیده. در این کنده کاریهای جنسی، هنرمند برترین، سرانجام، مرد برتر شهوی، خدای-مردی را که نیمی جانور و نیمی خداست، Minotaur (۲) نشان میدهد.

۲- جانور شکفت افسانه‌ی یونانی که نیمی آدم و نیمی گاو میش بود و به دست Theseus کشته شد.

و هنوز باید چشم به راه بخشهای دیگر از یادداشتهای درخشان روزانهی هنرمند یگانهی این روزگار بمانیم .

۳

در ۱۶ مارچ ۱۹۶۸ پابلو پیکاسو ، هنرمند برجستهی روزگارما ، کار بر روی يك رشته كنده کاری را كه پیش بینی میکرد و پر خاستگار ترین - و شاید رسواسازنده ترین کار من ، خاهد شد ، آغاز کرد . آنها قرار بود رشته تصویرهایی باشند نشان دهندهی هر سیما و همهی سیماهای لذت جنسی . پیکاسو به Aldo Grommelynck ، چاپ کنندهی كند کاریهاش ، پنهانی گفته بود كه از بیش از ۶۵ سال پیش میخواسته چنان تصویرهایی را بیافریند و آهنگ داشته كه آن رشته و جشنوارهیی استوار و مانا برای خود زندگی ، باشد .

پیکاسو دور و بر هفت ماه (۱۶-۳-۶۸ تا ۵-۱۰-۶۸) در شیدایی بی آفرینشگر در كارگاه ویلای خودش در Mougins (Riviera) (فرانسه) كار كرد ، هر روز تا چهار كنده کاری ؛ اغلبشان با شش دیگر گونی (variation) .

باهر كنده کاری كه از روی دستگاه پایین میامد بانگ پیکاسو بر میخاست : « Ole » ، « Bravo » ، « Magnifico » ؛ و دربارهی چونیی كار چنان به شور و هیجان میامد كه چندین بار دوستان را حتا از لندن یا نیویورك فراخاند تا كار را همچنان كه پیشمیرفت به تماشا گیرند .

سرانجام ، در ۴۵ اکتبر كنده کاریها را با هم دسته كرد ، عنوان « ۳۴۷ گراوور » را به آنان بخشید و اعلام نمود « ya » (به پایان رسیده !) .

كنده کاریهایی كه پیکاسو آفریده ، همه یکجا ، شاهکار اویند ، نقطهی اوجی شایسته در زندگی مردی كه ، در امور شخصی ، همچنان كه در كار ، خیش را ویژهی هوس ساخته . « هیچ زندگی - و ناچار هیچ هنری - بی این كه عشقی سوزان انگیخته شود ، آرشى نخواهد داشت » ، گفتهی پیکاسو كه Roland Penrose زندگی نامه نویس او بازگو میکند . و در هیچ كجای « oeuvre » (كار) شكرف و كلان ۲۰۰۰۰ تکهیی این نبوغ بارور « عشق سوزان » زیباتر - یا شادمان تر - نموده نشده .

در سراسر كنده کاریها - maja های شهوت انگیز خیش را تفویض میکنند ، دیومردان شهوت جو به بازی و جنبش های شادی آور میپردازند و دسته های سست شدهی بند باز در دایرهیی عشقی سرگرم كار و گردشند . گرایش سرکوب نشدنیی پیکاسو به آزار و گزند نیز در صحنه هایی از نجیب زادگان كه زنهاشان بدكاره درآمده اند ، حرما كه دست اندازی و تاراج میشوند و نمونه هایی كه به كوشش



نقاشان هرزه به گمراهی کشیده میشوند، آشکارا خودنمایی میکنند. آخرین مایه همان است که در رشته‌ی کنده‌کاریها بسیار مکرر میشود، با نقاشیهایی که اهریمنانه چنان کشیده شده‌اند که رامبراند را بمانند یا رافائل را و البته خود پیکاسو را. (دوست تمام عمر پیکاسو، Max Jacob، گفته است «پیکاسو بسیار بیشتر به یک دن ژوان سرشناس میماند تا به یک هنرمند»).

و همه روی هم، «۳۴۷ گراوور، پیکاسو، چنان استادی برتری ناپذیر، موضوع جاودانی و الهام بلندپایه‌ی را بازه‌ی متابند که جایگاه بزرگترین گنجینه‌ی هنری سده‌ی بیست را ویژه خود میسازند.

اگر ارزش هنری «۳۴۷ گراوور» درخور اعتناست، ارزش بازرگانی آن شاید بزرگتر است. کنده‌کاریها که خود در ویرایش محدود ۵۰ جلدی گردآوری شده‌اند، بهایی برابر تقریبی ده میلیون دلار به هم رسانده‌اند. این از هر رقمی که تا کنون برای یک اثر هنری پرداخت شده بیشتر میباشد. وهم به برآیند شایعه‌ها که در دنیای هنر پیرامون زیبایی برترکننده‌کاریها روان شد، همه‌ی ۵۰ جلد حتا پیش از این که پیکاسو کشیدن آنها را به پایان برساند، پیش‌خرید شده بود.

ارزش « مجموعه » ، در حد سنگه - نشانه‌ی جداکننده در هنر
امروزین ، بر آورد نشدنی است .
منتقدان هنر که کنده‌کارها را دیده‌اند در این گفتار که
« سیاه قلمها به اوج نیروی آفرینشگری آدمی میرسند ، گویی
و خشورانه سخن گفته‌اند . همدیف « هملت » ، « سمفنی ی نهم
بتهون » ، و « آخرین داوری » ی میکلائنجلو قرار میگیرند . یعنی
میکویم « کلاسیک » اند « برنده‌ترین اکتشاف پیکاسو در زمینه‌ی
جنسی استاد گویی چنان به نمایش آن حالت تشریحی در
هر جا که روان و تن یکی است گرایش یافته که هیچ گاه پیش از این » (۳)
« شکفتی انگیز شهادتی فرو کوبنده از نیروی درخشان پیکاسو
و قدرت آفرینندگی او در ۸۷ . » (۴) « آخرین سخن و آخرین
پیمان پدر هنر امروزین . » (۵)

۴

و اینک شماری از کنده‌کارها (۶) :

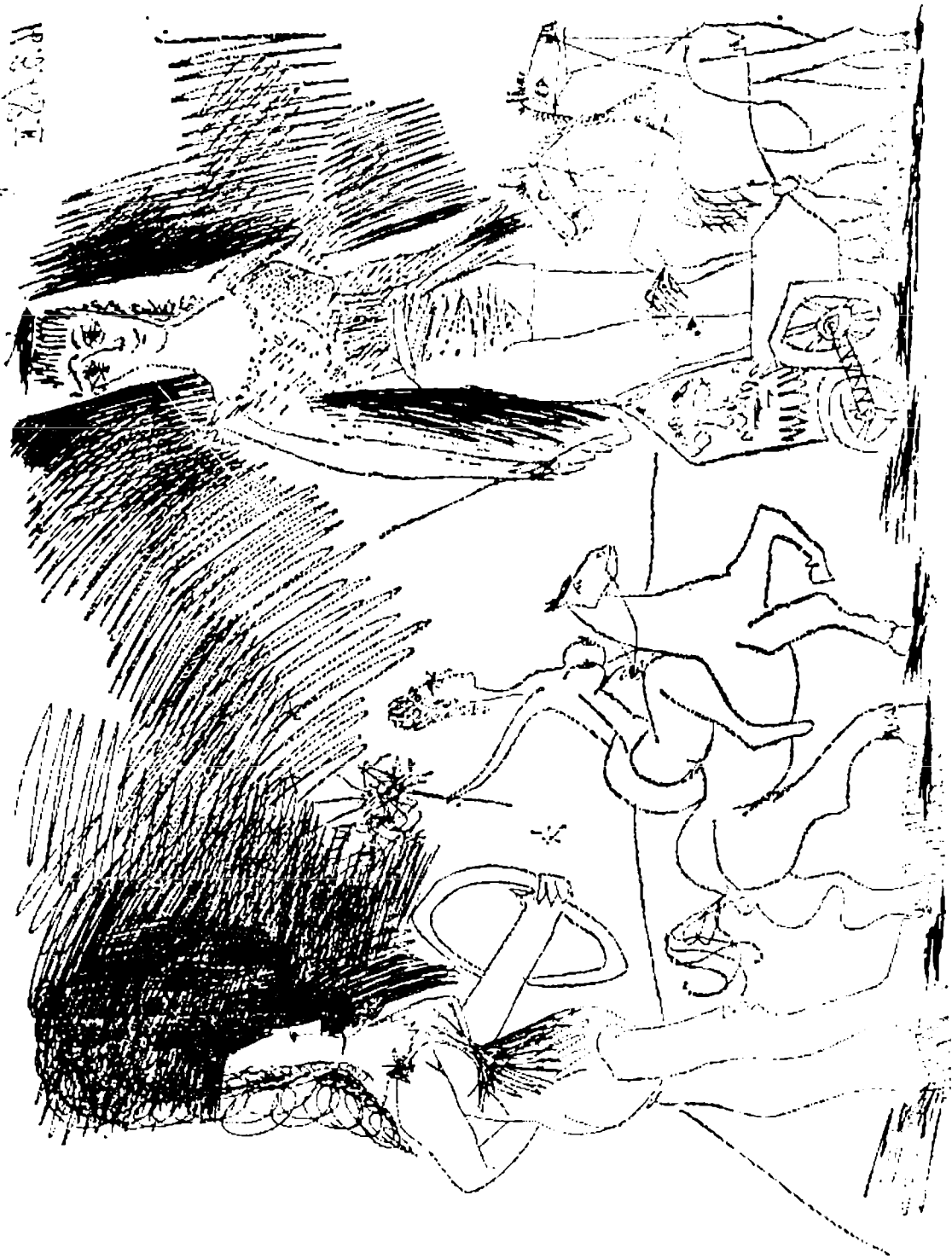
۳- Robert Glauber - ۴ Harold Joachim

۵- Pierre Cabanne

۶- کلیشه‌ی تاریخ دار آغاز مقال، دستخط خود پیکاسو و
دوچهره‌ی استاد ، صفحه‌های ۹۵۹ و ۹۶۳ کار دیویدلیواین .



R. S. 172 E





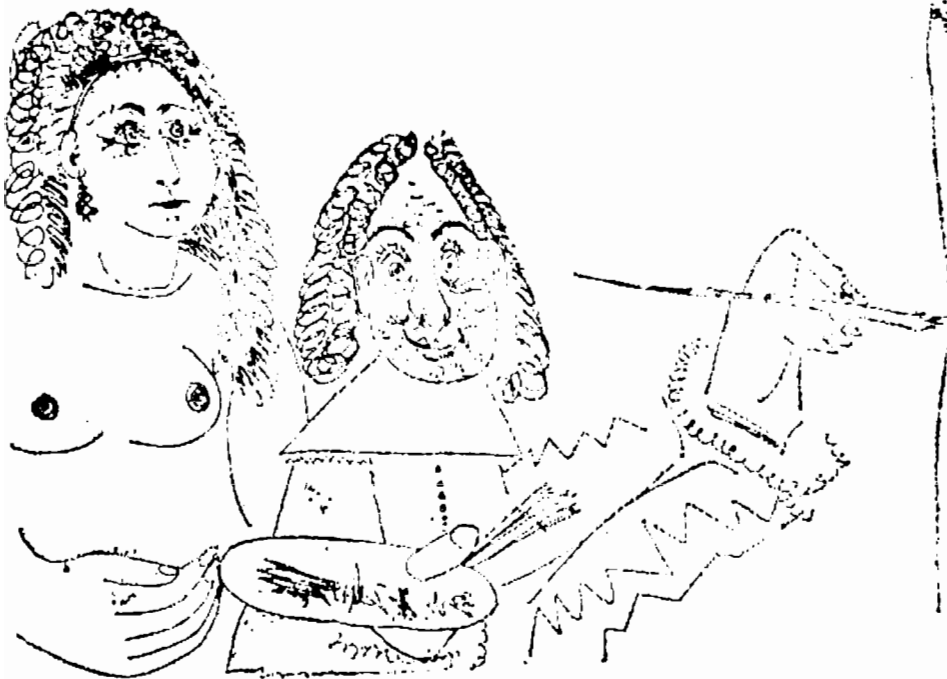
Y



10

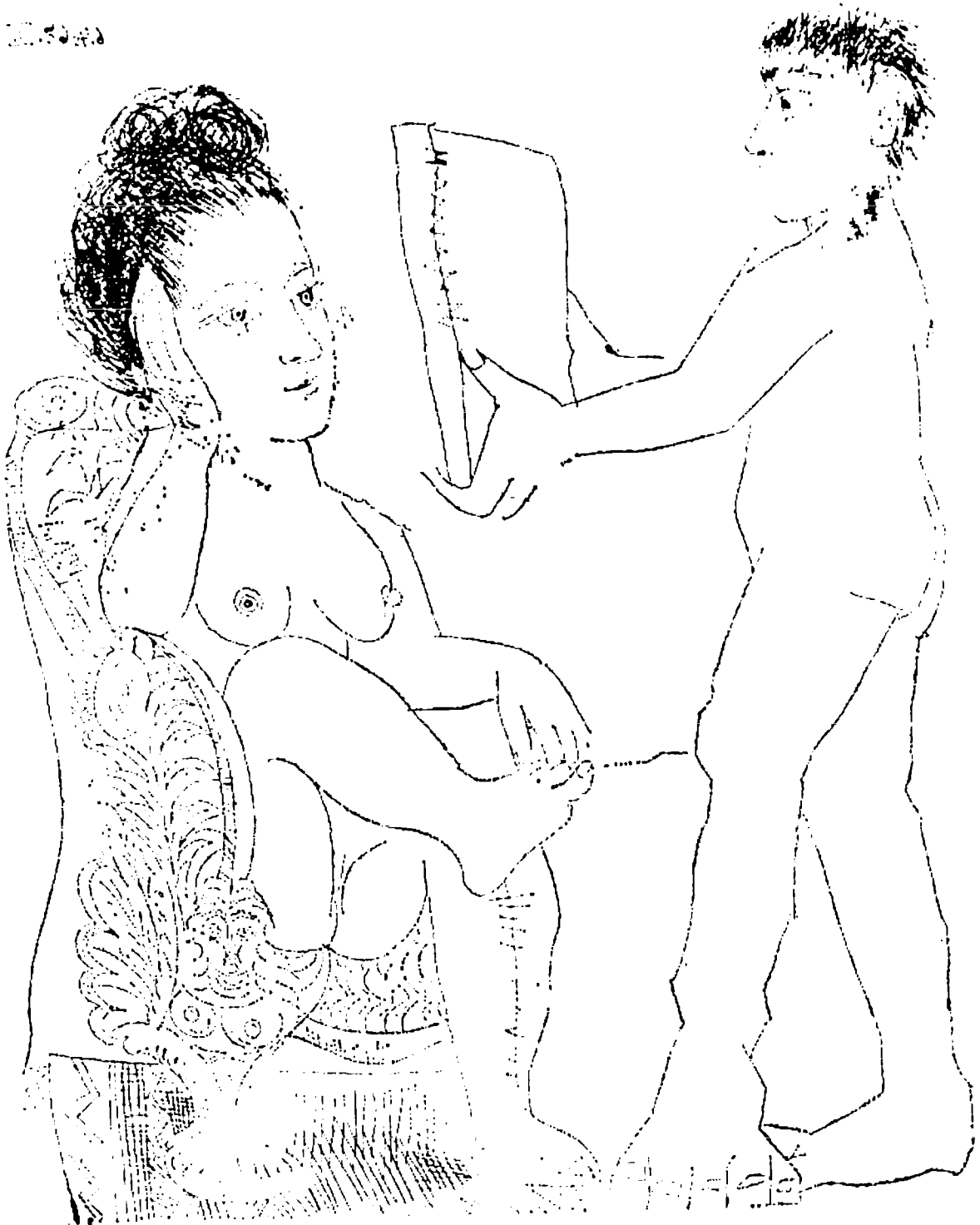


19



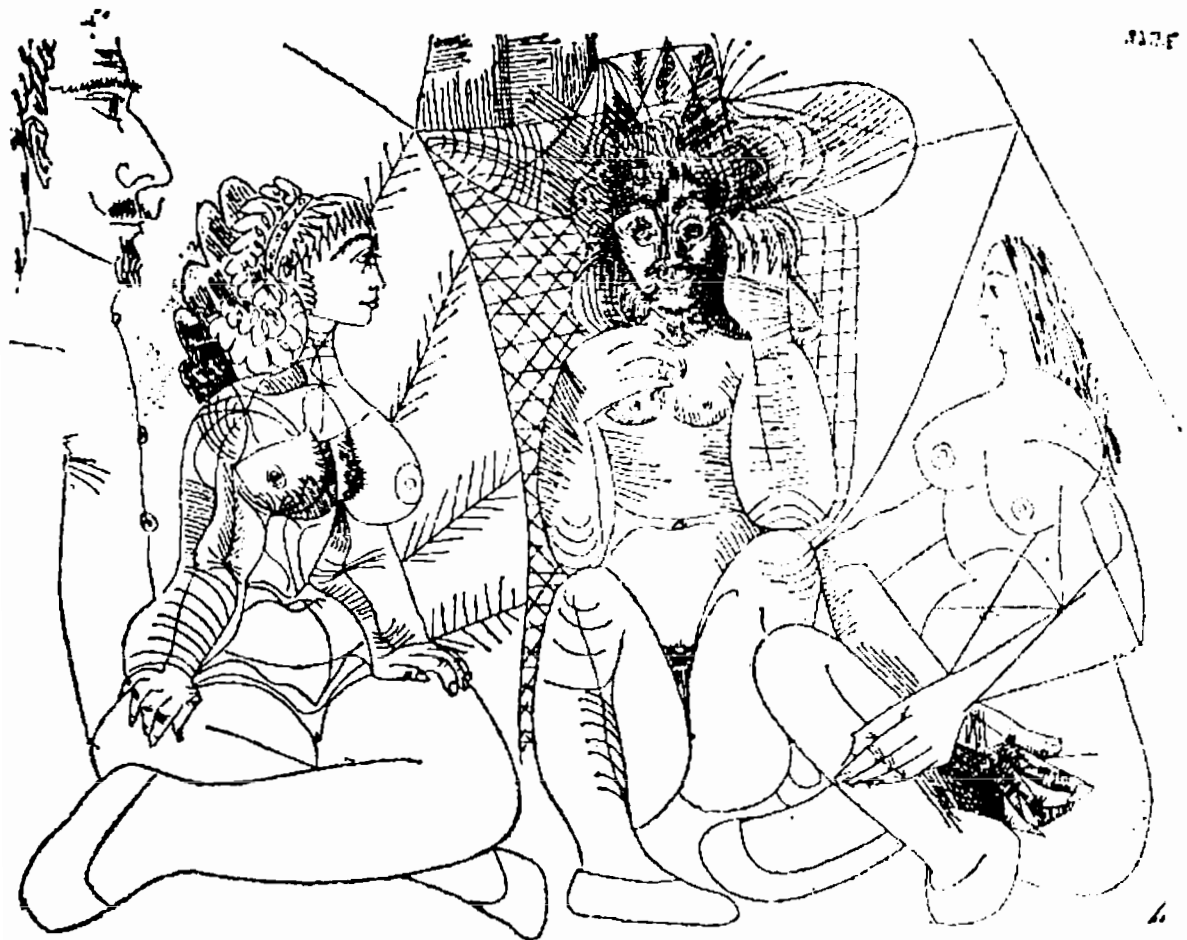
22

1950





93

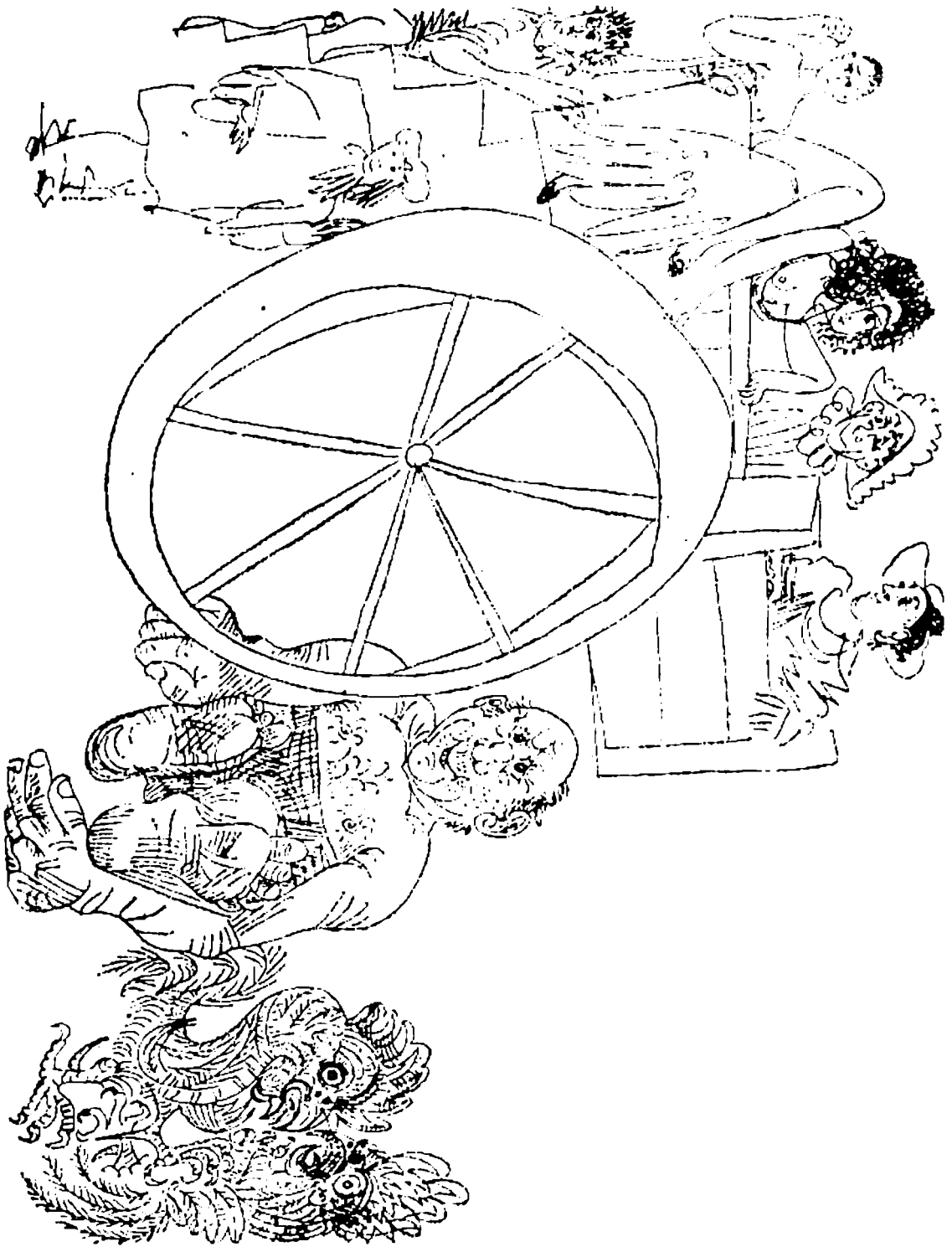


94

94







1987





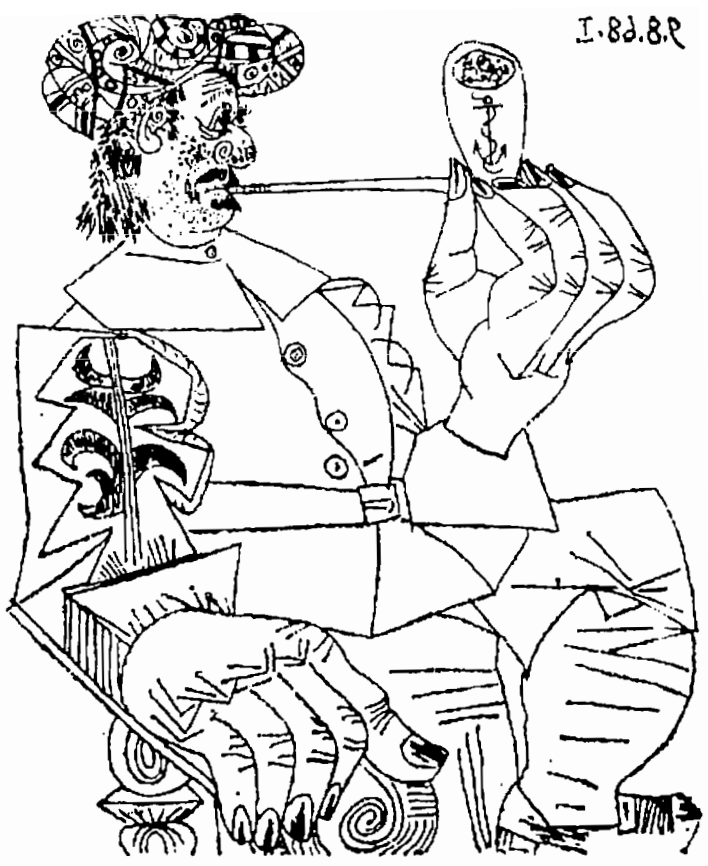


198



199

I.8d.8p



.8d.8.01
III



۲۹۰

VI.8d.8.01



۲۹۰

۲۹۹





(۷) ۳۳۹

۵

واینک فهرست وگراووره‌ها :

نوع	ابعاد	تاریخ	شماره	
e. f.	۵۶ × ۳۹۵	۶۵ × ۵۰	۶۸-۳-۱۶	۲
«	۳۴۵ × ۴۲۵	۵۰۵ × ۶۱	۶۸-۳-۲۴	۶
«	۳۱۵ × ۴۱۵	۴۵۵ × ۵۸	۶۸-۳-۲۴	۷
«	۳۱۵ × ۴۲	۴۵۵ × ۵۳۵	۶۸-۳-۲۹	۱۰
«	۴۱۵ × ۳۱۵	۵۳۵ × ۴۵۵	۶۸-۴-۱	۱۵
«	۴۲ × ۳۱۵	۵۶۵ × ۴۵۵	۶۸-۴-۳	۱۶
e. f. ptes.	۳۱۵ × ۴۱۵	۴۵۵ × ۵۸	۶۸-۴-۶	۱۹
e. f.	۴۱۵ × ۳۱۵	۵۶۵ × ۴۵۵	۶۸-۴-۸	۲۲
«	۳۹۵ × ۳۱۵	۵۶۵ × ۴۷۵	۶۸-۴-۲۰	۴۳
«	۳۹ × ۲۸	۵۴۵ × ۴۵۵	۶۸-۴-۲۱	۴۶

۷ - وناکفته بیداست که آنچه از ۳۴۷ گراوور ده در اینجا آمده لزومن بهترین آنها نیست . شاید بهترین‌ها «سفت عمومی» را میخراشاند و یا شاید در شمارده‌برقیجه یا مستهجن درمیامد ، و آنوقت .. ناچار بسته کردیم به همین‌ها که دیدید ، از روی ناچاری و دریغ .

e.f.	۳۹×۲۸	۵۴۷۵×۴۵۷۵	۶۸-۴-۲۲	۴۷
«	۳۹×۲۸	۵۴۷۵×۴۵۷۵	۶۸-۴-۲۶	۵۴
«	۳۹×۲۸	۵۴۷۵×۴۵۷۵	۶۸-۴-۲۸	۵۶
«	۴۰×۳۲۷۵	۵۳۷۵×۴۵۷۵	۶۸-۵-۷	۶۷
«	۳۷۷۵×۲۷۷۵	۴۵۷۵×۳۶۷۵	۶۸-۵-۱۳	۸۲
aqu.	۴۹۷۵×۳۳۷۵	۵۹×۴۵۷۵	۶۸-۶-۱	۱۳۴
«	۴۱۷۵×۴۹۷۵	۵۰۷۵×۶۰	۶۸-۶-۷	۱۴۳
e.f.	۲۰۷۵×۱۵	۳۲۷۵×۲۵	۶۸-۶-۲۰	۱۶۸
«	۱۵×۲۰۷۵	۲۵×۳۲۷۵	۶۸-۶-۲۹	۱۹۴
«	۱۸×۲۲	۳۱۷۵×۳۶	۶۸-۸-۹	۲۶۰
e.f. pte s.	۹×۱۲	۲۵×۳۲۷۵	۶۸-۸-۱۰	۲۶۵
e. f.	۱۱×۱۴	۲۵×۳۲۷۵	۶۸-۸-۱۰	۲۶۶
«	۲۰۷۵×۱۷	۳۲۷۵×۲۵	۶۸-۸-۲۸	۲۹۵
aqu.	۲۶۷۵×۲۱	۴۰×۳۱۷۵	۶۸-۹-۲۶	۳۳۹
e.f. pte s.	۳۲۷۵×۲۲۷۵	۴۵×۳۱۷۵	۶۸-۱۰-۴	۳۴۶

کوتاه شده ها :

etching

aquatint

drypoint

eau forte

aquatinte

pointe sèche

e. f.

aqu.

pte s.

از « شکل آزاد » تا « مکعبهای یکپارچه »

دگرگونی‌هایی که هنرپیکره سازی را در این دیار [کشورهای متحد] (۱) در درازای دوده‌ی گذشته دربر گرفته ، بسیار است ، اما یکی از این‌ها ، شاید بیش از هر دیگر گونی‌ی دیگر برجسته و آشکار باشد. برگشت از ساختهای آزادفلزی به شکل‌های مجسمه‌ی باتوده‌های به هم آمده ، سنگین و یکپارچه‌ی پراکنده . پیکره‌های ساخته شده به شیوه‌ی پیشین معمولن نازک و سبک ، کشیده و از دیدگاه تندیس‌ی بسیار خصوصی بودند ، درحالی که پیکره (۲)‌های پسین گرایش آن دارند که گنده و تنومند ، سنجفده‌ی حجم و در زمینه بازگشت بامفهوم به شدت غیر خصوصی باشند .

دسته‌ی نخستین در پایگاه منطقی‌ی خود متوجه طراحی است - متوجه چیزی که «طراحی در فضا» اصطلاح میشود - درحالی که آن دیگری روی به معماری دارد به ویژه معماری‌ی از پیش ساخته و پرداخته و به اندازه . درحالی که پیکره‌سازی با شکل آزاد میکوشد مایه‌های سازندگی خود را از قلمرو وشت (۳) و گام حتا از قلمرو واسطوره و داستان‌های کوتاه به چنگ آورد و نقش‌های عربی یا اسلامی‌ی ذهنی‌ی نا آگاهانه‌ی را به ماعرضه کند ؛ پیکر تراشی‌ی به اصطلاح «ساده»‌ی سالهای اخیر استوار شده است بر استدلالی مستقل تر و «عینی» تر .

در گذشته‌ی پیکر تراشی با شکل‌های آزاد ، آدم میتواند سوداگری‌ی زیبا پسندانه‌ی را با شناساندن که با نابخردانگی در آمیخته ، چیزی که صفت مشخصه‌ی هر دو جنبش Surrealism و Expressionism بود ؛ در گذشته‌ی مجسمه سازی تخته‌سنگی تازه چیزی که یافت میتوان کرد پیوندی است با هنر هندسی در زمینه‌ی تاشهای تصویری همچنان که در تاشهای معماری‌ی آن .

از دیدگاه شگرد شناسی ، نیز ، اختلافی برجسته میان آن دو وجود دارد؛ پیکر تراشی با شکل آزاد نیازی به جوش شدن دارد ، لیکن چه جوش داده شود و چه نه ، «دستخط» شخصی‌ی هنرمند را نمایش میدهد ، و بر شیوه‌ی استادانه‌ی بی‌شادمانی و پایکوبی میپردازد که در هر مرحله از سازندگی در اختیار اوست .

مجسمه سازی‌ی «ساده» زیادتر به دست ابزارمندان حرفه‌ی و یا شگرد دانان صنعتی ساخته میشود ، از روی نمونه‌هایی که مجسمه‌ساز خود بامواد سبک وزن تر درست میکند . خود مجسمه ساز به ندرت مسئول مستقیم تندیس‌ی است که به پایان رسیده . این سان جدایی‌ی گویایی میان «پندار» پیکر تراش و تحقق مادی‌ی آن قطع به وجود میآید. از نتایج همیشگی‌ی

۱ - پیداست که [] از نویسنده نیست .

۲ - واژه‌های پیکره و تندیس ، همه ، به چیم مجسمه .

۳ - رقص .

این جدایی یکی اصلاح یا تعدیل شگفتی است که در تجربه‌ی تماشاچی با کار مجسمه‌ساز پدید میشود: ما گاه به گاه به دریافت مجسمه ساز و تجسم مادی و واقعی آن با تجربه‌های تقریبی جداگانه - و قطعاً جدایی‌پذیر - پاسخ میدهیم:

يك مقایسه‌ی تاریخی دیگر در اینجا بایسته است:

هر چند مجسمه‌سازی با شکل آزاد در اصل از کوبیزم ریشه میگیرد، در این کشور [کشورهای متحد] دست کم، پویاییهای اساسی آن از سالهای نوزدهم به این طرف، تا حدودی قابل ملاحظه و سیله‌ی بدیبه‌ی کویبیه‌های نقاشی فرهیخته‌ی Expressionist تعدیل شده است. بسیاری از صفت‌های شناساننده‌ی تاشهای این مجسمه‌سازی، چیزهایی هستند معادل شیوه‌های «نقاشانه»ی آهیخته‌ی Expressionist. از سوی دیگر شکلهای مشخص‌کننده‌ی مجسمه‌سازی و ساده، با تقریبی نزدیک، برابرند با شیوه‌های و پس از نقاشانه‌ی رنگی آهیخته با تکیه‌ی که بر نوارهای پوشاننده و کاغذ گراف، به خاطر کناره‌های پاکیزه و تولید پشت سرهم دارند.

این سان، به رغم اختلاف‌های بزرگشان، هر دو تکامل مجسمه‌سازی سخت‌مدیون پیشینه‌های تصویری باقی مانده‌اند.

در دو نمایشگاه تازه (۴) در نیویورک - نمایشگاه Richard Hunt در . . .
Museum of Modern Art و از آن Tony Smith در M. Knoedler
and Company . . . فرصت بسیار دلنشینی برای بررسی و مقایسه‌ی این شیوه‌های تکاملی بسیار مختلف در اختیار داریم.

نمایشگاه آقای هانت دربرگیرنده‌ی دور و بر ۴۰ مجسمه از گذشته است (بیشترشان از فولاد جوش داده) و گزیده‌ی از طرح‌ها و چاپ‌ها با تاریخچه‌ی از ۱۹۵۶ تا کنون. نمایشگاه آقای سمیت گزیده‌ی از مجسمه‌های تازه‌ی او را عرضه می‌دارد، و پراشهای بر نری جوش داده. آقای هانت یکی از کنشگران با ذوق ما در مجسمه‌سازی با شکل آزاد است. آقای سمیت یکی از نمایندگان پیشرو مجسمه‌سازی و ساده، یا کمینه (Minimal) است. یا گاهی از نمایندگان پیشرو به حساب می‌آید. درباره‌ی این مساله گفتگویی وجود دارد. آقای هانت، چنان که پیش آمده، بسیار جوانتر است. در ۳۵ سالگی، میتواند به گذشته‌اش به دوری بسیار درازتری در حد يك مجسمه ساز نگاه کند. او پاره‌ی از بهترین کارهایش را - Linear Spatial Theme، شکفت‌انگیز، ساخت ۱۹۶۲، نمونه‌ی است از میان شماری بزرگ - پیش از این که سی‌ساله بشود درست کرده. از دیدگاه زمان او هنوز هنرمندی جوان است با این همه در زمینه‌ی تاریخ گذشته و کارهایی که پدید آورده، شخصیتی بسیار بنیاد یافته آشکارا بر تر از آقای سمیت که ۵۹ ساله است و دوری مجسمه‌سازی او از سالهای نوزدهم شست آغاز میگردد. هر دو نفر از پیروزیهای درخشان برخوردار شده‌اند و به بر خورداری ادامه میدهند - هر چند نه پیوسته با همان ستاینده‌گان یا منتقدان از میان مردم.

هر دو نفر به تازگی سفارشهای بزرگی از جانب مردم برای مجسمه‌سازی در فضای باز دریافت کرده‌اند، با این همه اختلافی اساسی در شیوه‌ی برخورد آنها با کار ساختن مجسمه‌های



« Linear Spatial Theme »

(۱۹۶۲)

« احساس میکنیم که در برابر زندگی درونی هنرمند ایستاده ایم . »

عمومی به چشم میخورد .

واژگان مجسمه سازی آقای هانت اصولن خصوصی ست . با این سخن منظور من آن نیست که بازگشت کارهاش ابهامی دارد یا اندازه گیری آنها دشوار مینماید، تنها منظورم این است که هنر او استوار بر گونه‌ی شمایل نگاری (Iconography) ی مشخصی ست که در آن خشونت احساس تامیزانی معین در زمینه‌ی کار مجسمه سازانه‌ی بسیار استوار و ظریفی تصعید شده است - و دیده میشود که دارد تصعید میشود .

هر پاره یا جزء از مجسمه‌ی هانت آمیخته است با احساسی ژرف که هانت توانسته است برای آن نشانه‌ی مجسمه سازانه‌ی دقیقی بیافریند . در برابر کار او ، احساس میکنیم که در برابر زندگی درونی هنرمند ایستاده‌یم که در آرایشهای سنگی ی پیچیده ، و گاه تهدید کننده‌ی ساختمانهایش ناشی نمادین (۵) یافته اند .

حتا در آن کارهای آقای هانت که بر الگوهای کلاسیک « antique » پایه گذاری شده ، فشار کاسته نشده‌ی احساس شخصی او را درك میکنیم . این درخشش ویژه‌ی کار او ست ، لیکن من به هیچ روی اطمینان ندارم که چنین واژگانی برای آفرینش پیکره‌های عمومی ، کمال آرزو باشد . شاعران غنایی ستودنی بسیارند که در سپردن حماسه‌ی به آنها برای موضوعی که مردم به آن دلبستگی ژرف دارند ، تامل میکنیم .

مجسمه سازی آقای سمیت ، از سوی دیگر ، چیزی از زندگی درونی او را نمایش نمیدهد . ممکن است بگوییم ، کارهاش ، دست کم در چشم‌های نیاموخته ، هیچ نیست مگر مسایل همگانی . از آن اوسبکی ست که در آن سه مقیاس هندسی بعد در اندازه‌های عظیم روی کار آورده میشوند و با گونه‌ی موزیکری ی معمارانه از آنها بهره گیری به عمل میاید .

آقای سمیت سالها پیش از این که مجسمه ساز شود ، معماری سرگرم به کار بود ، او پیوسته در شیوه‌ی پراکنده کردن توده‌های سنگین به تناسب فضای آزاد و بزرگی که اشغال میکنند زیر کی نشان داده است ، و گاهی هم کاردانی . « شیوایی » ی مجسمه سازی او را باید ، البته ، بیشتر در همین تناسب جستجو کرد تا در تاشهای ویژه‌ی که برای هر مجسمه اش به تنهایی میگزیند . این تاشها به خودی خود ، معمولن تا مرز پوچی و بیهودگی ساده اند و تنها هنگامی که فضای آزاد - فضایی که اشغال کرده اند - به آنها جان میبخشد ، زنده میشوند ، یک زندگی گویا و زیبایی شناسانه . همین است که داوری درباره‌ی ارزش آنها و یاحتا شناسایی ی خواص واقعی - شان را در تالار نمایشگاهی که آکنده از مردم است بسیار دشوار میگرداند ، جایی که مجسمه‌ها ، خوب ، اندکی گنگ مینمایند .

اما هر کس که نمود غیر عادی ی مجسمه‌ی آقای سمیت را در Bryant Park در ۱۹۶۷ دیده باشد ، به گمان من ، دلایلی بر این باور داشت به دست آورده که در این پیکره چیزی ست که تنها هنگامی که در جایگاه درست قرار گیرد دریافتنی خواهد بود . این شاید ، یکی از محدودیت‌هایی ست که پیشینه‌ی معماری آقای سمیت بر اندیشه‌ی او در حد یک مجسمه ساز گذارده است . نا همانند مجسمه سازانی که باشیوه‌هایی مستقلانه‌تر به کار میپردازند ، او هنوز برای دریافت فرجامین مفهوم خود اسیر جایگاه یا دیدگاه درست مانده است .

نوشته‌ی Hilton Kramer

ترجمه‌ی بهدیس کتابیون

روای زنگی از آزادی شخصی

خوب ، خیلی خوب ، The Negro Ensemble Company تصمیم گرفته است همه‌ی فصل ۷۱-۱۹۷۰ ش را به‌شماره‌ی نمایشنامه پیرامون موضوع واحدی ویراسته‌گرداند: *دمایه‌هایی از تلاش سیاهان* ، (۱)

درگیری عملن با سومین اجرای فصل آغاز گردید: نمایشنامه (drama) ی اندیشمندانه‌ی *The Dream on Monkey Mountain : Derek Walcott* : (روای تپه‌ی میمون‌ها)

نویسنده‌ی نمایشنامه ، آدمی از ترینیداد ، کاری بسیار گسترش یافته عرضه میدارد ، خیلی دراز و گاه از دید ساختمانی ناپایدار. واژه‌های بسیار. با این همه يك بررسی‌ی بزرگ و گیرنده، که ماراشیفته میگرداند، با طرحی دريك چهارچوبه‌ی بزرگ که منظم اثری ناگزیر کننده برجای میگذارد .

در جزیره‌ی از جزیره‌های آنتیل ، مردی سیاه به نام Makak روایی قدیم ، که بیشتر مردم او را دیوانه میدانند ، از سرنوشتی که به‌تازگی داشته ، در سلول زندانش پرده برمیدارد . در آلونک کوهستانی اودیواری پیگیر سراغش آمده است - تمدن باختری در شکل زن آرام سفید پوستی که ماکاک او را Moon Lady نامیده .

آمدنهای او مرد سیاه را وایدارد بکوشد تا هویت خود را شرح دهد ، و هم آنچه را که باید به‌انجام برساند تا از نفوذ فرا رونده‌ی که زن پیرامونش به هم رسانده بگریزد . گریزان از زندان به همراهی دو نفر از روستاییان ، ماکاک پندار خود را پیرامون يك امپراتوری دنبال میکند ، امپراتوری‌ی که خود فرمانروای آن است و در آفریقا به وجودش خواهد آورد .

سرانجام ، همچون سردسته‌ی سیاه‌پوستی که شکوه‌مندان سرقتش کرده باشند، ماکاک Moon Lsdy را میکشد - و با او ، انگار ، لعنت اهریمنی بیداد استعمار سفید پوستان نیز میمیرد . ماکاک از میان يك رشته رویاهای پی‌درپی نامیرا سفر کرده است ، و آخر سر به دیار آزادی شخصی ، که روزگاری دراز جوای آن بوده است ، رسیده .

نمایشنامه غنی و پیچیده است! کاربرد نویسنده از قصه‌ها که در زمینه‌ی استوار استادانه‌ی از نمونه‌های بیدادگری تاریخی بافته شده کار او را درخشان میکند ، وزنی و بافتی گیرا

۱- تاریخ نوشته برمیگردد به ۴ اپریل ۱۹۷۱ ، که نمایشنامه‌ی یاد شده در آن تا ۱۸ اپریل روی صحنه بود (۱ و ۵)

بدان میبخشد. شخصیت‌های والکات با ضرب‌به‌های شجاعانه و گاه گرافه‌آمیز روی صحنه می‌ایند، و انگیزته ازسوی نویسنده، گراینده‌اند که اندکی پرگویی کنند. لیکن نمایشنامه، همچنین، به نمایش شادابانه‌یی از حالات گوناگون درونی در آیین‌ها و واقعیت‌های زندگی سیاهان در کاراییب دست یافته‌است. در این زمینه والکات از کمک سازنده‌ی کارگردان، Michael Schultz، که در روی صحنه آوردن شیوه‌ها و عادت‌های خیره‌کننده‌ی تماشایی استاد است، برخوردار گردیده. شولتز حرکات بازیگران خود را با دقتی تقریباً آزارنده دنبال میکند، در آمیزنده‌ی حالات رقص- و اربا خودنمایی‌های بیان‌کننده‌ی pantomim- وار و موسیقی تا جرقه‌هایی در یک نمایشنامه پدید آورد که میتواند زیر بار گفتگوهای فراوان خود به پت پت و لکننت دچار گردد، و بسیار هم دچار میگردد. والکات نویسنده‌یی است که آشکارا به آوای زبانی که در نمایشنامه‌هاش به کار میبرد دل‌بسته است. اما به این دل‌بستگی پیوسته نمیتوان پاداشی بخشید، تا تر به گوهر، عرصه‌یی برای دیدن و چشم‌است. (و اندیشه‌های والکات، در هر حال، چنان برجسته و ستبر است که حتماً با شیوه‌یی کمتر پوشانده به جامه‌ی سخن نیز به ما میرسد.)

لیکن آنچه او برای گفتن دارد، در زمانی که مردم سیاه در آمریکا، منظم‌تر سرگرم تهدید و به‌چالش‌خاندن بیشتر مفاهیم «به‌هنجاری»ی دولتی و فرهنگی هستند، بسیار حائز اهمیت است. «نهاد» آن‌سان که در «رویای تپه‌ی میمون‌ها» پیش‌گذارده شده این است که باختتر، چون تاریخچه‌ی تاسف‌انگیز استثمار نژادی و قصابی‌اش را در سراسر جهان به دیده بگیریم، نمیتواند - و نه باید بتواند - برای همیشه وجود داشته باشد.

برای اجرای این نمایش نامه تماشاخانه‌ی NEC یکی از برجسته‌ترین گروه‌های بازیگر خود را گرد کرده است. Ron O'Neal تصویرری درخشان از زندانبان ماکاک پدید می‌آورد، Lestrade، پیکره‌ی استعمار که اشتباه تاریخی جاودانی است، که سیمای گیرایش هنوز آن اندازه‌ی سیاه است که او را از هر گونه امتیاز واقعی در نظامی ممتاز و محروم میگرداند. با این همه چندان «سفید» هم هست که در یاد چنان محرومیتی تا چه اندازه مستبدانه می‌باشد. کیفیت بی‌هوده‌گردانی‌ی بی‌پایان و خشم Lestrade با در آمیختن استادانه‌ی زیرک‌ساری و قدرت اندوه‌زده و بی‌زبان ازسوی O'Neal به نمایش درمی‌آید.

او بازیگری کامل مینماید، ستایش Roscoe Lee Brown است در نقش ماکاک، لیکن آن ترکیب به گوهر پویا هرگز به ستیغ توانایی‌ی خیس نمیرسد. باور نکردنی است که Brown، بازیگری با استعداد بسیار درخشان، بیشتر از آن در نقشش نارسایی داشت که من میتوانستم بیاندیشم... چنین مینماید که Brown برخلاف توانایی‌ی خود در حد یک بازیگر به کار پرداخته است. شاید سن زیاد با آوای دل‌نشین گنج‌کننده‌یی که معمولن در اختیار دارد عادت کرده‌ام، آلت موسیقی‌ی پرزیر و بمی که به خوبی کوك شده و یک دهه پیش، در (نمایشنامه‌ی) «سیاه‌ها» کار Genet چنان پیروزمندانه بر صحنه مسلط بود.

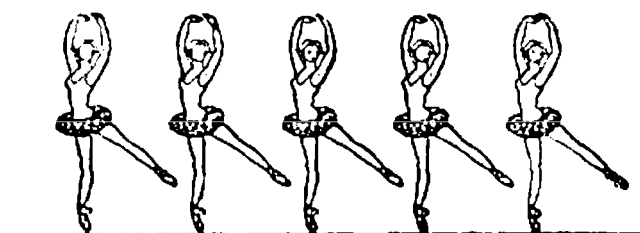
گمان کنم هدف والکات از بازی‌ی ماکاک، دادن تصویری بود از شخصیتی شکست‌خورده اما با عظمت. همین عظمت است که در نقش Brown نیست و غیبت آن غم‌انگیز و در عین حال ابهام‌آمیز مینماید.

دو نفر از اجرا کنندگان پشتیبان ، نقشی گیرا اجرا میکنند . Robert Jackson .
به عنوان تابوت ساز و پیکر نمادین مرگ ، هر گاه که ، باریک چون داس ، درزیی تحصیلدار
شوم و بدسیمایی رقص کنان برای ترساندن قربانیی خود ظاهر میگردد ، توجه ما را به خود
جلب میکند . Ajayi Afolabi ، در نقش Souris ، ولگرد و همزندان ماک . منظره‌ی
کاملی از شخصیت درهم شکسته‌ی برادری استعمارزده را به ما میسپارد . آدم بدبخت Fanon زنده
میشود ، که بی هیچ تزلزل و تاهنگامی که هر دو زنده اند ، خود را وقف خدمتگذاری ستمگر
ساخته است .

زبان آوری‌ی عصبی‌ی Ajayi و خنده‌های تهی‌ی او در همه‌ی دستگامهای صوتی که
جامعه در اختیار دارد شنیده میشود .

ما میتوانیم ، ما باید از NEC به خاطر دسترسی به این واقعیت ترسان‌کنیز سپاسگذار
باشیم .

Clayton Riley



نسل سینمایی

. . . سینما هنریست روبرو با بزرگترین دل بستگی خود - به - خودی . . . فیلمی که بیشتر گیرندگی همگانی دارد ، امروز بیشتر از هر هنر همگانی دیگر ارمغان به همراه میاورد . . .

به عبارتی دیگر ، نسلی سینمایی وجود دارد ، نسلی سینمایی به نمر رسیده در فرهنگ که فیلم را جدی گرفته و با زندگی وابسته اش شناخته است .
پیش از ۱۹۳۵ [۱۳۱۴] (۱) فیلم را نسبتن بیش از امروز تماشا می کردند و دوست میداشتند ، لیکن برای پیشینه بزرگ سینما - بروها ، فیلم گونه یی فرارجویی هفتگی یا نیم - هفتگی از واقعیت های زندگی بود . چنان تماشاگران فرارجویی هنوز در شمارهای بزرگ وجود دارند ، لیکن تماشاگران دیگری هم ، که بیشترشان از ۱۹۳۵ [۱۳۱۴] به این سو زاده شده اند ، همگام با آنها وجود دارند . همه ی این گروه ، این نسل سینمایی ، قطعن گرفته ورنجیده نیست ، بل پاره ی بزرگش جدیست : حتما ستایش آن از فیلمهای سرگرم کننده ی ناب يك دید جدی همگانی را باز میتاباند .
دللهایی وجود دارد ، کهنه ونو ، درونی و بیرونی ، که چرا این نسل پدید شده است .
برخی از آن دللهای چنین اند .

شگردشناسی و واقعیت

۱ - به روزگاری آغشته با دل بستگی شگرد شناسانه ، هنر سینما نیز در پهنه ی شگرد - شناسی شکوفان میگردد . معماری را که کنار بگذاریم ، سینما تنها هنریست که میتواند مستقیم و به شدت بر پایه ی پیشرفت و فراوانی سده ی ما در زمینه ی علوم دقیقه سرمایه - گذاری کند و بزرگ شود . هنرمندان « Graphic » (ترسیمی) عوامل مکانیک و الکترونیک را به کار گرفته اند ، شاعران و نقاشان دستگاههای حساب را ، آهنگ سازان نوارهای الکترونیک را . اینها گزینش است . فیلمساز (۲) گزینشی ندارد : او باید ساز و برگهای پیچیده ی الکترونیک و مکانیک به کاربرد . این امر به آفرینش احساس پیوستگی نیرومندی ، میان او و جامعه اش کمک میرساند ، احساس عضویت در آنچه حاضر و موجود است .

هنرمندان امریکایی پیوسته از احساس اختلافی با « واقعیت » فعال جهان امریکایی پیرامونشان شرمگین بوده اند - از چیزی بیم داشته اند .
ایزارهای هنر فیلمساز خود پدیدار کننده ی اتحاد با روح زمانند .

۲ - جهان رویه (۳) هاو خردگان فیزیکی از نوبرای هنر زنده شده است . درست در همان زمان که داستان بلند « ناتوردالیست » (طبیعی گرا) گویی دارد به درنگی در تشریح افزون تا آخرین دگمه ی زیرپوش پر خاش میکند ، فیلم به پاره یی از پرهیز کاربهای خود زندگی تازه ی هنرمندان میدید . Rolph Hochhuth ، نویسنده ی آلمانی *The Deputy* گفته :

هنگامی که به تازگی [فیلم] *The Silence* Ingmar Bergman را تماشا کردم، با این پرسش از سینمای هامبورگ بیرون آمدم؟ امروز دیگر برای داستان بلند نویسنده مانده است؟ به چیزی بیاندیشید که بر گمن میتواند وسیله یك نماي (۴) تنها از دور بین خود انجام کند؛ در درازای يك كوچه، تویك دالان، و میان گودال زیر بغل يك زن. بیاندیشید به همه آنچه میتواند با اینها بگوید بی این که کلمه یی بر زبان آورد.

برای داستان بلند سرا، به رغم نومییدی لرزاننده و در یافتنی *Hochhuth* بسیار مانده است که بگوید، - تنها در باره ی گودالهای زیر بغل، اما شیرهی گفتار او به درستی، نقش اولیه ی آفریدن واقعیت مادی را از داستان باز میگیرد. فیلم نه تنها این نقش را باز گرفته است که آن را با ندرت و ستوده تر ساخته است: سینما از کوبه ی در، صبحانه و اثاثه شعر میسازد. خوردگان ناچیزی را، که دنیای هر کس از آن ساخته میشود، میتواند به استعاره بدل کرد، تا کارکرد خیل را کمک برسانند.

زبانی جهانی

۳ - شکل سینما، به ویژه گویی، مستعد آن است که بسیاری از مسایل سنگین روزگار ما را به بررسی گیرد: حالتهای درونی تنش یا تردید یا بیعاطفگی را - حتی تردید در باره ی خود هنر را. سینما میتواند پاره یی از مسایل فیزیکی را نمایان کند، که تاتر، مثلن، به آسانی نمیتواند؛ و نیز میتواند آنها را با پیرامون مادی به شیوه یی پیوند دهد که تاتر قادر بدان نیست و نه داستان بلند میتواند نسخه ی دومی به دست بدهد.

سینما میتواند انسان پس از فتودالیزم را به نمایش در آورد، جای طبیعی ی او را - و هم رابطه ی میان این دورا. نیازی نیست برای آگاهی از فایده های سینما به مرگ تاتر و یا داستان بلند باور بیاورید - چنان که من نیازی ندارم.

۴ - فیلم تنها هنری است، جزموزیک، که در زمان واحد برای همه ی جهان آماده ی بهره گیری است، درست همچنان که روز اول ساخته شده.

با سود جستن از زیر نویس، باز سینما تنهای هنرست که زبان را نیز در بر میگیرد و میتواند با همان زبان که برای تماشاچی نا مفهوم است از آن بهره گرفت. (من «opera» را کنار میگذارم که در آن به ندرت نیاز به دریافت دقیق زبان هست.) نکته ی کار اطلاع یا دوستی نیست؛ بل ارتباطی احساسی است.

کسی که، مثلن، از سوی بازیگران ژاپنی، در صحنه های ژاپنی و وسیله ی کنشهایی در زندگی ژاپنی که با آروینهای خود او هماوایی پیدا کرده اند تحت تاثیر قرار گرفته باشد، گونه یی پیوند با ژاپن احساس میکند که از برآیند آوازه گری یا سخنرانی یا فیلم های مسافرتی ژرفتر است. هیچ کس پس از این که تحت تاثیر *Ikiru*، فیلم *Kurasawa*، قرار گیرد، نمیتواند درباره ی ژاپن و ژاپنی دقیق آن چنان بیاندیشد که پیش از آن میاندیشید..

این «جهانی گری» (۵) و این همزمانی نسبی در تجربه‌ی هنرمندانه ، همه‌ی ما را عضوی از یک اجتماع همدرد گردانده است چنان‌که هر کس میتواند خود را جای دیگری بگذارد و وضع او را دریابد ، اجتماعی بسیار بزرگتر از آن‌که پیش از این هرگز در تاریخ شدنی بوده .

هنری جوان

۵ - فیلم اتفاقن یک برتری دیگر دارد : جوانی ، که نه تنها به چیم نیروی آن است بل دست یافتن به شدنیها . داستان بلند ، که هنوز بسیار سرزنده است ، میدانند که باید زنده بماند . از سدهای بزرگی که در راه دارد یکی تاریخ آن است : بار پیشبردهای گذشته برشانه‌ی داستان بلند پرداز سنگینی میکند . این در بساره‌ی شعر نیز صادق است . شرم‌هم قطعن پیشمیرود؛ چنان‌که داستان ، وضع شعر بسیار بهتر از آن‌است که اغلب میانکارند . اما شرم هم به شایستگی از تلاشی برای زنده ماندن آگاهی یافته است . در نقاشی و پیکره سازی نومیدی هم اکنون آشکار است ؛ سبک تازه در هر فصل تازه ، نویدی را روشن میسازد . اما فیلم کودکی ست ، که تازه شروع کرده . و خود تاکنون معجزه‌ها انجام داده . در نظر بیاوریم که فقط ۵۰ سال میان دوربین Edison و [فیلم] Citizen Kane [کار] ارسن ولز فاصله بود ، که شاید بدان میماند که [انگار] ستر اوینستکی Petrouchka را ۵۰ سال پس از این که Cuido d ' Arrezo نت های موزیک را کامل گردانند ، نوشته باشد .

با این همه سرزمین فیلم همین تازگی کشف شده است و مرزهای آن زیاد از چشم‌رس رور نیست . همین شادابی ست که به نسل جوان - نسلی که من سینمایی نامیدمش - نه تنها هیجانی از رهگذر نیروی ذخیره‌ی سینما میبخشد بل احساسی نیرومند از داشتن آن . سینما به آنان تعلق دارد .

گرایشهای پس از جنگ

اینها ، به پندار من ، پاره‌یی از دلایل افزایش تماشاگران تازه‌ی سینماست . لیکن آنها پرسشی هم پدید میسازند . چنانکه دیدیم ، بسیاری از این علتها از مدتی دراز وجود داشته ، با این همه تنها در ۲۵ سال پسین است که نسل سینمایی پیدا شده . چرا این حادثه زودتر روی نداد . چرا این علل تنها پس از جنگ دوم جهانی اثر بخشی‌ی ژرف خود را آغاز کرد ؟

در این مدت عوامل دیگری هم برای آبدادن و توان بخشیدن به آنها در کار آمده . پاره‌یی از این عوامل تازه از بیرون دنیای سینما می‌رسند . تلاش و تکاپو در آموزش دانشکده‌ها ؛ سایش‌ها ، خراشیدگیها و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی ؛ در هم‌ریختگیها و تصمیمهای رفتاری ، اخلاقی ، و مذهبی .

همه‌ی اینها این نسل را ناشکیباتر و خشمکین تر ساخته است . اما از پس جنگ دوم جهانی ، برخی تکاملها و گسترشهای ارجدار نیز در دنیای سینما چهره پذیر شد . تکاملهایی در محتوا و نه در شکل . سه عامل به ویژه آشکار است : جنسی‌گرایی (۶) ی افزونشده ، افزایش جاشنی‌ی ملی ، و تاکید ی افزونشده بر فرد . دوتای آخر با هم پیوند دارند .

در پاره‌ی نخستین باید گفت که مساله‌ی جنسی از The Agamemnon (۷) در تاتر رواج پرارجی داشته است و با اولین فیلمها اولین بت‌های سینمایی نیز پدید

شدند . در بسیاری فیلمهای صامت در حقیقت صحنه‌هایی وجود داشت که امروز دچار در دسر «سانسور» میگرددید . اما چشم پوشیده از نمایش جنسی و یا جاذبه‌ی جنسی هر بازیگر مرد یا زن ، اکنون - در برخی فیلمهای امریکایی و بسیاری فیلمهای دیگر - يك برخورد یا حالت جنسی وجود دارد که میتواند گرامی داشته شود . رویه‌ی نزدیکتر به واقعیت زندگی جنسی تا اساطیری که کاتوزبان یا وسایل ارتباط همگانی یا والدین میاموزند . این آزادی جنسی نسبی ، که مدتهاست در داستان و تاتر برقرار شده ، در رسیدن به دنیای سینما آهسته‌تر گام برداشته است بدان سبب که فیلم برای همه‌ی سنین و همه‌ی شیوه‌های اندیشگی قابل بهره برداریست و به برآیند ، دشواریهای زیادی در زمینه‌ی سانسور پدید میکند .

صحنه‌ی ملی

عامل دوم ، چاشنی ملی ، از سوی منتقد انگلیسی Penelope Houston در Contemporary Cinema (۱۹۶۳) تشریح شده است :

تصویری که از يك جامعه وسیله‌ی سینمای آن به دست میاید هر اندازه گرایش‌مندان یا تحریف شده باشد ، باز ممکن است چهره‌ی ملی را از پشت پرده تشخیص داد . مشکل این است که آرمان واقع‌گرایانه‌ی نوی را [در ایتالیا] (۸) متصور گردانیم بی مقدمه‌ی پرهلهله و شادی برای رهایی رم ؛ یا به فیلمهای چند ساله‌ی پسین بریتانیا نگاه کنیم بی توجه به اصول‌گرایی آجر قرمزمان .

افزودن جمله‌ی همانند ، برای ، تقریبین ، همه‌ی کشورهای بزرگ تهیه‌کننده‌ی فیلم آسان است . فیلمهای ژاپن مستقیم یا نامستقیم با ناآرامی هم‌روزگار سروکار دارند . بسیاری از فیلمهای سینماشان در باره‌ی شمشیرزنهاي Samurai (۹) در سالهای هیژده شست قرار داده شده ، هنگامی که نظام فئودال در هم میریخت و تغییر شکل بزرگ اجتماعی انجام مییافت .

و اما در امریکا ، قصه‌ی پسر بی‌چیز و دختر توانگر (یا پسر دارنده و دختر ندار) که ماده‌ی خام فیلمهای مردم پسند پیش‌از جنگ جهانی دوم بود ، ناپدید شده است . پول به عنوان مساله‌ی اصلی داستان فرونشسته است ، نه از آن رو که همه اکنون غنی شده‌اند ، بل از آن رو که تصویر طبقه‌ی متوسط جای تصویر بی‌چیز و تصویر دارنده را گرفته است . مثلن در شکل ظاهری‌ی اتمبیل کارمند با اتمبیل رییس فرقی اندک وجود دارد . رویش طبقه‌ی میانین به آن میزان رسیده است که نیروی کافی برای نظارت بر شکل‌های فرهنگی به هم‌رساند ، تا تصویر خود را در هنر بزرگ گرداند .

با بالا آمدن این طبقه ، پیدایش قهرمان تازه‌ی افسانه - واری را به چشم دیدیم که برابراین پیشبنه‌ی بورژوا افراشته شد ، از آن که همه‌ی آن قهرمانان باید با جامعه‌های خود تضاد پیدا کنند .

افسانه - وار تازه پرولتاریای آزاد شده است با يك دوچرخه‌ی -موتوری (همانند پرولتاریای درون The Wild Ones or Easy Rider) که زندگی خود را در تاخت آوردن به پیمان [ها] و اخلاق جستجو میکند و نه از طریق کوشش برای گامیابی به شیوه‌های پذیرفته ، با پول یا با زنها .

خیشتن نگری افزون

رنگهای ملی که در بالا تشریح شد فیلمهای مردم پسند را پدید میآورند وهم فیلمهای جدی را . اگر به فیلمهای جدی - که زیاده‌تر برای بیان اندیشه‌ی شخصی ساخته میشوند - بیاندیشیم ، اغلب درکنار رنگ ملی تند به خیشتن نگری افزونشده‌ی میرسیم . این سومین عامل ماست : دلبستگی یا تلاشی برای بازشناسی وکاوش فرید در حد عالمی . این چیز تازه‌ی در فیلم نیست .

از The Cabinet of Dr. Caligari کار Wiene (۱۹۱۹) - یا Secrets of a Soul کار Pabst (۱۹۲۶) هرگز فیلمهایی خیشتن نگرتر ساخته نشده اما ذکرنامهایی مانند Bergman ، آنتونیونی ، فلینی ... به سادگی دریافتن این امر است که برای بسیاری ازکارگردان های برجسته، به تازگی اتکاء بیشتری روی کشاکش درونی وجود داشته است تا بر رویرو ساختن کلاسیک تضادها . این مردان و دیگران ، در برگیرنده‌ی پاره‌ی از امریکاییها ، سینما را در قلمروهای پردامنه‌ی خلوت‌های بسیار درونی ، کشانیده‌اند، حتا درخلوت‌های از هوش رفتگان، که سنت آمیز سرزمین‌داستان‌های دراز و شعر بودش شناسانه بوده است .

این دو عامل - رنگ ملی و کشف فرد - آشکارا جدایی ناپذیرند . جامعه و فرد بر یکدیگر اثر میگذارند ، حتا به هنگامی که فرد از جامعه کناریکشد . این عاملها ، افزون برآن، در جنبشی شکفت و تضاد آمیز علیه روزگار ما با یکدیگر پیوند یافته‌اند. در روزگاری که بین‌الملل گرایی در حد راه حلی برای دشواریهای سیاسی شناخته شده است ، رنگهای ملی در فیلمها آشکارتر گردیده . در روزگاری که فرزنانگان اجتماعی دوام فرد گرایی را - که ، پس از هر چیز ، دریافتی نسبتن تازه در تاریخ و تقریبن منحصر به باختر زمین میباشد - با تردید مینگردند ، سینما گرایش آن دارد که فرد را به نوازش بگیرد .

آیا این نشان دهنده‌ی واپسماندگی‌ی زمانی میان سینما و پیشرفت فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی است ؟ برعکس ، به پندار من نشان دهنده‌ی نفوذی خودسرانه و پافشارانه در حقیقت میباشد . هنر ، گاه برخلاف آنچه از دیدگاه سیاسی و روشنفکری آرزو - شدنی است پیشمیروود ؛ که پیوسته کاری مخاطره آمیز مینماید .

به گمان من سینما نمایش دهنده‌ی این است که ملی گرایی ، در مفهوم نساب فرهنگی اش ، همچنان که هواپیماهای « Jet » و اقمار مصنوعی ، « Telstar » ما را به بدل شدن به يك جهان تهدید میکنند ، بیشتر برای ما ضروری میگردد .

میاندیشم درست در همان زمان که ساختهای شگرد شناسانه وساختهای قدرت ، فرد - گرایی را به مبارزه میخانند ، مغزها و روانهای ما برای ما جالب تر میشوند . تا امروز شگردشناسی از خود شناسی بیشتر میرفته است . تنها اکنون - در این روزگار ، در گذشته از کیش گرایی و استوار برخیش - داریم آغاز به دریافتن میکنیم که هر يك از ما چه دارنده و چه خطرناک هستیم .

سنت و هنر سینما

این عاملها ، چه مستقیم و چه به طور ضمنی ، به پدیده‌ی انجامیده‌اند که آن را «یازماییم» : لحظه‌ی تاریخی برآمدن نسل سینمایی ؛ موجی از انقلاب اندوهزدگی برای زاد و بوم ؛ دلگرانی از دست دادن چیزی که گویی دارد ناپدید میشود ، همراه با انگیزه‌ی ناگهانی به سردی و بی‌مهری . بی‌تردید این اندوهزدگی زاد و بوم امری احساسی‌ست ، دلگرانی‌ی از بیرون شدن از بهشت فردگرایی که درحقیقت هرگز وجود نداشت .

اما پاره‌ی بزرگتر انقلاب با روشن‌بینی هماغوش است ؛ نه چندان تلاشی‌ست برای بازایستادن دیگرگونی تا برای اثر گذاردن بر آن ؛ انگیزه‌ی ناگهانی‌ی طبیعی وارزشمند برای کوبیدن نشانه‌های شخصی روی «تانک» های پیش‌رونده‌ی جامعه‌ی کارخانه‌ی . روش بهره‌شده در برابر تغییر اجتماعی به گونه‌ی جهت‌یابی‌ی قطعی‌ی دیگر کشیده میشود . این نسل دیدی دوگانه - آمیخته به مهر و کین - از سنت فرهنگی به هم‌رسانده است . از يك سو آرزومندی‌ی بزرگ برای آن سنت وجود دارد ، چه خسته باشیم و چه نباشیم . لیکن این آرزو اغلب همگام است با شیوه‌ی آیین‌وار که به گذشته همچون شکست و رسوایی مینگردد . البته با کیفرخواست‌آشناییم ، جوانها پیرها را متهم میکنند که نواله‌ی درهمی از چیزها درست کرده‌اند ، ولی اکنون اتهام سخت‌تر و عمومی‌تر است از آن که دیگرگونی شتاب گرفته و گزینش کاهش .

این دوگانگی‌ی احساس در زمینه‌ی سنت - این قطب‌گرایی که هم خاهنده است و هم واپس زن - گونه‌ی شیفتگی‌ی هنری آفریده درحد تضمین خاستگاهها و عمره‌ی رجحانی برای شکل‌های هنری که نسبت‌ن از گذشته رها باشند .

در میان این شکلها برجسته‌تر از همه سینماست . وفیلم ، هرچند ۷۰ سال یا بیشتر درکار بوده ، گویی خیلی زیادتر به امروز وابستگی دارد و به آینده تا شکل‌های هنری دیگر . ریشه‌های سینما - ریشه‌ی محتوی و ریشه‌ی روش - در هنرهای سالخورده‌تر قرار دارد : داستان‌نمایشی ، ادبیات ، رقص ، نقاشی ؛ با اینهمه خیلی کمتر از این هنرها در چنگال گذشته مانده . سینما نیاز دوگانه‌ی این نسل را در زمینه‌ی سنت برمیآورد .

شور تجربه اندوزی

بررسی‌ی ما تا اینجا تقریباً همه شادمانی و ستایش بود ؛ و اکنون يك نگرانی باید گفته شود . تا اینجا پدیده‌های معینی درحد شناخت پویاییهای فرهنگی و واقعیت‌های اجتماعی ؛ اکنون واژه‌ی به داوری پیرامون ارزش استانده‌های انقلابی که در کار آمده . نه همه‌ی فیلمهایی که از سوی نسل سینمایی گرامی داشته میشوند شایسته‌ی نیرو و فداکاری نسل میباشند . قصد من آن نیست که در اینجا يك ارزیابی کلی کرده باشم ؛ من همیشه میتوانم به استثناهای بسیار بیاندیشم . سلیقه پیوسته در چهار چوب نمونه یا مورد است و نه درك یا دریافت . آدم از سلیقه‌ی دیگری - یا از سلیقه‌ی خودش - به كمك چشم اندازی از داورها و رجحان دادنها ، زمینه‌ی به دست میآورد ، ولی حتا پس از آن ، نتیجه‌گیری کلی باید با دقت انجام شود . با اینهمه هنگامی که با دقت هرچه بیشتر به

نتیجه گیری میپردازم با یک نگرانی در برابر ستایش یاد شده تنها میمانم .
 در کوی های دانشگاهی ... در پاره بی انجمن های سینمایی و تماشاخانه های کوچک ، البته از فیلمهای «تجربی» خیلی بهره برداری میشود . شورتجربه اندوزی ، بد انسان ، البته دائمی و ضروری است ، اما نفرت از بازار سینما و آوازه گریها و غوغای آن ، گرایش نیرومند پدید آورده است که به تجربه به خاطر خودش ارج بگذارند ، خودش را در حد ارزشی بشناسند و نه وسیله بی برای دست یافتن به ارزش . و از آنجا که در امور اجتماعی و سیاسی کنونی ، اشتیاق به این فیلمها دارای مفاهیم دیگری هم شناخته شده ، پدیده به ویژه حائز اهمیت میباشد .

فیلمهای زیر زمینی

فیلمهایی که به آنها اشاره میکنیم اغلب فیلمهای زیرزمینی نامیده میشوند . در آمریکا پاره ی مهمشان گروهی است که در نیویورک تمرکز دارد ... New American Films یا Film - Makers' Cooperative نامیده میشوند . اتحادیه بی از فیلمسازان و پیشروان که خود را وقف این کار کرده اند ...

قابل پیشگویی است که این گروه خود را ، در وضع پیش پا افتاده ی سینما در این دیار [کشورهای متحد] و در جهان ، عنصر شعر میدانند . هم قابل پیشگویی است که کار آنها را به دشواری میتوان توصیف کرد از آن که ناشده ی مکتبی همچون واقع گرایی نو یا Surrealism نیست . کارشان در بر گیرنده این شیوه ها و بسیاری دیگر است . به هر کس که فیلم را چون وسیله بی برای بیان خیش به کار میگیرد خوش آمد میگویند .

روشن ترین گزارش در باره ی این گروه ... از سوی Ken Kelman در The Nation نوشته شد . او کار آنان را به سه مقوله ی عمده بخش میکند . نخست ، انتقاد و اعتراض آشکارای اجتماعی ، دوم فیلمهایی که ، اکثر از طریق خیالپردازیهای آمیخته به هرج و مرج ، امکانهای روح انسانی را در حالت تباه نشده ی اجتماعی آن ، پیش میگذارد . ، گروه سوم و به دنبال نیازی برای پر کردن تهی ی بخردگرایانه (۷) ، دنیا های واقعی درونی بی میافرینند جایگزین در قلمرو اسطوره . ،

دشواری در آنجاست که چون کسی فیلمها را تماشا میکند ، میان تعریفها و خودکار شنوایی اندکی به دست میآورد . برای من ، بیشتر شکردهای «تازه» کهنه است ، بیشتر انتقادهای اجتماعی زود یاب یا در یافتنی ، محتوای اسطوره بی سیر ناکنده ، چکونگی ی الهام بخشی دقیق ، آمیخته به تلاش و ابتذال .

بسیاری از کارها - و از آن میان کارهای Jack Smith ، Dan Drasin ، Kenneth Anger و Stan Brakhage - گویی برای تماشاگران جوانی ساخته شده که روی داشتن فیلمهای خودشان پافشاری میکنند ، با هر قیمتی از دید انتقادی یا فرهنگی .

از استعدادهای غم انگیز در این وسیع یابی گرایش آن است که حالت همزیستی را که امروز در هنرهای نسیمی وجود دارد در فرهنگ سینما نیز ترغیب کند .

فیلم را تماشاگر در پیرامونی انتقادی سرشار از درازگویی مبیند : روش این تماشاگران استوار میشود بر نمایشی ساختن مشتاقانه ی باورداشتها و تفسیرها . خیلی از نقاشیهای امروزی ... گویی ، زندگی خود را تقریباً به همان اندازه از چیزهایی که در

باره‌شان نوشته شده به دست میاورند که از آنچه بر بوم آمده. البته بسیاری از نقاشیها، پنداری، برای آن کشیده شده‌اند که پژوهشهای زیبایی شناسانه را برانگیزانند، که سرزبانها وجود داشته باشند و در روش تماشاگران.

فیلم زیر زمینی در هنر این دیار [امریکا] ... موقعی پیدا کرده است همان اندازه استوار بر دلبستگی تماشاگران هوشیار به گفتگوهای پیرامونش که بر مواد و مطالب روی پرده.

استعداد غم‌انگیز دیگر، فشاری است که جنبش زیرزمینی به خاطر جدا شدن از تاریخ فرهنگی تحمل میکند. من به مخالفت با دیگر گونی سخن نمیگویم، دیگر گونیهایی در- بر گیرنده‌ی تغییر اصولی. من بر ضد نیستی‌گرایی (۱۱) در حد گام بایستی نخست برای ترقی سخن میگویم.

گذشته از این، نیستی‌گرایی سینما در بر گیرنده‌ی تضادی ژرف است. اغلب نمایش هنری ناخشنودیهایی است از جاهای دیگر، خشمی بر نسل پیرتر که به آرمانهای معینی خیانت کرد. لیکن، بهترین هنر باستان - در همه‌ی زمینه‌ها - بیان آرمانهاست و بیشتر به رغم بی‌عاطفگی‌ی جامعه نسبت به آنها. در دور ریختن این مرده ریگ هنری، عصیانگران مقدار زیادی از بهترین کارهایی را که نژاد انسانی در زمینه‌ی همین آرمانها انجام داده، همین آرمانهایی که عصیان تازه را آب داده میکند، به دور میریزد.

همگامی یا توازی وجود دارد میان شیفتگی‌ی بسیاری از افراد نسل سینمایی به فیلم زیرزمینی و عاملی در «چپ نو» (۱۲)، اصول‌گرایی‌ی سیاسی تازه. پاره‌ی از جوانهای اصولی در کنشگری‌ی آفریننده‌ی اصیل، سرگرمند: ضد - سپاهیکرایی، ضدیت با تبعیض و برتری جویی، پشتیبانی از برنامه‌های اقتصادی گوناگون. لیکن بسیاری از آنها اصول‌گرایی (۱۳) را با وشت (۱۴) و شیوه‌های شخصی برابر ساخته‌اند - جنبش با موی بلند و لباسهای شکفت، رفتار جنسی‌ی خلاف آیین و لاس زدن با مواد مخدر، به کمال گرایید. آدمی که با خاستگاههای استوار ناخشنودی‌اشناست، همچنان بر درون‌گرایی (۱۵) ها و بیهودگیهای این وشتها دریغ میگوید. همان سان، کسی که به نیرومند ساختن فیلم امریکایی امیدوار است میتواند در شایستگی وشتها و شیوه‌های سنجیدن‌ی این فیلمها تردید کند: بالا بردن و ستودن پوچی و بی‌چیمی در سینما در حد بیانی از پوچی و بی‌چیمی در جهان: ستایش بی‌حرمتی جوانی - دیرپای در هنر - به عنوان تاشک سازی‌ی تازه‌ی از اسطوره: تایید انتقادی اجتماعی که از پایگاه روشنفکری و باورداشت سیاسی تهی است.

پیشینه‌های فرهنگ

... هنر بی تماشاگر، هرگز دراز زمانی رشد چشمگیر نیافته است؛ تاریخ، در حقیقت، نشان دهنده‌ی این است که باز تاب تماشاگر پرورنده‌ی اعمار بزرگ هنری بوده (نقاشی در ایتالیا نوزایی (۱۶))، نمایشنامه در بریتانیا، الیزابتی و فرانسوی Neoclassic، آشتهای بسیار گرسنه‌ی جهانی برای خندستانی‌ها در فیلم صامت). باوری من این است که نسل سینمایی قدرت آن را دارد که فیلمهایی را که می‌خواهد فراخاند، حتا اگر این نسل يك اقلیت باشد و به رغم شرایط سخت تهیه و نمایش فیلم در جهان. اگر (آن

چنان که من ادعا کرده‌ام) درست است که سینما شایسته‌ترین هنر امروز می‌باشد؛ اگر درست است که نسل جوان به سینما نزدیک‌تر از هنرهای دیگر می‌باشد؛ اگر باز درست است که اشتهای تماشاگران می‌تواند هنر را فراخاند؛ پس به آن‌جا می‌رسیم که نسل سینمایی این فرصت را دارد که به فراچنگ آمدن بهترین و شایسته‌ترین هنر روزگار ما کمک بدهد.

در زمانی زیست می‌کنیم هماغوش ژرف‌ترین دیگرگونه‌های فرهنگی، زمانی که هدفهای هنر، همچنان که محتوای آن، دارند تراشیده می‌شوند. سینمای تازه‌ی امریکایی یکی از نمودهای این تکان است. در چشم من بیشتر فیلمهای آن که دیده‌ام، دارنده‌ی اهمیتی اندکند، اما دلالتها و برآیندهای بیشترشان مهم است: این دلالت که آنچه گذشته یکباره مرده. هنر آینده شاید از دریافتهای کنونی انسانگرایی جدا گردد؛ شاید وابستگی و شایستگی خود را در شیوه‌ها و تاشهایی پیدا کند که، برای بیشتر چشمها، اکنون سرد و یا آهیخته و یا حتا ضد انسانی نماید.

اما آن فیلمها به دست مردانی ساخته می‌شود که بدون پیشینه‌های فرهنگی، آنچه هستند، آنچه ممکن است باشند، نخواهند بود؛ و اگر آن هنر نو، هرچه می‌تواند باشد، قرار است در بالاترین استاندهای خود نگاهداری شود باید بهترین نیازمندیهای گذشته همگام با ما به پیش آورده شوند.

در حد پاره‌ی ارجداری از این فرایند، نسل سینمایی می‌تواند سینمای تازه‌ی را از فیلمسازان جدی خاستار شود که این وشتی زیاده‌تر از يك انکار است. چنان نسلی، در آمیخته با گذشته و لاد بر این با آمادگی واقعی برای درگذشتن از آن، ممکن است سرانجام در فیلمهای خودش آن چیزی را به دست آورد که Kelmans پیشاپیش و نابهنگام ادعا کرده است: يك پیوستگی تازه‌ی اجتماعی، يك اسطوره‌ی نوی بارور و اطمینان بخش. هنگامی که اینها فراز آیند، حضور خود را نه چندان از طریق سروده‌های پر آوازه‌ی چامه سرایان و خاندگان به نمایش در خواهند آورد که وسیله‌ی يك طعن: هنر توی خیابان به تقلید فیلم نو بر می‌خیزد. چنان فیلمی قطعاً نادیده گرفته نخواهد شد، چنان که امروز اکثریت، تلاشهای زیر زمینی را نادیده می‌گیرد...

این سان نسل سینمایی با همه‌ی کمبودها و آکهاش، نمایاننده‌ی وضعی و فرصتی‌ست. این رویهمرفته، به پندار من، شادکننده‌ترین وضعی‌ست که در هنر هم‌روزگار امریکایی پدید شده. نسل می‌تواند يك نیروی حیات بخش باشد، و با نیروها و فرصت‌های خود را در زمینه‌های نیستی‌گرایی هتری به هدر دهد...

از آنان خاسته نمی‌شود که سینما را برای همیشه و نجات، دهند. در درازای زمان، تاریخ فیلم نیز همان خواهد بود که از آن همه‌ی هنرها: چند ستیغ انگشت شمار، شماری حلکه و شکاف و درنگ بسیار.

لیکن فرصت کنونی - فرصتی نادر - می‌تواند دوران تکامل این وسیله‌ی ارتباط جوان را بسیار کوتاه گرداند... نسل سینمایی نیز آن توانایی را دارد که آینده‌ی پیش‌بینی پذیر فیلم را دلنشین و گیرنده گرداند. شکیباً باشیم و ببینیم.

- ۱ - پیداست که آنچه میان [] آورده شده از نویسنده نیست .
- ۲ - این واژه را برای film - maker آوردیم ، که گویی چیزی جز فیلمبردار خودمان است که همان کسی باشد که به دستور تهیه کننده یا فیلمساز یا حتی به راهنمایی و کمک خود او دوربین را به کار میاندازد و این سو و آن سو میچرخاند .
- ۳ - برای واژهی surface .
- ۴ - نما به جای shot ، نگاه کنید به یادداشت سینمایی شمیم بهار ، ا . و ه . شماره ۸ م ، مهر ۱۳۴۲ .
- ۵ - برای واژهی universality .
- ۶ - برای واژهی sexuality ، و بسیار شاد میشویم که شما برابر بهتری سراغ کنید .
- ۷ - آگاممنن ، رهبر یونانیها در جنگ علیه troy که پس از بازگشت به خانه ، به دست زنی Clytemnestra و مول زنی Aegisthus کشته شد . پسرش Orestes و دخترانش Iphigenia ، Elcetra و Chrysothemis . نگاه کنید به شعر هنری ریچد کریستیس ، ا . و ه . شماره ۸ م مهر ۱۳۴۲ . آنچه در متن آمده نام نمایشنامه‌ی است .
- ۸ - [] از خود نویسنده
- ۹ - فردی از طبقه‌ی سپاهی در روز کار فتودالی در ژاپن که لایقه‌ی اشراف بزرگ بود . هر - مورایی دو شمشیر به کمر میبست .
- ۱۰ - برای واژهی rationalistic ، که دیگران مکتب اصالت عقل تراخته‌اند . نگاه کنید به ا . و ه . « انقلاب پایان - بیافته » اسفند ۱۳۴۹ ، زیر نویس ۶۴ .
- ۱۱ - nihilism .
- ۱۲ - New Left ، چپ نو ، جنبش و آرمان جوانان یا برداشت جوانان از سوسیالیسم علمی مارکس و سازندگان و افزایشندگان پس از او به این آرمان . بزرگترین نماد این جنبش انقلاب مه ۱۹۶۸ فرانسه بود .
- ۱۳ - برابر واژهی radicalism که البته در ا . و ه . تازه نیست .
- ۱۴ - در اینجا به چیم gesture و همان چیزی که فارسی زبانها درست از فرانسه گرفته و به کار برده‌اند : « ژست »
- ۱۵ - برابر واژهی introversion . ۱۶ - برای واژهی Renaissance
- ۱۷ - ستانلی کفمن ، منتقد فیلم و تئاتر ، استاد نمایشنامه (drama) در دانشگاه Yale ، و هم‌اکنون بلندنویس ، نمایشنامه نویس و منتقد بازیگران و نمایشنامه‌های the New York Times . آنچه خواندید از گرد کرده‌ی نوشته‌های سینمایی او به نام A World on Film برگزیده شد...

E. M. FORSTER

۱۸۷۹ - ۱۹۷۰

دو سال پیش ، نویسنده‌ی امریکایی‌ی جوانی که در لندن زندگی میکند به من گفت فکر میکرد زندگی کردن در روزگاری که ای . م . فرستر زنده است ، بسیار شگرف است . با این باوری که فرستر ، هر چند تقریباً ۹۰ ساله ، همچنان از چنان آشنایی بی‌شادمان میگردید ، ترتیبی برای نویسنده‌ی جوان دادم که دیداری با او در اتاقهای کمبریجش داشته باشد ، اتاقهایی که چنان خیال‌انگیزانه از سوی اعضای دانشکده‌ی Kings ، دانشکده‌ی قدیم فرستر ، در اختیار آمده بود .

پس از آن ، دوست امریکایی‌ی من گفت که در میان گفتگو ، فرستر پرسیده بوده آیا او هرگز یونان را دیده است ؛ که پاسخ داده بود نه ، که اکنون نیز رفتن به یونان (به خاطر سرهنگ‌ها) غیرممکن مینموده . فرستر گفته :

آدم لحظه‌هایی را در یونان به خاطر می‌آورد که زیبا بوده‌اند ، هر چند در آن زمان نیز کشور در بستری از پلیدی و سرکین فرو خابانده شده بود . عزیزترین یادبودهای آدمی ، در هر حال ، از موقعیاتی است که ، اگر آنها را در چهارچوبی پهن‌تر نگاه کنیم ، پیوسته میان پلیدی و سرکین بوده‌اند .

در این پاسخ مقداری زیاد فرستر هست : پافشاری‌ی همیشگی‌ی او روی درهم‌ریختگیها و گنج‌سازیها که لحظه‌های رویت را در میان میگیرند . او تنها دو « هورا » برای مردمسالاری کشید ، مردمسالاری که با آن همه ، ارزش آن را داشت که به خاطرش بمیرند . پاسخ هم چنین روی چیزی روشنایی میاندازد که برای همه‌ی آنها که فرستر را خوب میشناختند گیرایی داشت : این که در هر لحظه تقریباً تا پایان پایان - فرستر گویی از ژرفای همه‌ی زندگی‌ش سخن میگفت .

نویسنده‌ی سرشناس درحیان ، در پایان زندگی‌ی خود به دانشکده‌اش بازگشت ، هنوز با آوای دانشجویان کمبریج در ۱۹۰۰ سخن میگفت . هر چند داستانهای بلندش پیکرانه پیشرفت یافت ، اصولن همان ارزشها و روشها را بیان میدارند که مقاله‌هایش . یکبار به من گفت ارجی به نویسندگان در حال « تکامل » نمیکذارد ، نویسندگانی که دورانیهای نخست ، میانه و آخرین و مانند آنها داشته‌اند .

همانند Fielding در « A Passage to India » (گذری به هند) ، فرستر سفرانداک میکرد ، پاره‌ی بزرگ‌تر زندگی‌ش را در خانه‌ی مادرش زیست ، خانوادگی برای خود فراهم نیاورد ، دارایی‌ی اندکی داشت ، به پول آنچنان کم نیاز پیدا میکرد که چون ،



دیر هنگام در زندگی اندکی به دست آورد ، از خوشبختی خیش عیشمرد که میتواند بیشترش را به دوستانش بدهد .

به هیچ روی سیمایی گیرنده نداشت ، William Plomer توصیفی درنگذشتنی از او داد ، در آنجا که میگوید :

مسافران ناکنجکاو قطار، که او را در کلاه پارچه‌یی ارزان و بارانی‌یی تا پشت گردن میدیدند، که گونه‌یی جمدان کوچک با خود دارد ، که مردانی که در ۱۸۹۰ برای کوك کردن ساعت میآمدند، ممکن بود بیاورند، شاید او را شهرستانی‌یی خبری میپنداشتند که عادت‌های سخت شده‌اند و دیگر توحیی به او نمیکردند .

شوخی ، با این همه ، درباره‌ی هر مسافری که از او به عنوان شخصی عادی در میگذشت صادق بود ، از آن که فرستر آدمی مهم نمینمود . در زیر موهایی که هرگز سفید نشد و گویی شتابزده شانه شده و چون از آن پسرک دسته‌ی خاندانگان به یک طرف سرخا باندیده شده بود ، چشمهایی قرار داشت که تند مینگریست و هر چیز را به درون میبرد ، و دهانی که تند و به خنده‌هایی نه کاملن آرام ، از هم باز میشد .

فرستر مسخرگی مهم بودن را درمییافت و از شوخی ناسناس گذر کردن لذت میبرد. گفتگوی او بیشتر دربرگیرنده داستانهای کوچک بود، تیز و بذله‌گویانه. هرچند دوستان از عواطف او آگاهی داشتند، همچنان انتقادش را احساس میکردند، که آن را «کارت‌پستال» های ستاینده یا سرزنش کننده‌ی آن کنشهاشان که نظرش را گرفته بود، نیرو میبخشید.

یکبار «کارتی» از او دریافت داشتم که شادمانی‌ی خاطرش را بیان میداشت زیرا من از یک ضیافت ادبی‌ی Foyle's که در آن مردی دانشمند به نام Lord Samuel به‌پا‌خاسته بود، چندسطر از Dylan Thomas را تمسخرآمیز خوانده بود و از شنوندگان ریشخندکننده پرسیده بود «آیا اینها را شعر مینامید؟» برخاسته بودم و بیرون آمده بودم. هم‌چنین «کارت»های انتقادی‌ی تندی داشتم.

اثر شناسایی‌ی فرستر برای من آن بود که او به‌گونه‌ی شعور کامل‌کننده بدل‌یافت جسیپیده به‌شعور خود من و چیزی را که من معیاری فرستر-وار میدانم برای کارها و رفتار من پدید ساخت. مثلن - آیا جمله‌ی پیش از این تتراشیده و نابه‌نجا نیست؟ آیا من در این مقاله، هوای آن دارم که دوستی‌ی بیشتر از آنچه داشتم با فرستر ادعا کنم (واقطن دوستان بسیار نزدیکتری از من داشت)؟ و در فراز گشاینده‌ی خودم، آیا توصیفم از فرستادن نویسنده‌ی جوان آمریکایی به‌دیدار فرستر خودپرستانه‌ی نیست (من سه بار آن جمله را از نو نوشته‌ام)؟

هنگامی که نخستین‌بار درسالهای آغازین نوزده‌می او را میدیدم مسالهی به‌نام‌مسالهی فرستر وجود داشت: چرا نوشتن داستانهای بلند را رها کرده بود؟ این پرسش داده‌میشد از آن که هیچ‌آشنای فرستر باور نداشت که او استعداد خود را از دست داده باشد.

اگر کسی این‌احساس را خود-به-خود و از درون نداشت، نشانه‌های انتقاد او وجود داشت - *Aspects of the Novel* - زندگینامه - *Goldsworthy Lowes Dickinson* - و مقاله‌ها - *Abinger Harvest* - تا آن استعدادهای او که به‌درون داستانهای او میریزد نشان دهند، هرچند در اینجا برای مقابله‌ی دیگرگونه به‌کار رفته بود. و هنوز همه‌ی این کارها گویی سکوتی را می‌پوشاندند - سکوت داستان بلندپردازان؛ و بیشتر داستانهای او گویی مدتی دراز پیش از آن نوشته شده بود. این غیرعادی بود که فکر کنیم «*Where Angels Fear to Tread*»، «*The Longest Journey*»، «*A Room with a View*»، و «*Howards End*»، به‌ترتیب در ۱۹۰۵، ۱۹۰۷، ۱۹۰۸ و ۱۹۱۰ نوشته شده بودند. هرچند «*A Passage to India*»، که قطعن برترین کار اوست، دیرتر در ۱۹۲۴ نوشته شد، این گویی استثنایی بود، برآمده از درگیری‌ی شورمندانه‌ی ویژه‌ی او با هند.

بحث در باری این که چرا نوشتن داستانهای بلند را کنارگذارد به‌بردسی کارهای او در بست و یکپارچه‌گشایده میشود. یک دلیل برای این اندیشه که فرستر ممکن بود به‌چنان کاری ادامه دهد این است که مقاله‌های بیشترسیمای داستانهای خیالی‌ی زندگینامه‌ی خود نوشت را دارند که خود فرستر در آنها، ناخشنودانه و بسا این اندیشه که کار زشتی است، در مرکز دنیای هم‌روزگار پیدا میشود، مانند *Prufrock* دراطاق نشیمن. این

به ویژه به هنگامی که درباره‌ی سیاست مینویسد گیراست ، کاری که اغلب در سالهای نوزده سی می‌کرد . فرستر ، در مقاله‌ها و سخنرانیها ، با آهنگ و آوایی به بیان نظرهای تمدن یافته و آزاده گرا می‌پردازد که چندان شکست گرایانه نیست تا از آن کسی که شکست را به شیوه‌ی پیچیده و کج‌شد می‌پذیرد : کسی که به رگم شکست ، لجوجانه و هر چند بیهوده خودش میماند بانبروی پندار و شاعری سرزنده ، در خود انباشته و گرد شده همچون ففری ، با جهندگی‌یی که شاید روزی باز گشت را فراهم گرداند .

در دهی سوم سده ، به هنگامی که هم روزگاران جوانترش ، پاره‌یی‌شان دوستانش ، گرایش آن داشتند که کمونیست باشند ، پذیرفت که آینده شاید در آغوش کمونیزم جای گیرد ، در حالی که با آوایی آهسته تر می‌افزاید که فردای کمونیست تقریباً از همه‌ی چیزها که به آنها دلبستگی داشت ، تهی خواهد بود . Wilfrede Stone در بررسی‌ی فرسترش ، « The Cave and the Mountain » ، از مقاله‌یی یاد میکند که در New Statesman ، دهی سوم چاپ شد :

... استدلال [کمونیست‌ها] برای انقلاب - این استدلال که باید بدی کنیم تا خوبی در مدت دراز فراز بیاید - به نظر من ، هیچ چیز در خود ندارد . نه از آن که من خوبتر از آنم که بدی کنم ، بل از آن که باور ندارم که کمونیست‌ها میدانند چه چیز به چه چیز میانجامد . آنها می‌گویند میدانند زیرا دارند از « علت در جامعه » آگاهی می‌یابند . من می‌گویم میدانند و پیشنهاد من برای ۳۹-۱۹۳۸ بیشتر این است : خوبی کنید شاید خوبی از آن بر بیاید . نرم باشید ، حتا اگر برای پایمال شدن (squash) ایستاده‌اید .

آنچه در اینجا فرستر - و راست داستان نمایشی بی‌ست آورده شده با واژه‌ی پایمال شدن . آن عقب نشینی را پیش می‌گذارد ، بی چشمداشت به کنشی از سوی پاسداران پشت سر ؛ و با این همه در تاکید ناتوانی فرد همچنین روشها و زبان همگانی و رسمی را گزند میرساند . هیچ بیانی‌هی سیاسی نمیتوانست چنان واژه‌ی ضعیفی را به کار برد . در نوشته‌های سیاسی ، اما به شدت شخصی‌ی ، فرستر ، آدم اغلب به یاد کلوخ (توده‌ی گل سخت شده) در شعر Blake می‌افتد ، که در حالی که زیر پای گله میرود ، از عشقی میسراید که در بیزار ی و کینه‌توزی جهنم بهشتی بر پا می‌سازد (درست ، کمی بعد ریگی آن را تکذیب میکند) . اگر قرار بود من گداز شگفت بیچارگی آشکار و مبارزه طلبی موجود در نوشته‌های فرستر را درباره‌ی دنیای همگانی یکجا و در دو سطر گردآوری کنم ، دو سطر از یکی از غزلهای شکسپیر را می‌آوردم :

How with this rage shall beauty hold a plea
Whose action is no stronger than a flower ?

چنین مینماید که پس از جنگ جهانی نخست و در درازای سالهای نوزده سی ،

فرستر احساس میکرد که دلبستگی به ارزشهای تمدن را باید نه در فصاحت بیان مبارزه طلبی، بل از راه شناسایی ناتوانیهای خود آدم بیان نمود. فرستر همین رویه را در شعر الیوت گرامی میدارد (و شاید اشتباهن) :

در اینجا اعتراضی بود، و اعتراضی ضعیف، و سازگارتر در اثر همان ضعف، از آن که، در آن دنیای وحشت بسیار بزرگ، چه چیز مگر وشت خفیف اختلاف، روا داشتنی بود؟

فرستر موافقت اندکی با زور داشت، حتا به هنگامی که عادلانه بود. او از مردان بزرگ و از آن میان از وینستن چرچیل، بیزار بود. از دیدن تصویر پیکر موسلینی در روزنامه‌ها، که به قلاب گوشت آویزان بود هیچ رنجیدگی ننمود. به پایان جنگ که نزدیک میشدیم روزی تصویر سرتیپ Patton را دیدم که به دیوارش سنجاق کرده. فرستر توضیح داد که گاه به گاه لازم است آدمی خود را از آن چیزهایی که باید بیزار باشد یادآوری کند. این از «What I Believe» مشهور است، حتا انگشت نماست :

اگر ناچار میشدم میان لودادن کشورم و لودادن دوستم یکی را برگزینم، امیدوارم آن جرات را می‌داشتم که کشورم را لو بدم.

و در همان مقاله مینویسد :

درمیابم که جامعه همه‌روی زور استوار است. اما همه‌ی کنشهای بزرگ آفریننده، همه‌ی رابطه‌های انسانی دلنشین، در فاصله‌هایی پدیدمیشود که زور برای روآمدن تلاشی نکرده است. این فاصله‌هاست که ارج دارد. می‌خاهم چندان زیاد و چندان دراز باشند که هر چه بیشتر، و من آنها را تمدن مینامم.

برداشت «آزادی گرا» (۱) یا نه، ی مقاله‌ها شاید اثری معکوس و نگران به گذشته درما بگذارد، انسان که در داستانهای بلندش در یافت سیاسی افزون پیدا کنیم. این را که فرستر داستان را رها کرد شاید بتوان نشانه‌ی گرفت از ناتوانی بر مجسم کردن دنیایی در داستانهای بلندش، که در آن ارزشهای پشتیبانی شده‌ی او با شکست دمساز شده‌اند. البته یک داستان بلندنویس نسبتن پرکار انگلیسی، به تازگی به من میگفت دلیل شکست فرستر این بود که به نوشتن داستان ادامه نداد.

گامی آسان در اینجا، خاندن دست‌کم دو تا از داستانهای بلند است - Howards End (پایان هوارد) و A Passage to India - در حد داستانهای نمایشی سیاسی از کشاکش میان نرم و سخت، میان اندیشمندان آزادی‌گرا و هنردوست و ایمیریالیست‌های سنگدل و تصور نشدنی. استدلال‌کنان در این راستاها، نویسنده‌ی برجسته‌ی هندی، Nirad Chaudhuri، A Passage to India را در حد «مقاله‌ی سیاسی درباره‌ی روابط انگلیس و هند» توصیف میکند، که «به‌رویش آن حالت کمک رساند که انگلیس‌ها را

فادر گرداند با تقریب و شتی Pilate (۲) - وار در شست و شوی دستواشان از کاری نادانستین، هند را به ترك بگویند . « (انکوئر ، جون ۱۹۵۴) .

آدم میتواند منظور آقای چاودهوری را دریابد. آدم، همچنین، میتواند آزردهی فرستر را دریابد. این درست است که داستان بلندش، آن پاره از عقاید انگلیسیان را که ضد-ایمپریالیست بود، به ژرفی نیرو بخشید. لیکن A Passage to India دربارهی مردم و زندگی است و دربارهی سیاست فقط بدان علت که آنها در آنجا بودند همچنانکه بمبئی و دعلی در آنجا هستند و بدان علت که آنها اندیشهها و رفتار شخصیت‌های داستان بلند را میتاشند و پدید میآورند، بر رویه‌ی واقعیت‌هایی که آنجا موجود است، داستان بلند مضامین سیاسی دارد. اما بر رویه‌ی زندگی خیالی و آفریده شده، مسایل سیاسی تنها يك ظرف است که چیزهایی را در خود میگیرد، همانند يك مخزن که پیرامون آب و ماهی را گرفته. بهترین شیوه برای نشان دادن این‌ها به یاد آوردن گفتگوی معروف میان «عزیز» و «فیلدینگ» است به هنگامی که سوارند و با آن کتاب پایان مییابد.

عزیز اعلام میدارد که فیلدینگ و او هرگز نمیتوانند دوست باشند مگر وقتی که انگلیسها به دریا ریخته شوند: احساسی که فیلدینگ انکارش میکند، و میپرسد «چرا ما دو نفر نتوانیم هم‌اکنون دوست باشیم.» ولی موضوع توافق‌اسپهای آنهاست که «آن را خوش نداشتند - آنها از یکدیگر جدا شدند» و از سوی کوهها، صخره‌ها و آسمان بازتاب پیدا میکند.

بر رویه‌ی واقعیت سیاسی، این گفتگو قطعاً در بر گیرنده‌ی این است که برای دوست شدن عزیز و فیلدینگ - که برای فرستر ارجح‌دار است - انگلیسها باید هند را به ترك گویند. اما بر رویه‌ی زندگی خیالی و آفریده شده، گفته‌ی عزیز جنبه‌ی از وابستگی او را با فیلدینگ آشکار میگرداند: «که پیشاپیش خود وابستگی‌ی دوستانه است (و آن‌گاه، نیمه‌بوسان او، نتیجه گرفت، «تو و من دوست خواهیم بود.») با تعبیر سیاسی این صحنه آینده را که هند آزاد شده است، و خشورانه، نشان میدهد. بر رویه‌ی آفرینشگر با تکیه بر عشقی که پیشاپیش میان عزیز و فیلدینگ وجود دارد، مساله‌ها تقریباً بی‌ارتباط میگرداند.

اگر چیم A Passage to India سیاست بود، به سادگی اثبات میشد که فرستر از دیدگاه خودش دچار لغزش شده است. زیرا هنگامی که پس از استقلال هند، به آنجا سفر کرد، گفتگو کردن با دوستان هندی خود را بسیار دشوارتر از زمان فرمانروایی Raj یافت، اکنون آنها فقط به گفتگو در باره‌ی سیاست دلبستگی داشتند.

لیکن در A Passage to India فرستر در چهارچوبه‌ی سیاسی، زندگی پندار را می‌آفریند. این از درهم‌ریختگی فرستر - وار ژرف‌تر است. آدمکشی و وحشت، پهنآوری، توده‌ها، پوچی و بی‌مفهومی، و هرج و مرج همچنان که عشق، کیش، و زیبایی

۲ - پیلاتس، نام فرمانروای رومی ارشلیم به‌چیم مسلح به زوبین، که دار زدن مسیح را فرمان داد و پیش از فرمان دست خود را پیش روی مردم شست، به‌شانه‌ی بری بودن از خون مسیح. نگاه کنید به انجیل متا، ۲۷، ۲.

در این داستان بلند پاره‌یی از آگاهی‌ی ما میشوند، و بیشتر از راه حساسیت خانم Moore که نخست روادار (۳) و دوست داشتنی به‌چشم می‌خورد اما از میان بحرانی درمیگذرد که در آن فکرش وحشت‌انگیز می‌گردد، مانند از آخرین Years در آن شعرهاش.

میان داستان بلندسرایان انگلیسی فرستر به‌تنهایی، در این داستان بلند، در دیداری از یک قدرت مرموز با کافکا شریک است، که در پس ظواهر غیرمنطقی قراردادها و شمائر و آیین‌ها جایگرفته، در معبد و بی‌معنی به نظر می‌آید.

... این پیروزی در رسنده‌ی هند (آن‌سان که ما مینامیمش) یک درهم‌ریختگی بود، یک بیهودگی‌ی منطقی و شکل. کجا بود آن خدایی که به افتخارش گروه بزرگ گرد شده بود. تشخیص‌ناپذیر میان کلوچه‌های قربانگاش، روی هم انباشته میان تصویر تبارهای پست‌تر آنچنان که به‌چشم نیاید، فرونشسته زیر برگ‌های «رز»، آویزان با تصویرهای باصمه، افروخته با لوحه‌های زرین که نمایاننده‌ی نیاگان Raja یند، و به‌هنگامی که باد می‌وزد، یکپارچه پوشید و تیره کون از سوی شاخ و برگ ژنده و درهم یک موز... نوشته‌هایی که شاعران رسمی فراهم آورده بودند در جای آویزان بود که نمیشد خاندشان... و یکی از آنها... در اثر لغزش اندوهبار یکی از رونویس‌کنندگان، در برگیرنده‌ی این واژگان بود، «خدا عشق است».

خدا عشق است. این است آیا پیام فرجامین هند؟

تنها کافکا میتواندست، به‌پندار من، پاسخی مثبت بدهد.

فرستر به‌باوری باور نداشت. با این همه، چیزی که شخصیت‌های نجات یافته را عمدتاً از شخصیت‌های نجات نیافته در داستان بلندش مشخص می‌گرداند - Schlegel را از Wilcox‌های مرد در Howards End - این است که نجات‌یافتگان تنها ارزشهای جامد این جهان را میشناسند، درحالی‌که نجات‌یافتگان گویی با رمزها، چیزهای نامطمئن، ارزشها، مفهوما و نامفهوم‌هایی در فراسوی پیرامون و شرایط واقعی خود در ارتباط هستند.

من هنگامی که به‌مارگارت و هلن Schlegel میاندیشم، به‌آن‌ان چنان میاندیشم که چیزهای نادیدنی را میبینند و موسیقی‌ی ناشنیدنی را میشنوند. خانم ویلکاکس و خانم مور کی هستند، جز واسطه‌هایی میان ارزشهای نادیدنی فرستر (نیروه‌های روشنایی در آنجا که برای لارنس خدایان تاریکی وجود دارند) و جهان؟ خانه در Howard's End، گذشته‌ی بریتانیا را نمادسته می‌گرداند؛ اما همانند مسجدها و معبدهای هند فرستر، آن بیشتر زیارتگاه است تا نماد. خانم ویلکاکس و خانم مور نمادگرانیستند: آنها بیشتر کشیش‌هایی هستند در تماس با رمزهای مقدس، که اسراری وحشتناک به گوششان میرسد.

شاید چیزی که پیرامون فرستر کمتر زیبایی شناسانه و کمتر «امروزین» است (ولاد
براین بیشتر باید به آن ارزش داد) دریافت کاملن باستان اوست مبنی براین که کارهای هنری
هرچند خودبسنده، چیمی را میرسانند که «نه الگویی زیبایی شناسانه درخود دارد و نه
اندرزگویی است.»

هنگامی که شکلها به کنسرتی، رفتند که پنجمین بتیون را مینواخت هلن شکل
جنبش سوم را چنان شنید که «دیوی به آرامی روی عالم گام بردارد، از يك انتها به انتهای
دیگر،» دیگران او را دنبال کردند. . . . آنچه برای هلن وحشتناک بود این که
«آنان به هنگام گذر به سادگی دیدند که چیزهایی همانند شکوه و قهرمانی در جهان وجود
ندارد. . . هراس و تهی! هراس و تهی!»

هنر، لاد براین، واسطه‌ی و وسیله‌ی میشود برای مبادله‌ی تجربه‌هایی به کمک حساسیت
و همانند رشته‌ی بی‌پایان از تصویرهای بازتافته که سرانجام به نادانسته میکشند.

در *The Longest Journey* صحنه‌ی هست که در آن *Rickie* رفیقش
Ansell را تماشا میکند که روی يك برگ کاغذ مربعی میکشد، و «در داخل مربع
دایره‌ی، و در داخل دایره مربعی و داخل آن دایره‌ی دیگری، و داخل آن مربعی دیگری.»
«چرا آن کار را میکنید؟» جواب هیچ. «آنها واقعی هستند؟» «آنها یکدانه‌ی تویی
واقعی‌ست - آن یکدانه‌ی میان هرچیز، که هرگز جای کافی برای کشیدن نیست.»

آدم میتواند نموداری از زندگی فرستر بکشد که چنین کار کند. مربع بیرونی
داستانهای بلند او اوضاع تاریخ همروزگار را مینمایند: انگلستان «ادواردی» که در آن
سنتها پاره پاره شده‌اند، طبیعت از سوی مردان بازارگانی و صنعت چون هنری ویلکاکس
به ویرانی کشیده. به درون این، دایره‌ی که همان رفتار و رویه‌های مردمی باشد که در
چنین اوضاعی وجود دارند. به درون آن، دایره‌ی روابط شخصی. به درون آن مربع
خانم ویلکاکس، خانم مور - آنها که پیامهایی را میشوند که هنوز در زیارتگاهها قابل
مخاطبه است. به درون آن دایره‌ی، مربعی، دایره‌ی و همانند آنها، تا آنجا که دل
آگاهی و هوشیاری میتواند پیشرود.

فرستر دریافته بود که چگونه زندگی درونی که میتواند کاملترین هوشیاری را
فراچنگ آورد، یکسره وابسته‌ی شرایط بیرونی‌تر و رویه‌ی‌تر، چهار چوبه‌ی اوضاع و
احوال و سیاستهای همروزگار میباشد. هنگامی که او داستان را رها کرد - و یا هنگامی
که داستان او را رها کرد - او روشهای خود را تغییر نداد، آنچه که او کرد بیرون آمدن
از نظام مربعها و دایره‌هاش بود - حبه‌های ساختگی توی حبه‌ها - و آماده شدن برای
وضع بیرونی. درست همان گونه که *Arnold* در سده‌ی نوزدهم بر آن شد که برای انتقاد

لازم است نظامی ازارزشها در بیرون پدید گرداند تا در این چهارچوبه بتوان از نو به سرودن شعر پرداخت ، فرستر خود را با زندگینامه ، انتقاد و مقاله درباره‌ی وضع جامعه بستگی داد . آن تاختی یکدلانه نبود لیکن رزم‌آمایی بی‌هوشمندانه که در آن بی‌اثری خیش را همچون کلاهی نادیدنی ، The Tarnhelm ، بر سر می‌گذاشت . در زی‌آزادی‌گرایی شکست‌خورده ، بیش از هر کس دیگر مگر هم‌روزگارش D. H. Lawrence ، سرزنده و لگد انداز باقی ماند .

ستفن سپندر

پژوهشهای اجتماعی

آنچه سوسیالیزم هست و آنچه نیست

سوسیالیست‌ها در حداقل به برنامه‌گذاری اقتصادی می‌پردازند که با عملکرد اقتصادی که مؤسسه‌های خصوصی بر آن تسلط دارند و سود میان دارندگان سهم‌ها و مدیران بهره‌میشود، تضاد پیدا میکند. نظامی اقتصادی از این گونه‌لزومن، بخش‌بندی طبقه‌بی را میان کمینه‌بی دارند و بیشینه‌بی بی‌چیز جاودانه میگرداند. افزونتر، یک اقتصاد سرمایه‌داری تنیامیتواند جوابگوی «تقاضای موثر» (۱) باشد که با قدرت خرید واقعی پشتیبانی گردد. این نظام تنها برای بهره‌مندی خریداران پرداخت‌کننده عمل میکند و نیازمندیهای مردم دیگر را نمیشناسد.

چنین اقتصادی نتیجتاً از برآوردن نیازمندیهای اساسی مادی، در وضع عادی ناتوان میماند مگر به شیوه‌ی وارونه یعنی نه هماهنگ با خواستها و گرایش‌های افراد. به‌زمختی که بگویم، منطق وجودی نظام، تولیدکالای «لوکس» را برای شماری اندک برتر از تولید خوراک، پوشاک و خانه‌سازی شایسته برای گروه بیشتر دربردارد.

این برآیند نیت شوم یا ابله‌ی کسانی که رهبری را در دست دارند نیست: این به شیوه‌ی منطقی نتیجه‌ی کارکرد بازار است. در یک اجتماع «برابرگرا» (۲) این روی نمیدهد، زیرا همه‌ی خریداران تقریباً دارای همان قدرت خرید خواهند بود، لیکن جامعه‌ی بورژوا برابرگرا نیست. نتیجه این که نابرابریهای اجتماعی پیوسته افزایش مییابند و حتا برتر میشوند، حتا با این که جامعه دارنده‌تر میگردد و درآمد واقعی بالاتر میرود.

خودکاری (۳) ی‌کارگذاشته در درون نظام چنان است که آنان که با مزایای مادی (و از آن میان برتری‌هایی در چیر دستی، تعلیم و آموزش) راه می‌افتند بهره‌ی نامناسب از محصول اجتماعی به‌چنگ میاورند، «مکانیزم قیمت‌ها»، مردم را برابر میزانی از منابع کمیاب کارو (دارایی) که در اختیار دارند پاداش میدهد، لیکن خود در برگیرنده‌ی مکانیزمی که توزیع کارو دارایی را میان افراد برابرگرداند نیست. برای اجرای عدالت در کار توزیع مابه‌سادگی باید نیروهای دولت را فراخانیم، « (۴)

این را که به‌تنهایی در نظر بگیریم، رشته‌ی استدلالی مردمسالارانه است تا سوسیالیست. امتیاز اهمیت دارد، و چشم پوشیدن از آن به در هم ریختگی و اغتشاش میانجامد. تصحیح منظم نابرابریهای اجتماعی که درون نظام آمیخته، از طریق اقدام متناسب همگانی، خود جنبه‌ی از آن چیزیست که «دولت رفاه» (۵) شناخته شده است. دولت رفاه در تاشک‌سازی

(۶) عادی آرمانی، روابط و ساخت دستمزدها را تغییر نیافته باقی میگذارد. در سازگارترین اوضاع، دولتهای سوسیالیست - مردمسالار پر پایگاه اکثریت‌های پارلمانی، میتوانند دولت رفاه را به واقعیتی بدل گردانند، با نمونه‌های کلاسیک در کشورهای سکائندیناوی. در اوضاعی نامساعد تر، همانند بریتانیای پس از ۱۹۴۵، این دولت‌ها هنوز قادرند بدترین نابرابریها را که از عملکرد آزادانه‌ی نظام سرمایه داری قیمت‌ها نتیجه شده است تصحیح نمایند. وسیله‌ی آشکار رسیدن بدین هدف ستاندن باج ازدارندگان و گستردن بخش عمومی (آموزشی و پرورش، بهداشتی و خانه سازی) است.

اما این سامان‌ها، هر چند ارجدار و سودمند، از آنجا که وضع مزد بگیران و حقوق بگیران را، حتا در صورتی که صنایع کلید و خدمت‌های همگانی ملی گردد یا به شهرداریها سپرده شود، دیگرگون نمیسازد، به سوسیالیزم نمیرسد. روابط دستمزدی از این واقعیت ریشه میگیرد که مزد بگیران مالک وسایل تولید، به چیم ابزار کار، نیستند. اگر مالک آنها بودند، بازم ناچار به کار کردن بودند، لیکن سود دیگر به جیب دارندگان سرمایه ریخته نمیشد. هر چیز که نتواند وضع و ساخت دستمزدها را ملغی گرداند، هیچ گونه ادعایی در زمینه‌ی توصیف شدن به عنوان سوسیالیزم نمیتواند داشته باشد، هر چند سرمنزلی در سر راه به سوی سوسیالیزم باشد.

گاهی استدلال میشود که در «اشتغال کامل» (۷) که مداوم باشد وضع و مناسبات مزد بگیران، گوهر درجه بندی شده‌ی خود را از دست میگذارد، از آن که کارفرمایان در وضعی که کارگران (سازمان یافته در اتحادیه‌ها یا نیافته) خود شرایط را تعیین میکنند، ناگزیرند دستمزد را هر چه بیشتر پیشنهاد نمایند. لیکن چنین وضعی، هرگز در جایی پدید نشده است، مگر در دوره‌های کوتاه و استثنایی (معمولاً در زمان جنگ)، و هر گاه این شرایط به شیوه‌ی باکمک تدبیرهای پولی شایسته، دائمی گردیده باشد، این واقعیت را تغییر نمیدهد که سود بازرگانی و تولید همچنان به جیب دارندگان سهام میریزد، سهامدارانی که خود - به - خود از پیشرفت پیگیر شکردها نیز بهره‌مند میشوند.

برآیند این که، سوسیالیست‌ها (که با سوسیالیست‌های مردمسالار فرق دارند) نمیتوانند اشتغال کامل و دولت رفاه را هدف فرجامین خود بشمارند. همان سان آنها نمیتوانند به گونه‌ی برنامه‌گذاری مرکزی که همه‌ی قدرت را به دولت میسپارد خشنودی بدهند به ویژه هر گاه دولت به شیوه‌ی مردمسالارانه زیر نظارت همگان نباشد.

اشتغال کامل و برنامه‌گذاری متمرکز در فرمانروایی هیتلر و ستالین نیز وجود داشت که این آخرین مالکیت خصوصی ابزار تولید را نیز از میان برداشته بود. لیکن تنها فاشیست‌ها و یا ستالینگرایان با وضعی که در نتیجه‌ی آن نظامها به وجود آمد خشنود بودند. حتا بدون شرارتهای و جانور خویبهایی که همگام با این دو نظام بود، نوع برنامه‌گذاری متمرکز که همه‌ی نظارت و اختیارداری را به یک دیوانساری سیاسی وامیگذارد کارآمد نمی‌نماید، و قطعی است که نابودکننده‌ی آزادی است.

هر گاه جانبداران آزاده‌ی گرای *Laissez-faire* (۷)، با هیچ رقیب دیگری روبرو

نبودند میتوانند خود را از رنج اثبات این نکته آسوده کنند که سرمایه‌داری هر کس را به ترتیب شایسته‌دارنده و شادمان خواهد گرداند .

مردمی که یکبار نظام ستالینی یا فاشیست را در حال کار دیده‌اند برای پرهیز از این که چنین نظامی به آنان تحمیل گردد از آن بسیار دور میشوند. آنان حتی آماده‌اند که با افت و بیکاری سرکنند تا هنگامی که فرصت منطقی‌یی برای بازگشت به وضعی به‌هنگام دست بیاید. باهمه‌ی اینها، میزان کمینه‌ی معینی از برنامه‌گذاری اقتصادی حتی در نظام سرمایه‌داری شرکت‌های بزرگ امروزین دست یافتنی‌ست ، و پدیدارگرهای اجتماعی که همگام با این نظام است بر تیرباران شدن و یارفتن به اردوگاه‌های کار اجباری و یا در بهترین وضع ، بر صرف کشیدن بی‌پایان برای به دست آوردن مقدار بی‌ثباتی از کالاها و خدمات‌های پست برتری دارد. اگر قرار باشد سوسیالیسم جاودانه با گونه‌یی زندگی که پس از ۱۹۴۵ بر مردم اروپای خاوری تحمیل گردید مشخص و شناخته گردد ، مردم بسیار انگشت شماری ، که عاقل باشند، خاستار آن میشوند.

برای دادن موازنه به داستان ، باید افزود که در حالی که کمونیست‌ها گرایش آن دارند که سوسیالیسم را با مالکیت دولتی در آمیزند، سوسیالیست‌های مردمسالار عادت یافته‌اند که سوسیالیسم را با اصلاح‌گرایی در زمینه‌ی کار و سیاست‌های رفاه برابر سازند . هر دو رویه بازتابنده‌ی گزینش‌های کوتاه مدت سیاسی هستند ، که در اوضاع خاص ممکن است پرهیز ناپذیر بنمایند ، لیکن نمیتوانند در حد توصیفی شایسته برای هدف‌های سنت آمیز سوسیالیسم شناخته شوند .

این هدفها ممکن است دست نیافتنی باشند ، که در آن صورت باید بر سوسیالیسم مردم‌سالار قلم بطلان کشید، اما در عین حال باید چیم آنچه را آدمی درباره‌اش به گفتگو می‌پردازد روشن گرداند .

اصطلاح «سوسیالیسم» برای این منظور به وجود آورده شد تا جامعه‌یی را بشناساند که در آن تولیدکنندگان ، مالک ابزار خود باشند. از آنجا که در وضع صنعتی امروزین این کار را نمیتوان منفرد انجام داد (لغزش مشترک آزاده‌گرایان و «آنارشیست» ها باوری یافتن به این امر است که مالکیت خصوصی را میتوان نگاهداشت ، در حالی که در حقیقت نمیتوان ، به استثنای کالاهای مصرفی که طبق تعریف «ابراز تولید» نیستند) ، تنها تعریف منطقی‌ی سوسیالیسم آن است که بر مالکیت مشترک یا اجتماعی تمرکز یابد . فرق میان اموال دولتی و مالکیت اجتماعی باید آشکار باشد: نخستین نظارت و اداره‌ی مؤثر را به یک دیوانساری سیاسی می‌سپارد ، آخری چنین نمیکند .

اگر کسی نیاز به تعریفی کوتاه‌تر احساس کند، تعریفی که در ۱۹۳۹ از سوی Dickinson داده شد هنوز بهترین تعریف مینماید :

سوسیالیسم سازمان اقتصادی جامعه است که در آن وسایل مادی تولید از آن همه‌ی اجتماع است . و وسیله‌ی عواملی (organs) به کار می‌افتند که طبق برنامه‌یی همگانی نماینده‌ی اجتماع و مسئول در برابر آن باشند،

همه‌ی هموندان اجتماعی بر پایه‌ی برابری، استحقاق بر خورداری از نتایج چنان تولید اجتماعی شده‌ی طبق برنامه‌ی‌ی را دارند . (۹)

این ایراد که چنان اجتماعی ممکن است چندان فقیر باشد ، که زندگی در آن تقریباً تحمل ناپذیر گردد ، (۱۰) اصولن درست است ، لیکن از دیدگاه مقاصد عملی پیوسته چنین فرض شده است که آدم در باره‌ی جامعه‌ی پیشرفته‌ی صنعتی سخن میدارد و نه در باره‌ی بازگشتی به اوضاع ابتدایی .

برای افراد ، البته ، راه باز است که با فقری رهبانی خو کنند ، اگر آن چیزی ست که خاستارش هستند ، و در این صورت سنجش با اجتماع‌های دارنده تر گویی آنان را آزار نمیرساند .

اگر کسی تا شك دیکینسن را در حد یکه یا ضابطه‌ی اختیار کند ، لزومن از Schumpeter جدا خواهد شد ، که برای او سوسیالیزم چنین تعریف میشود که « الگویی نهادی که در آن نظارت و رهبری‌ی وسایل تولید و هم خود تولید به قدرتی مرکزی سپرده شده است . » (۱۱) بنا بر این استانده مصر فراعنه و روسیه‌ی ستالین هر دو جامعه‌ی سوسیالیست بودند . شوپتر سر یخن « سوسیالیزم رهبری شده ، syndicalism و گونه‌های دیگر ، را استثنا میکند ، (۱۲) با این استدلال که « سوسیالیزم متمرکز ، در چشم من ، چنان صحنه را آشکارا فرو گرفته است که بررسی‌ی تاشهای دیگر هدر دادن صفحه‌هاست . »

همروزگار برجسته‌ی او ، Oskar Lange ، که سالی چند دیرتر و از دیدگاه قطب مخالف ، صحنه را زیر نظر گرفته بود ، اصولن موافقت داشت که سوسیالیزم به چیم نظارت و رهبری از سوی دولت و برنامه‌گذاری‌ی متمرکز میباشد . لانگ هر چند از مالکیت اجتماعی‌ی وسایل اساسی تولید ، (۱۳) سخن گفت ، در باره‌ی اختلاف میان مالکیت دولت و مالکیت مشترک (عمومی) آرام ماند .

در عمل این امر به برابر گرداندن ملی کردن با اجتماعی کردن کشید - که در لهستان و دیگر پاره‌های اروپای باختری‌ی پس از ۱۹۴۵ ، که زیر نظارت شوروی قرار گرفت ، برهیز ناپذیر بود ، لیکن از دیدگاه نگره‌ی سوسیالیزم گمراه کننده .

تنش‌های برآمده را رویدادهای چکسلواکی ، شایسته و به هنگام ، آشکار گرداند ، جایی که اصلاح‌گرانش از سوی فرمانروایی‌ی مطلقه‌ی شوروی و اقمار اروپای خاوری آن در حد خطری بالقوه شناخته شدند زیرا کوشیدند فرمانروایی‌ی دیوانسارانه را به رهبری و نظارت اجتماعی‌ی اصیل بدل گردانند . در عمل این به چیم اقدامی مرد مسالارانه در تاش شورا‌های کارگری بود ، تا قدرت دیوانساری‌ی سیاسی را که تا آن زمان خودسرانه پیشمیرفت و دستگاه برنامه‌گذاری‌ی مرکزی را در اختیار داشت ، خنثا گرداند .

این دستگاه ، محصول اصلی‌ی تلاء‌های سوسیالیست دولتی‌ست که پس از ۱۹۴۵ در سراسر اروپای خاوری روی کار آمده ، و لاد بر این به هیچ دوی شگفت نیست که آروین چکسلواکی در ۱۹۶۸ «تجدید نظر گرای» نام گرفت ، چندان که نمونه‌ی پیروتر آن در یوگوسلاوی سالها پیش همین عنوان را گرفته بود .

به خاطر همه‌ی نارساییهای آن ، که با استانده‌های سوسیالیست اندازه گیری گردد ، گزینندگان (اگر با آنان مشاوره شود) عمومن سرمایه‌داری ، رهبری شده یا « پس از

کینز گرایی، (۱۴)ی امروزین را بر نظام‌های مالکیت دولتی و Laissez - faire که به طور متناوب تعادل خود را با بحران‌های کلان و تلف گرداندن منابع انسانی و مادی از طریق بیکاری توده‌یی از میگرداند، ترجیح می‌دهند.

کینز هیچگونه دید اجتماعی که از انگلستان زمان او درگذرد نداشت، اما برای مسأله‌ی بیکاری پاسخی داشت. هنگامی که به این متهم شده که می‌خواهد بیکاران را به این طریق به کار وادارد که سودا‌خهایی بکنند و سپس آنها را دوباره بپر کنند، به درستی خاطر نشان کرد که حتی اگر تنها برای همان کار به آنها مزد بدهند، مزدهاشان را برای خود را و بایستگی‌های دیگر خرج خواهند کرد و بدان وسیله بر کل درآمد واقعی می‌افزایند.

اصول اقتصادی کینز اخلاق بی‌طرف است و میتواند به خدمت سرمایه‌داری، سوسیالیسم و یا هر چیز دیگر گمارده شود. کینز آن صداقت را داشت که این را بپذیرد؛ استدلال ستوده‌ی او را بنگریم که چگونه سرمایه‌گذاری بی‌هوده از دیدگاه اجتماعی، ممکن است از دیدگاه اقتصادی مفید باشد.

مصر باستان به دو گونه خوشبخت بود، و بیشک ثروت افسانه‌یی خود را مدیون همین خوشبختی، از آن که دو گونه فعالیت داشت، یکی هرم - سازی و دیگری کاوش برای فلزهای گرانبها، که میوه‌های این دو، از آنجا که نمیتوانستند نیازمندی‌های انسان را از طریق مصرف شدن بر آورند، با [پدید کردن] فراوانی به ابتذال نکشید. سده‌های میانین کلیساهای جامع را ساخت و سرودهای عزازند. دوتا هرم، دوتا توده برای مردگان، دو برابر یکی ارزش دارند؛ اما دوتا خط آهن از لندن تا York آن گونه نیست.

این بدگمانی ظریف در باره‌ی انسان... به سادگی بر کاک استدلال اقتصادی بیخ میزد. استدلال خود - به - خود روشن کننده و پذیرفتنی بود، و یکبار که پا به مرحله‌ی عمل گذارد، کندن چاله توی زمین (بیشتر برای مقاصد نظامی)، دیگر در هر موقع که آهنگ رشد میرفت که آهسته گردد و یا بیکاری از رویه‌ی در میگذشت که از دیدگاه سیاسی روا - داشتنی مینمود، پیش کشیده میشد.

مزایای اتفاقی نظام - جدید قابل ملاحظه بود، حقا به هنگامی که مسأله‌ی حل نشده‌ی تورم را به حساب می‌آوردند. لیکن پیرامون «تورم» که دستگاه را بر میانگیخت و به جنینش و امید داشت هیچ چیز سوسیالیست وجود نداشت. آن همچنان پیوند باستان رقابت آمیز بود استوار بر انتظارات سود برداری سرمایه‌گذار. اختلاف عمده این بود که اکنون دولت تعهد میکرد سرمایه‌گذاری نابسنده از سوی دارندگان سرمایه را جبران نماید.

سوسیالیسم دولتی را میتوان همچون مالکیت اجتماعی راستین که چهار سرگشتگی و کمراهی شده است در نظر گرفت. سرمایه‌داری دولتی از آنجا که مالکیت خصوصی

وسایل تولید را نوعن درتاش انحصاری به هم پیوسته و دارای شخصیت نگاهمیدارد ، با آن اختلاف اساسی دارد . سرمایه‌داری دولتی ، برخلاف سرمایه‌داری خصوصی ، به طور منظم برای بالا بردن اشتغال تلاش میکند ، و هر گاه با یسته باشد از طریق هدر دادن یکجسای وجوه عمومی در مصارف بسیج و اسلحه سازی و تاشهای غیرتولیدی دیگر ، که (ناهمانند خانه سازی برای همه) از مزیت رقابت نداشتن با بخش خصوصی برخوردارند .

سرمایه‌داری دولتی از تلف‌کاریهای بازار میپرهیزد ، و به سرمایه‌گذاری در مرحله تکامل اجازه‌ی کجروی و اشتباه نمیدهد و یا امکان این که در مرحله اشباع و لبریزی ، ترک شود و از کار بماند . سرمایه‌داری دولتی میتواند سرمایه‌گذاری را به راستاهای خطیر و جسارت‌آمیزی رهبری نماید که تقاضاهای تازه میافرینند - « اهرام ، کینز ، انبوه ابزارهای Tugan - Baranovsky ، بنیاد دفاعی بسیار بزرگی و یا یک «جبهه‌ی تازه» - و حتما میتواند واحدهای تولیدی ناپسند را برابر واحدهای تولیدی بیش از نیاز بگذارد و تعادل فراهم آورد . (۱۵)

این نظام ، با این که پرضایمه و مسرف است ، بر سرمایه‌داری «آزاد» برتری دارد از آن که ثبات بخشندگان درونی آن ، قادرش میسازند نوسانهای ادوار اقتصادی را از میان بردارد . همانند سوسیالیزم دولتی ، هنگامی بهتر کار میکند که نظارت مردمسالارانه اندک باشد یا هیچ نباشد ، هر چند آیین‌ها و تشریفات حکومت قانونی احتمالن نگاهداشته شود . برخلاف سوسیالیزم دولتی ، زیر بار این نابخردانگیست که دستگاه برنامه‌گذاری خود را در پشت رشته‌ی واژگان و عبارت پردازیهایی که از دوران سرمایه‌داری با اقتصاد بازار «خالص» به مرده ریگ برده پنهان سازد . همچنین علیه منافع عمومی عمل میکند زیرا انحصارهای بزرگ را داور فرجامین میگرداند تا تصمیم‌های اساسی را ، پیوسته در پشت درهای بسته ، اتخاذکنند .

افزونتر ، به رغم همه‌ی شیوایی‌ها و سخنان زیبا که خود را نوعن میان آنها میپسجد ، نظام به هنگامی اثر بخش‌تر به کار میپردازد که میزان معتدلی بیکاری ، تا آنجا که نیروی داد و گرفت ناروایی به اتحادیه‌ها نبخشد ، و بودداشته باشد . گاه به گاه و به طور متناوب میتواند اتحادیه‌های نیرومندتر را به همکاری و مشارکت گیرد ، به قیمت تورم بیکیر دستمزد - بها ، چیزی که اثرش زیادتر از این عزد بگیریان برتر ، بیکار ، غیرماهر و ناپیوسته به اتحادیه‌ها بگردد . این همان چیزیست که آزادی‌گرایی - نو (۱۶) در عمل فراهم میآورد ، و به دلیل همین محصول است که پیشبردعای اجتماع‌ی آن به ندرت با درازگوییهای شور - آمیر پشتیبانانش برابری میکند .

هر گاه کسی نظام آزادی‌گرایی - نو را از سخن پردازیهایی که پیرامونش را گرفته آهیخته سازد ، آزادی‌گرایی - نو اقتصادی سرمایه‌داریست که مکانیزم بازار را نگاهداشته است لیکن «نیروهای» خنثا کننده‌ی مداخله جویی دولت را ، به منظور تامین سرعتی از رشد که واقعن از گسترش به عنحار فراهم شده در نظام «آزاد» بیشتر است ،

به کار میگیرد ، نظام آزادی که در آن طبقه‌ی توانگر نظارت کامل بر اقتصاد و دولت را در دست دارد .

از دید آرمانی‌گرینش « اقتصاد - نو » (۱۷) از طریق مجاز ساختن رشدی نسبتن شتابناک و اشتغال نزدیک به کامل ، همچنین گسترش پیگیری ازخنده‌تهای اجتماعی را امکانپذیر میگرداند . در عمل این هدف معمولن قربانی مقاصد دیگر میگردد ، مگر این که فشار سیاسی به اندازه‌ی کافی نیرومند گردد که بتواند پاره‌یی از منابع را به بخش‌های عمومی ، همانند بهداشت و خانه‌سازی ، برگردان کند .

درفرمانروایی سوسیالیزم - مرد مسالار موازنه‌ی قدرت از سوی بسازرگانی و تولید خصوصی و مدیران شرکتهای به سوی کارگران متشکل تغییر مییابد . تعریف اقتصادی از این گونه به اقتصاد « کارگری » ، حتا با آن که مالکیت وسایل تولید به طور کامل یا در بیشتر پاره‌ها در دستهای خصوصی باقی میماند ، چنین توجیه میگردد . بسیاری از درهم‌ریختگی و پریشانی‌ی زبانی که پیرامون گونه‌های انگلیسی و سکاندیناوی این نظام را گرفته است ، از عادت برابگرداندن « Laborism » ، (۱۸) با سوسیالیزم سرچشمه میگیرد .

آنچه که واقن زیر رهبری سوسیالیزم مرد مسالار رویمیدهد ، گسترشی کمتر یا بیشتر پیگیرانه است در زمینه‌ی خدمتهای دولت - رفاه که برای برابگرداندن توزیع در آمد طرح ریزی شده‌اند . این فرایند ، بی این که نیازی داشته باشد ، میتواند همگام ملی کردن بخش مهمی از اقتصاد باشد .

به شیوه‌ی واژگون ، هم ملی کردن و هم گسترش خدمتهای اجتماعی را میتوان در نبود نظارت سوسیالیزم مرد مسالار فراهم گرداند : به تاریخچه‌ی فرانسه و ایتالیا از ۱۹۴۵ به این سو نگاه کنید . همین مطالب در باره‌ی برنامه‌گذاری متمرکز نیز صادق است ، نظامی که ، البته ، در فرانسه نقشی پراهمیت‌تر بازی میکند تا در انگلیس : نیروی جنبش یاگشتاوری (۱۹) ی عمده‌یی که در پس آن قرار دارد ، سنت سن‌سمین درزمینه‌ی گزیدگان سیاسی و دیوانسار فرانسویست که به روزگار دراز در فرانسه استقرار یافته است . این گرایشمندی در پیرامونی اهمیت یافت که مداخله‌جویی دولت برای شتاب بخشیدن به رشد اقتصادی در اثر شکست آزادی‌گرایی کلاسیک ، پیدایی جنبش مقاومت روزگار جنگ و پیشروی موقت جنبش کارگری در ۱۹۴۵ گرامیداشته میشد . برخلاف دریافت نادرست همگانی ، نگره پردازی کینز - وار هیچ کاری در زمینه‌ی آن انجام نداد .

نگره پردازی کینز هم چنین جوابگوی کنش برتر اقتصاد فرانسه در سنحش با از آن بریتانیا ، از دوروبر ۱۹۵۰ به بعد ، نیست . درست‌تر آن است که بگوییم فرانسویها هم از سنت ملی خود بهره‌مند شدند و هم از این حقیقت که نگرانی و دردهای « اقتصاد - نو » (۲۰) رابه خود راه ندادند . برآمدکار قراردادن برنامه‌گذاری اقتصادی متمرکز در سرآغاز مباحثه‌های عمومی بوده‌است در فرانسه در ایتالیا ، هلند و آتریش ، جاهایی که کمونیزم یا سوسیالیزم مرد مسالار فشاری نیرومند وارد میساخت . با این همه هیچ کس نمونه‌های به دست آمده را در حد سوسیالیزم توصیف نمیکند ، مگر تا آنجا که افزایش دراهمیت برنامه -

گذاری متمرکز پدید گردانده .

اکنون این نظام ، درپاره‌یی زمینه‌ها ، از نمونه‌ی کلاسیک جامعه‌یی که در آن مداخله جویی دولت تنها بدان علت رویمیدهد که به حداکثر رساندن سود خصوصی را آسان گرداند ، جدا میگردد . دولت وسیله‌ی بزرگ ساختن بخش عمومی ، میتواند هدفهای غیر اقتصادی برای خود پدید کند ، همانند برابر گرداندن درآمدها ، تهیه‌ی پول برای بهداشت و خانه سازی همگانی ، و یا فراهم ساختن سازگاریهای فرهنگی .

اما در همه‌ی زمینه‌های اصلی ، اقتصاد هنوز طبق معیارهای بازار عمل میکند ، در بخش عمومی همچنان که در بخش خصوصی و نه کمتر از آن . بودجه باید متوازن باشد ، سرمایه گذاری باید براساس سودی که انتظار میرود طرح ریزی گردد و پاره‌ی بزرگتر نیازمندیهای انسانی به تناسب «تقاضای موثر» خریداران پرداخت کننده برآورده میشود .

در اقتصاد سوسیالیست ، خدمتهای رفاه به بهای صفر و به طور متساوی در اختیار همگان قرار میگیرد ، تناسب مرزها تدریجاً ناپدید میگردد و ادعاهای برآمده از سرمایه و یا اموال اساساً وارد محاسبه نمیکردد . آنچه از چنین سازمانی کمتر باشد سوسیالیزم نیست ، حتی اگر از دیدگاه اجتماعی - به جیم گذاردن معیارهای اجتماعی به جای معیارهای اقتصادی (سود - و - زبان) - مترقی بوده باشد . (۲۱)

آنچه تا کنون گفته شد با تولید ارتباط دارد و با روابط اجتماعی که از فرایند تولید برمیخیزد . این برداشتی «کلاسیک» است ، مشترک میان آزاده گرایان و مارکسگرایان . از دیدگاه تاریخی ، این برآیند وضعیست که در آن فراهم آوردن ثروت برهمه‌ی ملاحظه‌های دیگر میچربد ؛ همچنان که در یک اقتصاد کمیایی (۲۲) باید بچربد .

امروز وضع بیشتر کشورهای پیشرفته (که کشورهای واپسمانده را کنار بگذاریم) هنوز همین است ، و به همین دلیل است که موضوع رشد اقتصادی گرایش آن پیدا میکند که در حد نمونه‌های رقابت آمیز سرمایه‌داری و سوسیالیست مورد گفتگو قرار گیرد . و نیز به همین دلیل است که «کمونیزم» گونه‌ی روس نام نادرستی شده است برای نظامی که در آن سرمایه از سوی دولت متمرکزم ... میگردد .

در کشورهایی که در زمینه‌ی اقتصادی واپسمانده‌اند ، پدید آوردن سرمایه و استعمال کارآمد نیروی کار ، پایداری ناپذیر مهم‌ترین مسایل به شمار می‌آیند . حتی در یک جامعه‌ی نسبتاً پیشرفته‌ی اقتصادی همانند ژاپن ، مباحثه درباره‌ی هدفهای سوسیالیست بدون اشاره به کمیایی اقتصادی عجیب خواهد بود .

همین مطلب ، کمتر یا بیشتر ، درباره‌ی زیاده‌تر کشورهای اروپا و آمریکا ، شمالی و جنوبی ، صادق است . لیکن در یک گشت و گذار نگره‌یی ناگزیر نیستیم خود را با آنچه که از دیدگاه سیاسی ، منطقیست ، محدود گردانیم . ما میتوانیم از قیود و برآیندهای کوتاه مدت درگذریم و بررسی کنیم که اقتصاد سوسیالیست در وضع ناشی از فرایند تولیدی فرضی چگونه خواهد بود . در آن وضع چنان میانگاریم که اقتصاد و پارچه‌ی بزرگتر آن «سوسیالیزم» (اجتماعی) شده است ، به آن جیم که وسایل اصلی تولید به مالکیت همگانی درآمده‌اند . با این انگاره‌ها ، که البته کاملن دلخواهانه است ، سوسیالیزم در حد نظامی برای بخش چگونه کار میکند ؟

هر گاه نظام سوسیالیست بخش درحد نظامی تعریف گردد که در آن مصرف از سرمایه جدا شده باشد ، بدانسان که همه‌ی شهروندان حق و ادعایی برابر در زمینه‌ی برخورداری کالاها و خدماتها ، بی وابستگی به مالکیت احوال ، داشته باشند ، البته روشن است که چنان نظامی در هیچ کشور پیشرفته‌ی صنعتی وجود ندارد .

گاه به گاه ادعا میشود که چنان سامانی با مرحله‌ی برتر سوسیالیزم (که از سوی مارکس در ۱۸۷۵ به عنوان « کمونیزم » توصیف شده) پیوستگی دارد ، هنگامی که جامعه آن چنان بسنده ثروتمند شده باشد که به هر کس اجازه دهد از انبار مشترک به تناسب نیازمندیهای خود برداشت کند . اما يك لحظه تفکر نشان خواهد داد که حتا در مرحله‌ی فروتر ، در آنجا که به مردم باید برابر کارشان دستمزد پرداخت ، ممکن است شماری از خدماتهای اساسی را بر مبنای بخش برابر برای همه تامین کرد ، بی وابستگی با مالکیت یا وضع اجتماعی یا استعدادهای شخصی . حتا تعصب آمیزترین گرایندگان به « Laissez-Faire » (۲۳) موافقت دارند که عدالت جزائی باید بسا چنان شیوه‌ی همگان را فرا گیرد ، و شاید بی‌میلانه بپذیرند که در زمینه‌ی ترابری همگانی ، بهداشت و یا اداره‌ی پست نیز باید چنان کرد .

این که چنین چیزی در واقع وبی این که فشاری نامطلوب روی بخش عمومی وارد کند ، قابل اجراست ، نه تنها در اروپا ، که در کانادا ، استرالیا و زلند نو هم از مسایل بدیهی شمرده میشود . اگر این امر در کشورهای متحد دربر گیرنده‌ی مشکلی باشد ، توضیح آن با نظام سیاسی سروکار مییابد و نه با نبود منابع . هنگامی که نوبت به مسایلی مانند آموزش و پرورش میرسد ، دعاوی عمومی و خصوصی البته تضاد پیدا میکنند ، زیرا آزادی‌گزیزش شاید از سوی هماهنگی و همشکلی که از تقاضاهای دسترسی مساوی به همه گونه آموزش برمیآید ، به خطر افتد . برابری اصیل ، در واقع ، تنها در يك اجتماع همگون امکانپذیر است ، جایی که استاندهای فرهنگی تضادی چنان ژرف و شدید نمیآیند که آمیزش اجتماعی را تحمل ناپذیر گردانند .

این از دلایلی است که چرا کشورهای نسبتن کوچک و با ثبات ، همانند دانمارک یا سوئد ، پیشگامان تعلیم و تربیت بوده‌اند ، و هم در زمینه‌ی تامین برابر خدماتهای اجتماعی به طور کلی . لیکن پیوستن ویکی شدن آرام و صلح جویانه‌ی سدها هزار کوچنده در بریتانیا ، فرانسه و هلند هم روزگار میتواند دلیلی باشد بر این که - تا آن درجه که احساس یا گرایش عمومی معین میکند - يك مردم مسالاری استعداد آن را دارد که ریزشی از تازه رسیدگان را بی آن که ناگزیر باشد رفتاری « جدا - اما - برابر » در پیش گیرد ، بگوارد .

هر گاه کم‌کم کش اقتصادی درحد سرچشمه‌ی تضاد سیاسی از میان برداشته شود ، چنان که در انگاره‌های ما برداشته خواهد شد ، تنش‌های فرهنگی بازمانده در چنان جامعه‌ی بی بدون شك به سفر کاهش نخواهند یافت و نیازی هم ندارند که کاهش یابند ، بلکه میتوان آنها را تا رویه‌ی رواداشتنی پایین آورد . اکنون بررسی کنیم چرا حتا در اوضاع خارجی نسبتن مساعد - یعنی پس از پایان جنگ جهانی دوم در اروپای باختری - پیشرفت در راستای سوسیالیزم آهسته‌تر از آن بوده است که اصولن انتظار میرفت .

دلایل اساسی تحت دو عنوان خلاصه میشود : کمیابی ادامه‌یابنده‌ی اقتصادی ، با

فشار ناشی شده از آن برای مقدم قرار دادن محاسبه‌های بخردانه‌ی اقتصادی ؛ و بی‌میلی
گزینندگان (دربگیرنده‌ی بیشینه‌ی از طبقه‌ی کارگر صنعتی) برای فشار آوردن شتابناکتر
در جهت برابری اصیل سوسیالیست .

درباره‌ی نخستین دلیل، نیازی نداریم که نیروی تصور را به کوششی بزرگ واداریم
تا وضعی را مجسم کنیم که در آن ملاحظه‌ها و توجهات غیر اقتصادی برتری یافته‌اند از آن
که همه‌ی تقاضاهای معقول اقتصادی برآورده شده یا در فرایند برآورده شدنند . بدبختانه
چنان سامانی هنوز، حتا در ثروتمندترین و متمدن‌ترین کشورها ، آن اندازه عمومی نشده
است ، که مسأله‌ی رشد اقتصادی را از برنامه یا دستور زندگی حذف کند . وجیزی جز آن
عم چنان نخواهد کرد .

تا هنگامی که بیشینه‌ی از گزینندگان در کشوری که مرد مسالارانه اداره میشود
آماده‌ی آن گردند که بدون بالا رفتن پیگیر استانده‌های زندگی ، سرکنند (چنان که برابر
پیمان تعبیر میگردد) ، ملاحظه‌های اقتصادی برخاسته‌های اجتماعی و فرهنگی پیشی و برتری
خا‌عند یافت . در چنان فضایی گسترش خدمت‌های رفاه به بهای مالیات‌ها ، تمام چیزیست که
میتوانند از سوی دولتهای متکی بر افکار عمومی انجام گیرد .

برابری واقعی - پخش سود ملی ، (۲۴) حسب معیارهای نیازمندی به تنهایی -
رانمیتوان اجرا کرد هر گاه نتیجه‌ی آن احتمالن سقوط موثر کارآیی (۲۵)ی اقتصادی باشد
یا کاسته شدن آهنگ رشد، از دست رفتن بازارهای صادرات در برابر رقیبان خارجی و پایین
آمدن استانده‌های زندگی و یا از دست رفتن وجوهی که برای مصارف خصوصی یا عمومی
بوده است . زیرا البته ، بازرگانی بین‌الملل وارد قضیه میشود . چگونه نباید بشود ؟
هر گاه موازنه‌ی بازرگانی‌ی خارجی در حد یک پیشگام اقتصادی عمل نماید، هر گونه کاهش
یا مقطوطی در زمینه‌ی کارآیی ، بیدرنگ خود را در تاش کسادی ، بیکاری و دیگر برآیندهای
نامساعد آشکار خا‌عد ساخت .

هر چه کشوری کوچکتر باشد و ویژه (۲۶) تر ، امکان آسیب دیدنش از نوسانهای
بازرگانی‌ی بین‌الملل بیشتر است، مگر این که تریبی دعد تا پیوسته پیشاپیش رقیبان قرار گیرد .

پیروزی در این زمینه هیچ گاه قطعی نیست ، پاره‌ی از کشورها تنها با برخورداری از
مزایای موقتی و ازکیسه‌ی دیگران کامیابی داشته‌اند . اگر اروپای باختری‌ی پس از ۱۹۴۵
را به بررسی بگیریم، پیروزی‌ی برجسته در راستاهای آزاده‌گرایی‌ی نو، گسترش بازرگانی‌ی
خارجی آلمان غربی بوده است ، عملکردی که لغزمانند از سوی شکست نظامی و ممنوعیت
برآمده از آن در زمینه‌ی هزینه‌های سنگین و سرفانه‌ی بسیجی مدد یافته است .

این که نتایجی همانند میتواند در سایه‌ی حکومت‌های مرد مسالارانه‌ی سوسیالیست به دست
بیاید ، در کشور سوئد به اثبات رسید ، که بار دیگر آمیزه‌ی بود از بخت موافق و مدیریت
شایسته و ویژگی در صنایع تازه تر نیز بدان مدد رساند . آدم میتواند نمونه‌های آن را همچنین
در اتریش، دانمارک ، هلند، و سویس نشان دهد ، جاهایی که جنبش کارگری به همین بسنده
کرده است که در گسترش پرشتاب اقتصادی سرمایه‌داری شریک و دمساز باشد ، بادستمزدهایی
که به‌طور میانگین سریعتر از بازده عرفرد افزایش نمییابد ، انسان که قیمت‌ها نسبتن ثابت
نگاه داشته شده است .

در اوضاعی که کمتر مساعد باشد، همانند بریتانیا، دستمزدها به میزانی قابل ملاحظه زیادتر از بازدهی (۲۷) فزونی یافته‌اند، و این سان قیمت‌ها را سریعتر بالا کشانده‌اند تا در میان پاره‌بی ازرقیبان عمده‌ی بریتانیا. چشم پوشیده از زیان پرهیز ناپذیری که متوجه سهم کشور در بازرگانی بین‌الملل گردانیده (که ثبات پول آن را نیز بر زبان نیاوریم) نتیجه‌ی امر همگام‌ساختن Laborism شده‌است با افزایش‌های تورمی‌ی قیمت‌ها که قربانیان اصلی آن آشکارا مردمی هستند که با درآمدهای ثابت زندگی میکنند.

دروازگان دولت رفاه، Laborism برابر است با سوسیالیسم آن‌چنان که نگره‌ی سوسیالیست ناچار به خاطر رفتار به گوهر سرمایه‌دارانه‌ی کارفرمایان و هم اتحادیه‌های کارگری سرزنش میشود. نتیجه‌گیری‌ی شایسته در این زمینه، در ۱۹۶۶، از سوی یکی از اقتصاددانان بزرگ بریتانیا به عمل آمد که در یافته‌های سوسیالیست را با گرایش به مکتب کینز، که سالها از آن گذشته بود، در هم آمیخت:

این برداشت که، در اقتصادی صنعتی، سطح دستمزدهای پولی بر سطح قیمت‌ها حکومت میکند، عاملی اساسی از تحلیل کینز در نگره‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول، (۲۸) بود که در ۱۹۳۶ چاپخش گردید.

پاره‌بی از استدلال او که با نیازمندی به سیاست دولت برای نگاهداری‌ی یک سطح عالی و باثبات اشتغال، سروکار داشت، حتا پیش از پایان جنگ در ۱۹۴۵، در متن قوانین فر بودی‌ی رسیده، در این کشور پذیرفته شد، اما با پاره‌بی که مربوط به دستمزدها و قیمت‌ها بود مدتی درازتر به مقاومت برخاستند. پیشگویی‌ی این که هر گاه با تأسیس‌ها و رویه‌های دیگرگون نشده‌بی به درون اشتغال نسبتن کامل می‌لغزیدیم، موازنه‌ی قدرت در سودای دستمزدها به سود کارگران برهم می‌خورد آن‌سان که مارپیچ تبهکاری پیرامون دستمزدها و قیمت‌ها به صورتی مزمن دام‌گیرمان می‌گردید، آسان مینمود. با این همه، دوروبر پانزده سال تجربه، به طول انجامید تا این نکته واقعن دریافته شود. (۲۹)

این محتمل مینماید که اقتصاد انگلیس در سالهای نوزده شست به يك awkward corner (گوشه‌ی نا بهنجار) رسیده بود که به علت‌های تاریخی، کاملن با رویه‌های جاری‌ی کارفرمایان و اتحادیه‌ها بی ارتباط بود، لیکن این امر پاره‌بی نگره‌بی‌ی استدلال را باطل نمیکرداند: در اقتصادی سرمایه‌داری، جهاداری آن عهده یک دولت کارگری باشد وجه نباشد، حتا رسیدن به عهده‌های نسبتن میانه‌رو آنه‌ی دولت رفاه بستگی دارد با آهنگ رشد که به نوبه خود، و دست کم تا یک قسمت، بستگی دارد با رقابت پذیری در بازار جهانی.

بازرگانی بین‌الملل در پاره‌ی اصلی و بزرگتر میان کشورهای صنعتی پیشرفته انجام می‌پذیرد و تنها در حاشیه، میان این کشورها و کشورهای «واپسمانده»، دلیلی که چرا از دست رفتن مستعمره‌ها آسیبی اقتصادی به کشورهای اروپای باختری یا ژاپن نرساند، که آن هم در ۱۹۴۵ از همه‌ی مستملکاتش بیرون رانده شده.

از آن‌جا که بیشتر کشورهای صنعتی بیشتر در خارج اردوگاه شوروی با حکومت‌های

مردمسالار اداره میشوند و از آنجا که گزینندگان آنها بیشتر « حقوق » بگیر هستند ، هر گونه پیشرفتی به سوی Socialization (اجتماعی کردن) بستگی استوار دارد باخشودوی جنبش کارگری که از برنامه گذاریهای درازمدت به بهای عواید اقتصادی کوتاه مدت ، پشتیبانی کند .

این امر هنگامی از نیروی ویژه برخوردار میشود که اصلاح گران و نه احزاب محافظه کار اجتماعی قدرت سیاسی را در دست داشته باشند. آن همچنین دربارهی يك اقتصاد فرضی کاملن «سوسیالیزه» (اجتماعی شده) صدق میکند. درچنان اقتصادی کشمکش بر سر بهره کردن سود ویژهی اجتماعی (۳۰) میان دولت و تولید کننده خواهد بود ، باسیاستهایی که خود را به شکل جدال و کشاکش میان دیوانساری بر نامه گذاری متمرکز و شوراهای کمتر یا بیشتر خود مختار به نمایندگی عمدهی آن کسان که در تولید و توزیع کالاها و خدماتها دست اندرکارند ، آشکار میگردانند .

بی نیاز از این که بگوییم ، هیچ يك از اینها ارتباطی ، به هیچ روی ، با کشورهای واپسمانده ندارد ، کشورهای واپسمانده با جمعیتهای فزونشونده و درآمدهای سرانهی ایستاده شان ، و یا با قلمرو شوروی (۳۱) ، جایی که در آن سوسیالیزم به انجام اعمال تاریخی بی پرداخته است که به هنجاران با مراحل نخستین تراکم سرمایه همگام است .

مانتها با سرزمینهایی سروکار داریم که از این حالت در گذشته اند و به اندازهی کافی دارند و تولید کننده شده اند که چیزی همانند برابری در آن جاها به چنگ آوردنی باشد . در این مباحثه سودی نیست که آیا ثروت هم باید در همهی احوال ، به تساوی بهره شود، حتا اگر نتیجهی آن رکود و ایستادگی (۳۲) باشد (چنان که در هر کشور فقیر که عاری از ابزار سرمایه بی باشد قطعن چنین است) .

هم بی نیاز از هدر کردن وقت و نیروی بیهوده گوییها و هرزه دراییهایی همچون تقاضای الغای «جامعهی مصرف کننده» ، (۳۳) این گونه سخن معمولن از مردمی شنیده میشود که ناگزیر نیستند برای گذران خود کار کنند. بحرانی که جنبش همروزگار سوسیالیست از میانش در میگذرد وسیلهی فساد طبقه کارگر از راه افزایش بسیار افزون درآمدهای پولی یا آرزوی به تملک در آوردن کالاهاى مصرفی فراهم نیامده است . آن برآمده از شکاف پرنشده میان آرزومندیهای دراز مدت و کوتاه مدت است ، از شکست احزاب سوسیالیست در زمینهی سازگاری بخشیدن هدفهای نهایی خیش با فشارهایی که از فرایند سیاسی به هنجار دريك مرد مسالاری ناشی میگردد. جایی که مزد بگیران پیشینهی از گزینندگان را تاشیده اند . گودال میان شیوایی سوسیالیست و عملکرد کارگری، دشواری درگیر کردن مردم را با مساوات اجتماعی نشان میدهد، مردمی که پایداری ناپذیر با مسایل سادهی اقتصادی سر و کار دارند : به ویژه اشتغال کامل تضمین شده و بالا رفتن پیگیر استاندهای زندگی .

هنگامی که گفته میشود حتا در برترین کشورهای صنعتی پیشرفتهی دنیای باختری ، انتقال از يك اقتصاد «مخلوط» به اقتصادی سوسیالیست، هنوز از پشتیبانی همگانی بسنده برخوردار نمیشود ، گوینده تنها در کار گفتن چیزی دربارهی نیروی آرمانهای محافظه کارانه و باشکست احزاب سوسیالیست مردمسالار (یا در این جا کمونیست) در زمینهی پیشروی فراسوی پایگاههای

سنت آمیز خود میان طبقه‌ی کارگر، نیست. او چیزی هم درباره‌ی کشمکش ذاتی میان دو هدف کاملن مغایر و شاید آشتی ناپذیر بیان میدارد: رشد اقتصادی و تساوی اجتماعی. نخستین ممکن است در سلطه‌ی سرمایه‌داری و یاسوسیالیزم همانند هم رویدهد، ایکن یک اقتصاد «سوسیالیزه» (اجتماعی شده) که خود را وقف هدفی کرده است استوار برهمگام شدن باشتابناکترین آهنگهای رشد که در جهان سرمایه‌داری فراچنگ آمده، ناچار است بخردانگی اقتصادی را، به‌بهای فدا ساختن دیگر ملاحظه‌ها و چیزها، برتر بشمارد.

به‌شویه‌ی واژگون، هر گاه یک مردمسالاری داوطلبانه خاستار اندازه‌ی بیشتری از تساوی اجتماعی، حتا بیشتر از آنچه که بهترین نظامهای سرمایه‌داری فراهم میاورند، بشود، شاید رأی دهندگانش، در اثر همان نشانه، خاستار کنند ساختن رشد اقتصادی گردند. گزیدن راهی برای دست‌یافتن به این مقصود، البته قابل دریافت میباشد، اما در مدت کوتاه قطعی نیست.

حتا پیش افتاده‌ترین مردمسالاریها، در رویه‌های سیاسی و فرهنگی کنونی خود، شاید آمادگی آن را نداشته باشند که از مزایای ناشی از دیگر گونیه‌های سریع شگردی، تولید بیشتر، دستمزدهای پولی بالارونده - و نابرابری‌ی که همراه با آن در میرسد، چشم ببوشند. هر گاه جامعه‌ی سوسیالیست جامعه‌ی تعریف شود که در آن وابستگی و ارتباط دستمزدی الفاشده، تولیدکنندگان برابر از خود نظارت یافته و شکاف میان کارمخ و ماهیچه وسیله‌ی تکامل همه جانبه‌ی شخصیت انسانی از میان برداشته، هنوز هم از فراچنگ آوردن جنان هدفها بسیار دوریم.

منطق درونی فرایند تولید، البته، تا آنجا که گسترش «Automation» (خود کاری) پس از صنعتی شدن به سلسله مراتبی تازه در زمینه‌ی عملکردها امکان پیدایش میدهد که دیگر با استانداردهای خامتر روزگارهای گذشته قابل اندازه‌گیری نیست، به سود «سوسیالیزه» (اجتماعی) شدن است.

کشاکشهای اجتماعی تاشهای تازه مییابند، رشد پیگیرانه‌ی انحصار و توسعه‌ی بخش عمومی که به‌شویه‌ی دیوانسارانه زیر نظارت قرار میگیرد، و کارفرمایان و ارباب تولید و بازرگانی خصوصی را از کار تولید و بازرگانی بیرون میراند و روبرو شدن و برخورد های تازه‌ی پدید میاورد که پیشاپیش اما به تیرگی وسیله‌ی اعتصابها و اشغال کارخانه‌ها در سالهای پسین نشان داده شده است. هر گاه تکامل نگره‌ی خیلی واپس نیفتاده باشد، شاید سوسیالیزم در حد جنبشی، از خاستگاههای طبقه‌ی خود در گذرد و به بازتاختن و نمایاندن آرزومندیهای گروه روشنفکران و هم‌چنین افرادی از طبقه‌ی کارگر برسد که در فرایند به دست آوردن مهارتهای تازه و رویه‌های بالاتر آموزش و آگاهی هستند.

این عاملهای امیدبخش باید مقابل این مساله‌ی ذاتی قرار داده شود که تساوی باید با نیازمندیهای فرهنگی‌ی سازگار و هم‌معنان گردد که شکل آن را برابر گردانیهای شتابزده‌ی دیگر گونیه‌های شگرد در سالهای اخیر تعیین کرده‌اند، هدف برپا ساختن جامعه‌ی بی‌طبقه و رها از کشمکش، به‌آسانی با پیشروی در جهت رویه‌های بالاتر کارکرد اقتصادی در جهانی

رقابت‌آمیز ، که بیشتر آن هنوز نومیدکننده فقیر مانده است ، سازگار نمی‌گردد .
چشم اندازه‌های سوسیالیزم به مفهوم کلاسیک هنگامی درخشان ترمینمایند که فشارهای اقتصادی قابل چشم پوشی باشند و مردم بتوانند بر بنیادی از مالکیت اجتماعی و وسایل تولید باشیوهی برابر گرایانه‌یی در زندگی روبرو شوند . به این مفهوم احوال و شرایط قبلی نظام سوسیالیزم ، در حال حاضر ، در هیچ‌کجا وجود ندارد . پاره‌ی بزرگی از جهان هنوز مراحل نخستین انقلاب صنعتی را میگذراند ، در حالی که کشورهای پیشرفته درگیر فراهم آوردن استانداردهای بالاتر زندگی هستند .

سوسیالیست‌ها چیزهای فراوانی میبایند که در دهی آینده درگیرشان کند ، تنها بدان علت که آزادی‌گرایی ، هم در حدیک فلسفه و هم به‌عنوان شیوه‌یی برای اداره‌ی نظام سیاسی ، دچار انحطاط شده است . لیکن اگر راستین و بیریا باشند ، چنان نخواهند نمود که گونه‌ی جامع‌ی که دوست دارند تماشا کنند در چندی و جونی آینده‌ی نزدیک نقش شده است .

نوشته‌ی George Lichtheim (۲۴)

برگردان فرخ سیمابسا

۱ - effective demand . میزان تقاضای کالاها و خدمت نه در يك مرحله از تولید فراهم می‌گردد و در آن حجم اشتغال با حجم هزینه‌ها برابر است . نگاه کنید به نگره‌ی اقتصادی جان مینارد کینز .

۲ - egalitarian - ۳ automatism

۴ - The Principles of Economic Planning ، نوشته‌ی استاد W. A. Lewis (لندن Unwin University Books ، ۱۹۶۵) ، ص ۱۲ . (زیر نویس از نویسنده)

۵ - Welfare State

۶ - formulation ، نگاه کنید به ا . و . کتاب پنجم ، شماری ۹ م . ص ۱۲۳۶ .

۷ - full employment . در نگره‌ی اقتصادی کینز ، وضع اقتصادی ویژه در آن ، اجمالاً و ساده شده ، از عمده‌ی منابع ثروت و همه‌ی نیروی کار بهره برداری به عمل بیاید .

۸ - اشاره به اقتصاد سرمایه داری کلاسیک . نگاه کنید به ا . و . و هم چنین تاریخ عقاید اقتصادی ، مکتب طبیعیون .

۹ - بازگوشده از سوی H. Smith ، در کتاب The Economics of Socialism Reconsidered (اکتفرد ۱۹۶۲) ص ۱۱۳ . (زیر نویس از نویسنده)

۱۰ - همان کتاب (زیر نویس از نویسنده)

۱۱ - کتاب شوپتر ، سرمایه داری ، سوسیالیزم و دمکراسی ، (لندن : Allen & Unwin ، ۱۹۵۰) ص ۱۶۷ . (زیر نویس از نویسنده)

۱۲ - همان کتاب ، ص ۱۶۸ . (زیر نویس از نویسنده)

۱۳ - کتاب لانگ : اقتصاد سیاسی ، جلد ۱ : مسایل عمومی (نیویورک ، مکمیلان ، ۱۹۶۳) ص ۸۱ . (زیر نویس از نویسنده)

۱۴ - Post - Keynesian

- The Radical Papers در Pachter ، (New York: Doubleday, - ۱۵
1966) ص ۲-۴۱ ، (زیر نویس از نویسنده)
- ۱۶ neo-liberalism - ۱۷ new economics
- ۱۸ labor ، که به چیم همه‌ی افراد مزد بگیر گرفته شود ، جنبش یا آرمان
laborism به چیم نظام یا آرمانی حاعد بود که در آن کار نهاد اصلی باشد و با کارگران
نیروی برتر و فرمانروای آن .
- ۱۹ - برای واژه‌ی impetus ، نگاه کنید به ا. و ه. (انقلاب پایان - نیافته) اسفند
۱۳۴۹ ، زیر نویس ۱۷۸
- ۲۰ - «Modern Capitalism» نوشته‌ی A. Schofield ، چاپش ، 1965 ،
Oxford (لندن) ص ۸۰ ، (زیر نویس از نویسنده)
- ۲۱ - Patcher ، ص ۴۸ (زیر نویس از نویسنده)
- ۲۲ - Scarcity economy ، در برابر affluent economy .
- ۲۳ - اشاره به سرمایه‌داران دو آتشه .
- ۲۴ - national dividend ، که پاره‌ی دومش به چیم سود ویژه‌ی بهر شده میان
سهمداران یک شرکت باشد ، در این همگردد رساننده‌ی سهمی است که از سود ویژه‌ی ملی -
کالاها و خدماتها - به هر کس میرسد .
- ۲۵ - بهره دهی برابر productivity و کارایی برای واژه‌ی efficiency .
نگاه کنید به ا. و ه. (انقلاب پایان - نیافته) اسفند ۱۳۴۹ ، زیر نویس ۱۰۵ .
- ۲۶ - برابر واژه‌ی specialized که به چیم تخصص یافته باشد .
- ۲۷ - برابر واژه‌ی productivity ، همانند بهره دهی
- ۲۸ - کار بزرگ کینز که پایه‌ی نگره و مکتب اقتصادی‌ی او را استوار ساخت :
- The General Theory of Employment, Interest and Money .
۲۹ - J. Robinson ، در کتاب Economics, An Awkward Corner
(لندن ، Allen & Unwin ، ۱۹۶۶) ص ۱۹ ، (زیر نویس از نویسنده) .
- ۳۰ - social dividend
- ۳۱ - همگردی که نویسنده به کار میبرد Soviet orbit است که واژه‌ی دوم به
چیم مسیر ، مدار ، گامی چشم .. باشد ، و دربرگیرنده‌ی سرزمین شوروی و همه‌ی اعمار
سیاسیش .
- ۳۲ - ایستادگی در این جا به چیم مقاومت یا پافشاری نیست ، بل چیمی از واژه‌ی
stagnation رساننده‌ی بیروچی و بی جنبشی .
- ۳۳ - consumer society ، کنایه از جامعه و مردمی که کرایش دارند به مصرف و
مصرف گرایی consumerism و درآمد سرشار افزونشونده با آرزوی بیپایان برای کالاهای
مصرفی که آنها را به سرزمین فساد و تباهی میکشاند یا میروود که بکشاند .
- ۳۴ - جرج لیشتایم ، نویسنده‌ی کتاب‌های Marxism in Modern France و
The origins of Socialism

مالکیت خصوصی استوار بر کار مالکان کوچک ، رقابت آزاد ،
مردمسالاری، به‌چشم همه‌ی تکیه کلامهایی که سرمایه‌داران و چاپا کها-
شان کارگران و دهقانان را با آن می‌فریبند، چیزهای گذشته هستند .
اکنون سرمایه‌داری به نظامی جهانی مرکب از بیدادگری استعماری
و جلق آویز کردن مالی اکثریت افرو نشوندهی مردم جهان به دست
شماری اندک از کشورهای پیشرفته ، رشد یافته است.

لنین : ایمپریالیزم .

سپاهی گرای و ایمپریالیزم

در قلمرو اقتصاد کلاسیک-نوصلح حکومتی دارد بر تر . جنگ، سپاهی گرای و آرام گرداندن
بومی‌ها همچون عواملی ساده تلقی میشوند که به نمونه‌های هماهنگ تعادل که قرار است ما را
با حقایق جهانی در باره‌ی ویژه ساختن منابع کمیاب آگاه‌کننده آسیب میرسانند .

یکی از باره‌های تشخیص‌کننده‌ی اندیشه‌ی مارکسگرا از سوی دیگر ، این برداشت
است که فرایندهای اقتصادی را باید در حد پاره‌بی از Organism ، (سازمان یا
پیکره‌ی) اجتماعی شناخت که در آن نیروی سیاسی نقشی رهبری‌کننده ایفا مینماید و جنگ
حداقل ، همان اندازه واقعی و نمونه‌بی‌ست که صلح . در این چهار چوب ، سپاهی گرای و
ایمپریالیزم در حد تعیین‌کنندگان بزرگ شکل‌وراستای تغییرهای شکر دی‌نگریسته‌میشوند،
تعیین‌کنندگان ویژه ساختن منابع در درون یک کشور، و ویژه گردان منابع میان کشورها
(گیراتر ، میان کشورهای فقیر و غنی) .

برابر همین اصول ، روابط برآمده از قیمت و درآمد ، که در اقتصاد کلاسیک-نو در
حد معیار سنجش نهایی برای کارآیی اقتصادی و عدالت اجتماعی شناخته میشوند ، در
چهار چوب مارکسگرا ، در حد فرآورده‌های تکاملی تاسیسه‌های سرمایه‌داری به چشم می‌آیند،
تاسیسه‌هایی که نیروی سیاسی اقتصاد ناب میان آنها درهم پیچیده . رزا لوکزامبورگ (۱)
برداشت مارکسگرا را چنین می‌آورد :

نگره‌ی آزادی‌گرای بورژوا تنها [یک جنبه‌ی تکامل اقتصادی را] :
قلمرو رقابت صلح‌آمیز، را به حساب می‌آورد، شکفتی‌های شکر‌دشناسی
و مبادله‌ی ناب کالاها را ؛ این نگره تکامل اقتصادی را به‌طور دقیق از
جنبه‌های دیگرش جدا می‌سازد: قلمرو خشونت پرسرو صدا و گرافه‌آمیز
آن را که چیزی کم و بیش اتفاقی در زمینه‌ی سیاست خارجی تلقی
می‌گردد و کاملن جداسر از حیطه‌ی اقتصادی سرمایه .

در واقعیت، قدرت سیاسی چیزی نیست مگر گردونه‌ی برای فرایند

اقتصادی . اوضاع و شرایط بایسته برای تولید مجدد سرمایه ، رشته‌ی بیوندی organic (آلی) میان این دو جنبه ، تراکم سرمایه را پدید میگرداند . رسالت یا نقش تاریخی سرمایه‌داری تنها با در نظر گرفتن هر دوی اینها باز شناخته میگردد (۲)

واقعیت‌های تاریخ کشورهای متحد شهادتی شیوا بردستی این تشخیص در خود دارد . این‌سان استاد Quincy Wright ، که رهبری مطالعه‌ی بزرگ درباره‌ی جنگ را به سرپرستی دانشگاه شیکاگو برعهده داشت ، در ۱۹۴۲ چنین اظهارنظر کرد :

« در همه‌ی تاریخ کشورهای متحد ، که شاید تقریباً توجیه‌ناپذیر ، به صلح جویی خیش نازیده است ، فقط بیست سال ، میتوان یافت که ارتش آن یا نیروی دریایی اش چند روزی یادری جایی سرگرم اقدام فعالانه نبوده باشد . » (۳)

استاد رایت سالهای صلح را سالهایی می‌شناساند که در آنها هیچ گونه اقدامی انجام نشده باشد . هرگاه ماعهای جنگ را دربرای ماههای صلح شماره کنیم و اندازه گیری را تا زمان حاضر برسانیم ، تصویری آشکار کننده‌تر به دست میاید . وقتی ماعهایی را که در آن نیروهای نظامی کشورهای متحد سرگرم عملیات بوده‌اند اضافه می‌کنیم - از جنگ انقلابی که بیاغازیم و جنگ‌های باسر خپوستها ، اردو کشیهای مجازاتی به امریکاهای لاتین و آسیا و هم چنین جنگهای بزرگ را که در حساب بیاوریم - میبینیم که کشورهای متحد ، در سه چهارم تاریخش ، در ۱۷۸۲ ماه از آخرین ۲۳۴۰ ماه ، سرگرم فعالیت جنگی بوده است . (۴) به‌واژه‌های دیگر ، در میانگین ، در برابر هر سال کامل صلح ، سه سال کامل وجود دارد که نیروهای مسلح‌ها در آن سالها سرگرم عملیات بوده‌اند .

این مقایسه دانه و شدت کامل کاربرد نیروی نظامی را از سوی کشورهای متحد برای اجرای خاستهای خودش نشان نمیدهد . مثلن دربرگیرنده‌ی فعالیتهایی همانند آنها که در گذشته از سوی ناوچه‌های توپدار (gunboat) کشورهای متحد در « پاسداری پیکر در رودخانه‌ی Yangtze . . . از دهانه‌ی رودخانه تا تقریباً ۲۰۰۰ میل در قلب چین . » (۵) انجام گردید ، نمیشود .

لادبراین شکفت نیست که دریاییم هزینه‌های وابسته به جنگ در تمام تاریخ ما ، پاره‌ی برتر و مسلط بودجه‌ی دولت « Federel » (اتحاد) را تاشیده‌اند . سالهای جنگ دوم جهانی و دوران پس از جنگ را ، ارقام اینها به خوبی دانسته شده ، که کنار بگذاریم ، جدول‌بندی هزینه‌های دولت اتحاد ، برای ارتش ، نیروی دریایی ، پاداش و بازنشستگی سپاهیان پیر و بهره‌ی و امها - پیش از « New Deal » ، (۶) وامهای دولت فدرال در اصل نتیجه‌ی هزینه‌های جنگی بودند - به صورت دهها چنین نشان میدهد که ، به استثنای يك دهه ، دست کم ۵۴ درصد هزینه‌های اتحاد برای فعالیت نظامی بوده‌اند ، یا آماده‌سازیهایی در آن دهه یا انجام تمهدهایی که از فعالیت نظامی پیشین ناشی شده‌اند . (۷)

آن يك استثنا ، دهه‌ی بحران بزرگ (۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹) بود ، هنگامی که درسد

به چیزی دوروبر ۴۰ فرافتاد . در هفت دهه از چهارده دهه پاره‌ی وابسته به‌جنگ بودجه‌ی اتحاد ۷۰ درصد یا بیشتر بوده است .

این درگیری تقریباً پیوسته با امور جنگی ، به‌وضوح از بیم حمله‌ی وحشیان الهام نمیگرفت ؛ البته دل‌بستگی‌ها و منافع استعماری و بازرگانی رقابت‌آمیز فرانسه ، انگلستان ، اسپانیا و روسیه ، پاره‌یی از واقعیتی بوده‌اند که کشورهای متحد نوباره و تازه رسیده ناگزیر بود با آن مقابله کند ، گاه به‌گاه ، دفاع از خود نیز میباید در نظر گرفته شود . افزونتر ، فرونشاندن تنش‌های داخلی ، همانند زمان جنگ داخلی ، اثری بزرگ بر جنبه‌ی نظامی کشورهای متحد گذارد .

همه‌ی اینها ، اما ، در چهارچوبه‌ی ساختمانی از امپراتوری رویداد . زیرا رگه‌ی پیوسته‌یی از گسترش‌گرایی (expansionism) ی اقتصادی ، سیاسی و نظامی در تاریخ کشورهای متحد وجود دارد ، آغازکنان از روزهای استعماری [بریتانیا] و انقلابی و رهبری شده در جهت آفرینش و پرورش يك امپراتوری آمریکایی .

گسترش‌گرایی اصلی ، که سرمایه‌گذاری نظامی را بایسته میساخت ، روی سه رشته متمرکز میگردد ؛ (۱) جوشدادن و یکپارچه ساختن ملتی در برگیرنده‌ی قاره ، (۲) به دست آوردن تسلط در سرزمینهای Caribbean ، و (۳) رسیدن به موقعی برتر در اقیانوس آرام . (۸)

باید توجه شود که این گسترش‌گرایی به‌چیزی که امروز قلمرو خاکی کشورهای متحد در قاره در نظر گرفته میشود ، محدود نمیگردد ؛ تلاش برای تسلط بر دریاهای ، در حد پوشش و پیش‌برنده‌یی برای بازرگانی بین‌الملل ، یکی از عوامل سازنده‌ی سیاست کشورهای متحد از نخستین روزهای آن بوده است . تلاش برای واردگرداندن کرانه‌ی باختری در جرگه‌ی کشورهای متحد ، در حقیقت ، از رشته چیزهایی بود که آرزوی تسلط بر بندرهای اقیانوس آرام به‌خاطر بازرگانی آسیایی آن را القا نمود . (۹)

آروینی که این سان در روزهای نخستین ساختمان امپراتوری فراچنگ آمد ، به‌هنگامی که ملت‌های بزرگ جهان وارد مرحله‌ی « ایمپریالیزم » شدند بسیار سودمند شناخته شد . چند تکامل تعیین‌کننده و متقارن در آخرهای سده‌ی نوزدهم و آغازهای سده‌ی بیستم این مرحله‌ی تازه را نشانه میزنند :

(۱) تاخت به سوی تمرکز پراهمیت قدرت اقتصادی در دستهای شمار نسبتاً کوچکی از غولهای صنعتی و مالی در میان ملت‌های پیشرفته . گروه‌های ذینفع رقیب به حیات خود ادامه دادند ، لیکن پیروزی یا شکست کشورهای پیشرفته اکنون دیگر با پیشرفت و کامروایی شرکت‌های غول-آسایی ، به دقت مشخص میگردد که *modus operandi* (شیوه‌ی کار) (۱۰) شان نیازمند نظارت و دست‌اندازی بر روی منابع بین‌الملل مواد اولیه و بازارها بود .

(۲) فرافتادن موقع انحصاری بریتانیای کبیر به‌عنوان بازرگان و بانکدار جهانی . قدرتهای جوانه‌زنده‌ی رقابت‌آمیز صنعتی - چشمگیرترشان ، آلمان ، فرانسه ، کشورهای متحد و ژاپن - برای بهم‌آمیختن و از نو برزیدن روابط بازرگانی موجود و بازبهر کردن بازارهای جهانی فشار میآوردند .

(۳) صنعتی شدن و شگرد شناسی تازه‌ی دریایی ، ملت‌های رقیب را قادر ساخت که نیروهای دریایی خودشان را به وجود آورند ، تا آن میزان که بریتانیای کبیر دیگر

نمی‌توانست تسلطی يك طرفه بر گذرگاههای باریك دریایی مهم داشته باشد. چنان که کینسی رایت، در مطالعه‌ی پیش از این‌یاد شده، نوشت، «اختراعات دریانوردی و گسترش صنعتی شدن به Pax Britanica (۱۱) پایان داده بود. (۱۲)

تسلط بر راههای دریایی همچنین در برگیرنده‌ی پایه گذاری‌ی پایگاههای دریایی بود تا واحد های دریانورد بتوانند سوختگیری کنند و تعمیر گردند. در دسترس استفاده قرار گرفتن نیروی نظامی شکننده و متحرک، از يك سو نیازمند فراجنگ آوردن سرزمینهای رزممانه‌ی بیگانه بود تا پایگاههایی ساخته و داری شوند، و از سوی دیگر وسایل تجاوز آمیز نگاهداری و افزونی‌ی مستملکه‌های استعماری را فراهم میساخت.

(۴) مرحله‌ی نخستین ایمپریالیزم تازه، مسابقه‌ی میان قدرتهای بزرگ برای تسلط و دست یافتن بر سرزمین های قابل استفاده در کشورهای بیگانه به وجود آورد.

بنابر Theodore Ropp، پس از ۱۸۸۰ هر قدرت بزرگی مگر اتریش - هنگری ... در گسترش کسرای‌ی کنشگر آگاهانه درگیر شد ... (۱۳) از قدرتهای استعماری سنت دار - هلند، پرتغال، اسپانیا، بریتانیا، فرانسه و روسیه - آخرین چهار تا به افزودن به مستملکه های خود ادامه دادند. (اسپانیا پس از دست دادن کوبا و فیلیپین، برای مغلوب ساختن مراکش اسپانیا اقدام نمود.) و در همان زمان پنج قدرت تازه برای به چنگ آوردن سرزمینهای استعماری وارد مسابقه گشتند: آلمان، ایتالیا، بلژیک، ژاپن و کشورهای متحد.

و اما درباره‌ی کشورهای متحد، این جنگ اسپانیا - آمریکا بود، البته، که کشورهای متحد را با هر دو پا میان اردوگاه ایمپریالیزم جایداد. و پیروزی در این جنگ و افزون بر آن آرام گرداندن بعدی «بومیان» کوبایی و فیلیپینی بود، که دو جاه طلبی‌ی به درازا کشیده‌ی گسترش گرایانه‌ی کشورهای متحد را خشنودی بخشید: موقعی مسلط در کاراییب، که راه بزرگ به دیگر سرزمینهای امریکای لاتین را گشاده‌تر میگرداند، و پایگاهی استوارتر در اقیانوس کبیر برای گیر آوردن سهمی بزرگتر در بازار گانی آسیا.

تا آنجا که به کشورهای متحد مربوط میشود، سه مرحله‌ی جدا از هم در سیر به سوی اپراتوری وجود داشته است:

۱) دوره‌ی که کشورهای متحد فرستنده‌ی خوراک و مواد خام برای بقیه‌ی جهان بود، هنگامی که وارد کننده‌ی سرمایه بود، و هنگامی که علاقمندی، به بازار گانی دریایی نسبتن خیلی زیاد بود:

۲) دورانی که کشورهای متحد رقابت کردن با ملتهای صنعتی دیگر را به عنوان صادرکننده‌ی کالاهای ساخته و هم چنین صادر کننده سرمایه آغاز کرد - زمانی که شمار کوچکی از غولان صنعتی و مالی فرمانروایی بر صحنه‌ی اقتصاد را آغاز کردند؛ و

۳) دوره‌ی که کشورهای متحد به اقتصاد سرمایه داری مهم و مسلط بدل میشود، به بزرگترین سازنده، به سرمایه گذار در خارج، به بازرگان، به بانکدار جهانی، و دلار پول بین الملل امید میگردد.

نیرو و تصمیمی که رزم‌آمایی گسترش گرایانه را دنبال میکند ، زمان تا زمان تفاوت دارد . در انتقال از یک دوران به دورانی دیگر ، و در اثر اوضاع و احوال داخلی همچنان که خارجی ، گاه چنین مینماید که گویی کشورهای متحد «انزواگرا» (۱۴) ست و بی دلبستگی در زمینه‌ی استنش (۱۵) بیشتر نفوذ و تسلط خود . (۱۶)

با این همه ارزش توجه دارد که تلاش برای فرصت‌های بازرگانی به معیاری جهانی پیوسته وجود داشته است . حتا هنگامی که ، همانند روزهای «نظم جدید» (۱۷) ، برای رفع بحران دنبال راه‌های خانگی میگشتند ، تکامل بازرگانی خارجی در صدر برنامه‌ی دولت و تولید و بازرگانی خصوصی قرار میگرفت .

ساخت اقتصاد که در دست باشد ، اهرم‌های عمل‌کننده‌ی اصلی چنان کار میکنند که گسترش گرایی را پیوسته همچون رزم‌آمایی مسلطی تایید نمایند . از این چشم انداز ، تاریخ سالهای پس از پایان جنگ دوم جهانی ، از یک جهت یابی تازه بسیار دورند ، سالهای یاد شده به جای آن ، اوجی را نمودار میسازند از گرایشهای به دراز کشیده‌یی که در پیرامونهای پدید شده در مسیر آخرین جنگ بزرگ ، سودبرداری کردند و چابکانه به کمال رسیدند .

جهد پیشرونده در کار ساختمان امپراطوری که پس از جنگ صورت گرفت و انتقال جامعه‌ی کشورهای متحد به سپاهی گرایی تازه ، همگام است با دو پدیده :

۱) آرزوی پایداری در برابر ملت‌های سوسیالیست و فروکوبی آنها و شکستن جنبش‌های رهایی بخش ملی که برای آزاد کردن کشورهای واپسمانده از وابستگی به شبکه‌های امپریالیست پدید شده ، و

۲) استنش قدرت کشورهای متحد برای پر کردن «تهی‌ها»یی که با از میان رفتن نفوذ اروپای باختری و ژاپن در آسیا ، افریقا ، و امریکای لاتین به وجود آمده است .

مبارزه با پیشرفت سوسیالیزم البته هدف تازه‌یی نیست . ویران ساختن انقلاب روس برای قدرتهای امپریالیست که از ۱۹۱۷ آغاز به کار کردند یکی از وظایف بسیارمقدم به شمار می‌آید . در این زمینه اظهار نظر Thorstein Veblen در باره‌ی پیمان ورسای در گزاره‌ی سال هزار و نهد بیستش روی «برآیندهای اقتصادی صلح» نوشته‌ی کینز بسیار شایسته مینماید :

رویدادهای ماههای گذشته همه با هم این را نشان میدهند که الزام‌آورترین تدارک پیمان (و هم چنین از آن جامعه) بند ثبت نشده‌یی ست که برابر آن دولتهای قدرتهای بزرگ برای درهم‌کوبیدن روسیه شوروی متحد شده‌اند. ثبت نشده مگر این که اثری از آن در گوشه‌یی میان اسناد محرمانه‌ی جامعه و یا قدرتهای بزرگ به دست بیاید . به جز این تعهد تصدیق نشده ، گویی چیزی دیگر در پیمان به چشم نمی‌خورد که دارای گوهری اثبات یا نیرویی الزام‌آور باشد . البته این تعهد برای از میان برداشتن روسیه شوروی در متن پیمان نوشته نشد ؛ ممکن است بگوئیم این تعهد کاغذ پوستی یا زمینه‌یی بوده است که متن پیمان روی آن نوشته شد . (۱۸)

بازماندن کشورهای متحد از پیوستن به جامعه‌ی ملل به هیچ روی بازتابنده‌ی سستی‌ی آن در تلاش برای جلوگیری از انقلابهای ضد - امپریالیست نیست ؛ این تلاشها ، در روسیه ،

به تاش مداخله‌ی مسلحانه و کمک به نیروهای ضد - بلشویک وسیله‌ی رساندن خوراک و نیازمندیهای دیگر درآمد؛ در مجارستان با دست اندازی در ذخایر غذایی به منظور کمک رساندن به شکست دولت Bela Kun .

قطعن مسأله‌ی آن روز، ترس از روسیه‌ی متجاوز یا سپاهی‌گرایی‌ی مجارستان نبود. و نه میتوان ارج زیادی برای پندار‌گرایی‌ی سیاسی یا مذهبی قائل گردید . انگیزی کار ، آشکارا ، دست یافتن به سرزمینهایی میباشد که «تولید و بازرگانی آزاد» از دست داده بودند، وهم جلوگیری از پخش بیماری‌ی واگیرانقلابی در اروپای باختری و مستعمره‌ها . پخش آن بیماری ، به هر طریق ، همگام با تاثیر گذاردن شدیدی شناخته میشد روی ثبات و کامیابی‌ی ملت‌های سرمایه دار دیگر .

سرمایه داری در حد نظامی اقتصادی هرگز محدود و مقید به يك ملت نگشته است . سرمایه داری به عنوان پاره‌یی از يك نظام جهانی زاده شد، تکامل پیدا کرد و کامیابی یافت . کارل مارکس تا آنجا پیشرفت که ادعا نمود ؛ «وظیفه‌ی به خصوص جامعه‌ی بورژوا پایه - گذاری‌ی يك بازار جهانیست ، دست کم با خطوط کلی‌ی آن ، وهم پایه گذاری‌ی تولیدی که روی این بازار جهانی استوار گردد . (۱۹)

آدم میتواند بیافزاید که این وظیفه‌ی به خصوص ایمپریالیزم بوده است که این خطوط کلی را پر کند و شبکه‌ی بین‌الملل پیچیده و بفرنجی برای بازرگانی ، مالیه و سرمایه گذاری تاسیس نماید . هنگامی که این شبکه پدید شود ، برآیند چنان است که محدود ساختن فرصت بازرگانی و سرمایه گذاری در يك پاره‌ی جهان ، آزادی عمل تولید و بازرگانی‌ی خصوصی را در پاره‌های دیگر جهان ، به‌میزانی زیادتر یا کمتر ، محدود میگرداند . دفاع از تولید و بازرگانی ، به این ترتیب ، ابعادی جهانی پیدا میکند .

کشورهای متحد سرنوشت خود را برای گشودن و باز نگاهداشتن درهای بازرگانی و سرمایه گذاری در پاره‌های دیگر جهان از خیلی پیش پذیرفته بود . موانع این کار تنها بت پرستان بی‌تمدنی (heathen) نبودند که میخواستند تنها گذارده شوند ، بل نظام‌های مبتنی بر ترجیحی که در مستعمره‌های ملت‌های پیرتر پایه گذاری شده بود .

انحطاط استعمار‌گرایی‌ی سیاسی و ناتوانی‌ی دیگر قدرتهای بزرگ ، به این ترتیب، مسؤولیتی اساسی برعهده‌ی کشورهای متحد گذارد تا به دفاع از نظام سرمایه داری برخیزد و در همان حال فرصت‌های زرینی برای به دست آوردن سرپلهای ویژه و درهای گشاده‌یی جهت تولید و بازرگانی‌ی کشورهای متحد ، پدید گرداند .

با در پیش گرفتن نقش بسا وظیفه‌یی چنین پر دامنه ، جای شگفتی نیست که کشورهای متحد اکنون ماشین جنگی «زمان صلحی» دارد بزرگتر از هر ملت دیگر در سراسر تاریخ جهان که پاره‌ی بزرگتر روی کره را میپوشاند . ایمپریالیزم لزومن سپاهی‌گرایی را در بر دارد . البته آنها دوقلو‌هایی هستند که ، در گذشته ، از یکدیگر خوراک گرفته‌اند ، همچنان که اکنون نیز میگیرند .

با این همه ، حتا در اوج تلاش و مبارزه برای به چنگ آوردن مستعمره‌ها ، هیچ يك از قدرتهای ایمپریالیست ، یا هیچ ترکیبی از این قدرتها ، ماشینی جنگی با این ابعاد و این

پراکندگی و کرانمندی که ماشین جنگی کشورهای متحد در حال حاضر دارد ، در اختیار نداشته است .

در ۱۹۳۷ ، هنگامی که مسابقه‌های بسیجی برای آمادگی جنگ دوم جهانی در راه بود ، هزینه نظامی سرانه‌ی همه‌ی قدرتهای بزرگ روی هم - کشورهای متحد آمریکا، امپراتوری بریتانیا ، فرانسه ، ژاپن ، آلمان ، ایتالیا و اتحاد شوروی - ۲۵ دلار بود. (هزینه سرانه‌ی آلمان برابر ۵۸/۸۲ دلار در آن هنگام بزرگترین هزینه‌ها بود.) (۲۰) در ۱۹۶۸ ، هزینه نظامی سرانه‌ی کشورهای متحد به نهایه‌ی ، با قیمت های ۱۹۳۷ ، ۱۳۲ دلار بود . اما تنها قسمتی از این رقم معلول جنگ وی‌یتنام بود : در ۱۹۶۴ ، نزدیکترین سال «صلح آمیز» ما ، هزینه نظامی سرانه با قیمت های ۱۹۳۷ ، ۱۰۳ دلار بود . (۲۱)

از دلایل این افزایش عظیم در هزینه‌های نظامی ، بی‌تردید ، یکی پیچیدگی و درهم آمیختگی اسلحه‌هاست . (به‌عنوان نشانه ، این هواپیماهای برتر و شگردشناسی پیشرفته‌ی موشک‌هاست که موقع نظامی‌ی مسلط بر کره‌ی زمین را برای کشورهای متحد امکان‌پذیر میگرداند .) دلیل دیگر ، البته ، نیروی نظامی اردوگاه سوسیالیزم است .

من دوست دارم دلیل سومی بیافزایم : این را که پاره‌ی بزرگ از ماشین نظامی غول‌پیکر که در برگیرنده‌ی از آن ملتهای اروپای باختری نیز هست قیمتی‌ست که برای نگاهداری شبکه‌ی بازرگانی و سرمایه‌گذاری امپریالیست ، در غیاب استعمار ، پرداخته میشود . دست یافتن مستعمره‌های گذشته به استقلال سیاسی ، مبارزه‌ی طبقه‌ی داخلی در کشورهای تازه را برای فراچنگ آوردن استقلال اقتصادی همانند استقلال سیاسی انگیزه و افزون ساخته‌است . مستمر ساختن وابستگی اقتصادی این ملتها نسبت به پایتخت‌ها و مراکز بزرگ جهانی و در چهارچوبه‌ی استقلال سیاسی ، چیزهای بسیاری را بایسته میگرداند ، و از آن میان پراکندگی جهانی‌ی نیروهای نظامی کشورهای متحد و هم‌پشتیبانی نظامی مستقیم طبقه‌های فرمانروای محلی را .

آگاهی دقیق در باره‌ی پراکندگی نیروهای کشورهای متحد يك سر اداری‌ست . اما ، سرتیپ بازنشسته David M . Shoup ، فرماندهی سابق تفنگداران دریایی ، که در موقعی قرار داشته که میتواند بر آوردی واقعگرایانه بنماید ، در مقاله‌ی در Atlantic به‌تازگی نوشت :

« ما بیشتر از ۱۵۱۷۰۰۰ آمریکایی را با یکنواختی (uniform) در آن سوی دریاها در ۱۱۹ کشور نگاهداری میکنیم ، ما ۸ قرارداد داریم تا به دفاع از ۴۸ کشور ، هر گاه خودشان تقاضا کنند یا ما مداخله در امورشان را بایسته بدانیم ، اقدام کنیم . (۲۲)

پیکره‌ی اصلی نیروی کشورهای متحد در آن سوی دریاها ، چشم پوشیده از کار برد آن در وی‌یتنام ، بر روی ۴۲۹ پایگاه بزرگ و ۲۹۷۲ پایگاه کوچک نظامی پراکنده شده است . این پایگاهها ۴۰۰۰ میل مربع را در ۳۰ کشور بیگانه و هم‌چنین هاوایی و آلاسکا ، دربر میگیرند . (۲۳)

پشتیبانی‌کننده‌ی اینها ، وهم در حد هم‌آهنگ سازنده‌ی برای نیروهای کوچکتر امپریالیست و جهان سوم ، که در شبکه‌ی امپریالیست در آمیخته و با آن پیوستگی یافته ،

برنامه‌ی وسیع کمک نظامی است . بنابراین بررسی تازه :

کمک نظامی کشورهای متحد . . . از ۱۹۴۵ به میانگین بیش از ۲ بیلیون دلار در سال رسیده است . این کمک در سال مالی ۱۹۵۲ به ۵ بیلیون دلار سرکشید و در سال مالی ۱۹۵۶ به ۸۳۱ میلیون دلار فروافتاد . شمار کشورهای دریافت‌کننده از ۱۴ کشور در ۱۹۵۰ به ستیغی چنان دور تا ۶۹ کشور در ۱۹۶۳ رسید . روی هم رفته ، دور و بر ۸۰ کشور مبلغی کلن معادل ۵۰ بیلیون به صورت کمک نظامی آمریکا ، از جنگ دوم جهانی (تا امروز) دریافت کرده اند .

به استثنای ۱۱ کشور کمونیست که نهادی استوار داشته اند ، و ملتهای معینی که وابستگی نزدیکی با بریتانیا و یا فرانسه دارند ، ملتهای بسیار انگشت شماری پیدا میشوند که هرگز کمک نظامی از این گونه یا آن گونه از کشورهای متحد دریافت نکرده باشند . (۲۴)

بازگوه‌های واقعیت نه‌ای بالا ، به هیچ روی کنشگری بین الملل سپاهی‌گرایی کشورهای متحد را کاهش نمیدهد . چهارچوبه‌ی این مقال بیش از این گنجایش ندارد که مراجعته‌ی گذرا داشته باشیم به :

الف) بالابردن موثر فروش بازارگانی اسلحه به خارج (که در افزایش پاره‌ی بزرگی به فرستاده‌های بازارگانی سالهای پسین کمک میرسانند ،

ب) آموزش و پرورش وسیع و سنگین افراد نظامی بیگانه ، و

پ) کاربرد وجوه کمک اقتصادی در پرورش و تعلیم نیروهای پلیس محلی برای و در هم‌کوبیدن نمایشهای گروهی و کارهای ضد - روشنفکری . ، (۲۵)

اینها ، عمدتاً ، ابزارهای اضافی هستند ، برای نگاهداری چسبیدگی و وفاداری دنیای غیر-سوسیالیست به نظام بازارگانی و تولید آزاد به‌طور کلی ، و به کشورهای متحد به ویژه .

نیروهای نظامی کشورهای واپسمانده‌ی از دیدگاه سیاسی مستقل ، اغلب نقشهای بسیار ویژه‌ی ایفا میکنند . این از ضعف نسبی گروههای رقیب که قدرت را در دست دارند سرچشمه میگیرد : زمینداران بزرگ ، بازارگانان ، ارباب صنایع و دارندگان سرمایه‌ی مالی - هر یک در درجه‌ی مختلفی از اتحاد و همبستگی با گروههای ذینفع در مرکز کشور . هنگامی که هیچ یک از گروههای فرمانروا نیرو و منابع بایسته برای در دست گرفتن زمام سیاسی و تثبیت برتری خود بر دیگران نداشته باشند نظام سیاسی وسیله‌ی اتحادهای موقت و ناپایدار رهبری میگردد . در چنین اوضاعی و به ویژه هنگامی که نظام موجود از سوی انقلاب اجتماعی تهدید میشود ، سازمان نظامی به‌عنوان یک نقطه‌ی کانونی برای مبارزه‌ی طبقه‌های فرمانروا بر سر قدرت و / یا در حد سازمان دهنده‌ی از نظامهای اجتماعی ، افزایش یابنده کسب اهمیت مینماید . چهارچوبه‌ی این مقال امکان تأمل بیشتری را در این نقش ویژه که به سپاهی‌گرایی در جهان واپسمانده واگذار شده است نمیدهد ، جهان واپسمانده‌ی که ، میتوان گفت ، پایه‌های استخوانی نظام ایمبریالیست در نبود

مستعمرات میباشد. همین استخانبندی است که وسیله‌ی اعمال یاد شده در بالا نگاهداری میگردد و پرورش داده میشود: خدمت‌های آموزشی و مشاوره‌ی نظامی، برنامه‌ی دامنکشیده‌ی کمک نظامی، و ترغیبی که در زمینه‌ی فروش بازرگانی‌ی سلاح کشورهای متحد به عمل می‌آید. این سپاهی‌گرایی که به کار واداشته شده تساهلیه‌ی جهان را زیر نظارت و تسلط بیاورد، در همان حال به شکل بخشیدن به جامعه‌ی کشورهای متحد کمک میرساند.

مفهومی از عظمت و نیروی این کوبش را میتوان از توجه به اثر هزینه‌های نظامی بر وضع اشتغال/ بیکاری دریافت. در نخستین سه ربع ۱۹۶۹، تقریباً ۸۳ میلیون نفر به برآیند برنامه‌های نظامی به کار گمارده شدند: ۳۵ میلیون در خدمت‌های نظامی سرگرم بودند، ۱۳ میلیون کارمندان غیر نظامی وزارت دفاع و ۳۵ میلیون دست‌اندر کار تولید و ترابرد کالاهای خریداری شده برای خدمت‌های نظامی. (۲۶) در همان حال دور و بر ۳۷ میلیون نفر بیکار در کشورهای متحد وجود دارد. (۲۷)

لحظه‌ی در نظر بیاورید اگر ۸۳ میلیون نفر در کارهای نظامی سرگرم نبودند چه پیش می‌آمد. با فقدان استخدامی که جانشین آن شود، بیکاری‌ی این عده به مفهوم کلی‌ی ۱۲ میلیون بیکار میتواند باشد، و یا میزان ۱۴۳ درصد بیکاری.

آخرین بار که کشورهای متحد به آن اندازه بیکاری داشت، ۱۹۳۷ بود. درصد نیروی کاری که در ۱۹۳۱، دوهین سال کامل کساد اقتصادی، بیکار بود، اندکی کمتر از ۲ رقم بالاتر بود، ۱۵۹ درصد. (۲۸)

تا این جا آثار ضریب (multiplier) (۲۹) را به حساب نیاورده‌ایم. چنین برآورده شده است که برابر هر یک دلار که برای دفاع ملی هزینه میشود، یک دلار تا ۱٫۴ دلار دیگر به محصول ملی (national product) (۳۰) می‌افزاید. (۳۱) اگر ما کمترین تخمین را بپذیریم، و در این گفتگو به خاطر به دست آمدن نتیجه، بازدهی کار نظامی را با آن کار غیر نظامی برابر بیانگاریم، با نبودن بودجه‌ی نظامی به‌میزانی از بیکاری در همسایگی ۲۴۳ درصد میرسیم.

اکنون این میزان را با میزان بیکاری ۲۴۹ درصد در ژرفای بحران در ۱۹۳۲ مقایسه کنید.

استدلال مخالفی هم، البته، میتوان بر مبنای این خطوط کلی اقامه نمود. بیمه‌ی بیکاری، مثلن، تا اندازه‌ی محدود و در مدتی بسیار محدود به عنوان عاملی جبران‌کننده عمل خاعد کرد. افت سریع هزینه‌های نظامی، چنان که روشن است، هرگاه با کمبود مالی همگام نباشد، نرخ بهره را تقلیل میدهد و بدان ترتیب شاید کارهای ساختمانی و پاره‌ای از انواع سرمایه‌گذاری دولتی و شهرداری را ترغیب نماید. کاهش مالیاتها تقاضای مصرف‌کنندگان را می‌افزاید. و گسترش یافتن برنامه‌های رفاه اتحاد آماری به بار می‌آورد؛ لیکن به هیچ وجه روشن نیست که این واکنش‌ها بر روی اقتصاد همان کوبش هزینه‌های نظامی را داشته باشد.

اقتصاد دانان، تا حدی زیاد، اسیر نمونه‌های پاکیزه‌ی هستند که خود می‌آفرینند، و به برآیند، عوامل رزم‌آمایانه‌ی پویایی را که موجب گردش اقتصاد میشود از چشم میاندازند. مثلن گرایش آن دارند که آثار ویژه‌ی تورم‌پیکر را بر عملکرد تولید و بازرگانی در زمینه تراکم موجودی و سرمایه‌گذاری در کارخانه‌ها و ابزارها، اگر نه از نظر بیاندازند، کمتر از آنچه هست برآورد نمایند.

حتماً مهمتر از آن چشم پوشی تقریباً کاملی است که در باره‌ی تاثیر بازار سهم‌ها و سفته‌بازی و احتکار ارضی بر الف) تصمیم‌های سرمایه‌گذاری در تولید و بازرگانی، و ب) نگاه‌داری بازرگانی به ویژه مهم‌کالاهای تجملی، دارند.

تورم و سفته‌بازی - شریکان همگام سپاهی گرایی - ماشه‌های اصلی کامروایی پس از جنگ ما بوده‌اند، و اینها، به هنگامی که اقتصاد دانان پاره‌یی از محصول ناپویزی ملی (G. N. P.) را با نرمی از یک مقوله به مقوله‌بی دیگر منتقل می‌کردانند، بسیار آسان از نظر انداخته میشوند، انتقال‌هایی که گویی در اقتصاد چنان به سادگی انجام می‌پذیرند که کسی حسابها را نگاهمیدارد.

تجربه‌ی آخرین رکود، هنوز به صورت چالشی برای اقتصاددانان باقی مانده‌است که با توضیحی درباره‌ی شیوه‌یی که اقتصاد واقعن عمل میکند قدم به پیش گذارند.

مثلاً در نظر بیاوریم که در ۱۹۳۹، پس از ده سال رکود، مادر کجا ایستاده بودیم. هزینه‌های مصرف شخصی سرانجام به میزانی تازه رسیده بود. ۶ درصد بالاتر از رویه‌ی ۱۹۲۹ با قیمت‌های ثابت. با این همه در همان زمان، رقم سرمایه‌گذاری ثابت در کارهای غیر از خانه‌سازی ۴۲ درصد زیر رویه‌ی ۱۹۲۹ قرار داشت و رقم ساختمان برای خانه‌سازی ۲۰ درصد کمتر بود. (۳۲) به رغم شش سال بالارفتن هزینه‌های مصرفی، و آغاز سفارشهای در رسنده از فرانسه و انگلستان برای بسیج نو، اجتماع سرمایه‌گذاران هنوز در یک حالت کسادی قرار داشت، و بیشتر از ۱۷ درصد نیروی کار بیکار مانده بود.

در این زمینه، این شناسایی حائز اهمیت است که یکی از برآیندهای بزرگ هزینه‌های عظیم نظامی در سالهای پس از جنگ تمرکز آن است در قلمرو کالاهای تولیدکننده‌ی دراز مدت و انگیزش تقاضا برای ماشین‌ها و ادوات و ابزار.

هر گاه هزینه‌های انجام شده برای کالاهای تولیدکننده‌ی دراز مدت را که از امور نظامی سرچشمه می‌گیرد با هزینه‌های خصوصی برای همان نوع کالاها در آمیزیم، به این نتیجه می‌رسیم: ۳۶ درصد از بازده صنایع کالاهای تولیدکننده‌ی دراز مدت، مستقیم یا غیرمستقیم، از سوی دولت اتحاد خریداری می‌گردد. (۳۳) (این مجموعه آمارها برای سال ۱۹۶۳ میباشد، بیش از کوبش جنگ وی یتنام.)

به نظر من، همین جاست که نقش‌یکانه‌ی هزینه‌های نظامی را در بالا آوردن و نگاهداشتن تولید و اشتغال در سطح‌های تازه در میابیم.

البته کوبش‌های دیگر هزینه‌های دفاعی نیز هست که در توضیح دامنه و ساخت اقتصاد پس از جنگ به ما کمک میکند:

نقش‌یکانه‌ی جستارها و بررسی‌ها که وسیله‌ی برنامه‌های نظامی و فضائی ترغیب میشوند و هزینه‌های آنها را نیز می‌پردازند! جایگاه ویژه‌ی هزینه‌های دفاعی در پرورش دادن رشد و کامروایی تولید و بازرگانی کلیدی و غول آسای صنعتی و مالی؛ پشتیبانی قدرت نظامی کشورهای متحد از پذیرش دلار کشورهای متحد در حد پول بین‌المللی؛ (۳۴) سهولتی که میتوان با آن سفارشهای نظامی را در پیکره‌ی اقتصاد پرورش داد همچون تزریق‌هایی که که همانند adernalin است برای بخش خصوصی.

دست کم، میتوان چنین نتیجه گرفت که نگرهی اقتصادی و تحلیل اقتصادی که ایمپریالیزم و سپاهی‌گرایی را از الگوهای بنیادین خود حذف مینمایند، از واقعیت امروز بسیار دور میافتند. واقعیت‌ناهناتر، میتوان گفت که آنها چنان عمل میکنند که حقیقت پیرامون مسایل بزرگ و مخاطره‌های نیمه‌ی دوم سده‌ی بیست را ابهام‌آمیز و تیره‌گردانند. (۳۵)

Harry Magdoff نوشته‌ی

ترجمه‌ی م. یزدو...

- ۱- نگاه کنید به انقلاب پایان نیافته، اسفند ۱۳۴۹، زیر نویس شماره‌ی ۱۰۸، (ا. و ه.)
- ۲- The Accumulation of Capital، نوشته‌ی ررا لو دزامبورگ، نیویورک، ۱۹۶۴، ص ۴۵۲ تا ۴۵۳.
- ۳- A study of War، نوشته‌ی دینسی رایت، شیکاگو، ۱۹۴۲، جلد ۱، ص ۲۳۶
- ۴- محاسبه‌ی از روی فهرست کتاب Operational Thinking For Survival، انجام شده است. نوشته‌ی Dennis Lawrence، چاپخانه Colorado Springs، ۱۹۶۹، پیوندان II.
- ۵- The U. S. Navy as an Industrial Asset، فراهم‌آوردی Office Of Naval Intelligence، واشینگتن، D.C.، ۱۹۲۳، ص ۴.
- ۶- نظم جدید، سامان‌آفرینی، فرانکلین د. روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا، پس از بحران اقتصادی ۱۹۲۹، و با الهام از اندیشه‌ها و نگرهی اقتصادی جان مینارد کینز پدید ساخت نا‌جامه‌ی آمریکائی را از بیکاری و نبود اقتصادی در چهار چوب نظام سرمایه‌داری و با حفظ آن برهاند و بیهوده. (ا. و ه.)
- ۷- به دست آمده از مجموعه‌های آماری، Historical Statistics Of the U.S. Colonial Times To 1957، واشینگتن، دی. سی.، ۱۹۶۱، ص ۷۱۸ تا ۷۱۹.
- ۸- The Rising Am. Empire، شیکاگو، ۱۹۶۵، نوشته‌ی Richard W. Van Alstyne
- ۹- همان کتاب، بخش ۵، Manifest Destiny And Empire، 1820-1870
- ۱۰- واژگان لاتین، به همان چیم که آورده‌اند، دقیقن. (ا. و ه.)
- ۱۱- Pax، واژه‌ی لاتین به چیم صلح. لوحه‌ی مقدسی است با تصویر جلیلیا یادشیزه‌ی اشوی که در کلبسا آویزند و بر آن بوسه‌زنند؛ وهم بنیانوی رومی صلح و آشتی. اصطلاح pax Britanica رساننده‌ی گونه‌ی آشتی است که نکاستن روزگار رورمندی دریائی، جنگجویان را بدان فرامی‌بخشد، صلحی در برگیرنده‌ی همه‌ی ودها و برتری‌ها برای بریتانیا و راهایی از نا بودی، برای آن طرف دیگر (ا. و ه.)
- ۱۲- دینسی رایت، کاریاد شده‌اش، جلد ۱، ص ۱۹۹.
- ۱۳- War in the Modern World، نیویورک ۱۹۶۲، ص ۲۰۶. نوشته‌ی شدر رپ.
- ۱۴- برابر واژه‌ی isolationist، (ا. و ه.)
- ۱۵- برابر واژه‌ی Extension، اسمی گرفته از اسپیندن. (ا. و ه.)
- ۱۶- انزو و گرایبی مهم‌وان بیشتر آشکارا بودتا واقعی. نگاه کنید به کتاب William Appleman Williams به نام The Tragedy of American Diplomacy، نیویورک، ۱۹۶۲، بخش ۴، «The Legend Of Isolationism» (افسانه‌ی انزو و گرایبی)

- ۱۷- Essays in Our Changing Order، نیویورک، ۱۹۳۴، ص ۴۶۴.
- ۱۸- درنامه‌یی از مارکس به انگلز، ۱۸ دسامبر ۱۸۵۸، نامه نگاریهای کارل مارکس و فریدریک انگلز، ۱۸۹۵-۱۸۴۶، نیویورک، ۱۹۲۴، ص ۱۱۷.
- ۱۹- کینسی رایت، کار یاد شده اش، ص ۶۷۰ تا ۶۷۱.
- ۲۰- مجموعه‌ی آمارهای مربوط به هزینه‌های نظامی شامل خریدهای کالا و خدماتی هستند برای دفاع ملی و اجسارهای فضایی و شگرد شناسی. بیان به در محاسبه‌ی درآمد ملی ناویژه به کار میروند.
- مجموعه‌ی آمارهای ماری، ۱۹۶۴ و ۱۹۶۸ در Survey For Corrent Business، شماره‌ی جولای ۱۹۶۸ و جولای ۱۹۶۹ آورده شده.
- تعدیل مربوط به تغییر قیمت‌ها بانه کاربرد ضرایب ضد تورم قیمت در مورد خرید کالاها و خدمات ارسوی اتحاد چنان که در گزارش، اقتصادی رئیس جمهور در ژانویه ۱۹۶۹ داده شده به عمل آمد.
- ۲۱- سر تیپ دیوید م. سوپ، «The New American Militarism» (سپاهی برای امری آمریکا)، مجله اتلانیتیک، اپریل ۱۹۶۹.
- پیکره‌ی ۱۱۹ کشور بسیار بزرگ می‌نماید. شاید سر تیپ سوپ بایکها و سر پله‌های جزیره‌یی را نیز، در حد کشورهای جداگانه به شماره آورده باشد.
- حتی این است که نیروهای شورهای متحد برای دست داشتن بایکها، کمک‌های اداری نظامی، و گروه آموزندگان افسران بیکانه در ۷۰ تا ۸۰ کشور مستقر شده‌اند.
- ۲۲- New York Times، ۹ اپریل ۱۹۶۹.
- ۲۳- The War Business. The International Trade in Armaments، نیویورک، ۱۹۶۹، ص ۳۷ تا ۳۸. این اثر در بین ست ارمجوعه‌ی آمارهای نشان داده شده در واقعیت‌های جنگ نظامی، اول مه ۱۹۶۶، که تا سال مالی ۱۹۶۸ کشاننده و بر آورد شده است.
- ۲۴- برای پاره‌ی الف نگاه کنید به همان کتاب.
- برای به : Military Aid and Military Elites: The Political Potential of American Training and Technical Assistance Programs، رساله‌ی تشریحی چاپ‌شده‌ی John Dunn، دانشگاه پرینستون، ۱۹۶۱.
- و برای پ به : The United States and the Challenge to Security in Latin America، نوشته‌ی Edwin Lieuwen، اهایو، ۱۹۶۶، ص ۱۶.
- ۲۵- مجموعه‌های آمار در باره‌ی خدماتهای مسلح و کارکنان غیر نظامی وزارت دفاع از Defense Indicators (دفترهای سر شماری)، نوامبر ۱۹۶۹ گرفته شده.
- تخمین شمار افرادی که از سوی صنایع خصوصی برای تولید نظامی به کار گمارده شده‌اند استوار بر بررسیهای Richard P. Oliver میباشد، به نام اثر اشتغالی هزینه‌های دفاع، Monthly Labor Review، سپتامبر ۱۹۶۷.
- آقای الیور شمار کسانی را که به برآیند هزینه‌های وزارت دفاع در سال مالی به پایان رسیده در ۳۰ جون ۱۹۶۷، در صنایع خصوصی به کار گمارده شده‌اند ۲/۹۷۲ میلیون تخمین زده است. ما این برآورد را تا به امروز کشانندیم با
- (۱) این انگاره که هیچ گونه افزایشی در بازدهی و یا دیگر کوفنی بزرگی در ترکیب تولید ارسال مالی ۱۹۶۷ رخ نداده است :
- (۲) به کار بردن مجموعه‌ی آمار هزینه‌های نخستین سه ربع ۱۹۶۹ :
- (۳) افزودن هزینه‌های اجسار فضایی و شگرد شناسی ونیمی از هزینه‌ی کمسیون نیروی اتمی بر آن که هر دو پیکره در تخمین آقای الیور کنار گذارده شده بود و

۴) تعدیل افزایش قیمت‌ها در دو سال پسین - پیکره ۵. به دست آمده ، ۳/۵ میلیون ، لادبراین، تخمینی افزوده است ، لیکن میزان لغزش به آن اندازه نیست که به نحوی تحلیل مارا از اعتبار بیاندازد .

۲۶ - بر مبنای مجموعه‌ی آماری Employment and Earnings ، (دفتر آمار کار) ، ژانویه تا نوامبر ۱۹۶۹ .

تخمین ۳/۷ میلیون نشان دهنده‌ی بیکاری‌ی تمام وقت است با افزایش چیزی برابر بیکاری‌ی تمام وقت آنها که بی دلخواه خود کمتر از يك هفته‌ی کامل کار میکرده‌اند . این برآورد بیکارانی را که در بررسی‌ی دولت شمارش نشده‌اند به حساب نمی‌آورد .

۲۷ - گزارش اقتصادی رئیس جمهور ، ژانویه ۱۹۶۹ . واشینگتن دی . سی . ، ۱۹۶۹ ، ص ۲۵۲ .

۲۸ - ضریب در نگره‌ی اقتصادی کینز به چیم رقمی است که در هر مقدار از سرمایه گذازی باید ضرب شود تا رقم واقعی افزایش درآمد که در اثر آن سرمایه گذاری حاصل شده است به دست بیاید . و این ضریب پیوسته از يك بیشتر است نگاه کنید به «نگره‌ی عمومی اشتغال ، بهره و پول» نوشته‌ی کینز . (۱ . و ۵)

۲۹ - محصول ملی ، اجمالاً ، عبارت است از مجموع ارزش کالاها و خدماتی تولید شده‌ی ملی در فاصله‌ی زمانی معین ، مثلاً یکسال ، پیش از این که بهای مواد خام و استهلاک سرمایه از آن برداشته شود (۱ . و ۵)

۳۰ - Economic Impact of Disarmament (کوبش اقتصادی خلع سلاح) چاپخش ، U. S. Arms Control and Disarmament Agency ، واشینگتن دی . سی . ۱۹۶۲ .

۳۱ - گزارش اقتصادی رئیس جمهور ، ژانویه ۱۹۶۹ ، ص ۲۲۸ .

۳۲ - محاسبه شده از روی جدولهای :

«Input - Output Structure of the U. S. Economy : Survey of 1963» ، Current Business ، Nov. 1969 .

درسدبازده مستقیم و غیرمستقیم قابل انتساب به الف) تشکیل ثابت سرمایه‌های خصوصی ناخالص و ب) خریدهای دولت «اتحاد» در اینجا به کار رفته است .

این درسدها نسبت به بازده ناویژه‌ی هر يك از صنایع که کالاهای با دوام تولید میکنند ، برآورد گردید . به طور کلی تخمین زده شد که ۸۵ درصد از خریدهای دولت «اتحاد» برای امور نظامی است . شاید پیکره در مورد صنایع سازنده کالاهای بادوام به تنهایی بالاتر باشد .

۳۳ - بنا در نظر گرفتن ذخایر نابسندگی طلای کشورهای متحد ، دلار کشورهای متحد فقط تا وقتی میتواند به عنوان پول بین الملل به کار رود که بانک های بیگانه متمایل به نگاهداری مانده‌ی بستانکار دلار در کشورهای متحد در حد جانشینی برای پرداخت به طلبا باشند .

این گیرنده است که معاون سابق وزارت خزانه داری در امور پولی ، Robert Rooza ، قدرت نظامی کشورهای متحد را همچون عاملی برای نگاهداری نظام کنونی پولی جهان میشناخت : «افزونتر ، ثبات سیاسی و قدرت کلان اقتصادی و نظامی کشورهای متحد ، همچنین آرزومندی در زمینه‌ی نگاهداری تعادل را در اینجا برتر و بیشتر از هر کشور دیگری در جهان افزایش بخشیده است.»

(Monetary Reform for the World Economy نوشته‌ی رابرت و روزا

، نیویورک ، ۱۹۶۵ ، ص ۹ .)

۳۴ - این دفتر است که در اجلاس سالانه‌ی American Economic Association

(انجمن اقتصادی آمریکا) ، ۳۰ دسامبر ۱۹۶۹ ، که برای گفتگو درباره‌ی «مسائل اقتصادی ایپریالیزم» تاشیده بود ، تقدیم آن گردید . (۱ و ۵)

جهان چهارم

آنچه «آنها» (۱) واقعن می‌خواهند (۲)

تا آن هنگام که پنداری‌ترین خاستهای ما بر آورده شود ،
پندار با جامعه در جنگ خواهد بود .
جامعه به سرکوبی پندار خواهد کوشید ،
لیکن پندار از نو سر بر میدارد و سر بر میدارد ،
آلوده گرداننده‌ی جوانان ، بر پا سازنده‌ی ... نبردها در شهر ، ویرانگر گردش
آرام کار در دیوانساریها ، کمین کننده در راه دخترک‌ماشین نویس به دستگاه سرد کننده‌ی آب ،
رباینده‌ی کار گزار دیوان میان کارگاه و خانه ، خزنده در خاکبگاه خانواده‌های ارجمند ، پنهان
در تالار کاخهای سر رشته داران ، اندک اندک افزاینده بر نظارت خیشن ، گاه به گاه پیداشونده
میان کوی و برزن ، پیگیر نبردهای حساب شده و برنده‌ی هر نبرد (پیروزی‌ی آن پرهیز-
نا پذیر است) .

ما پیشروان پندار هستیم .
آنجا که مازندگی میکنیم سر زمین رها شده بی ست که پندار همه‌ی روز آزادانه در آن
میچرخد وهم از آنجا تازش خود را بر سر زمینهای اشغال شده تدارک میکند .
هر روز قلمرو تازه‌ای به نظارت ما کشیده میشود .
هر روز پیروزی‌ی تازه‌ی گزارش میگردد .
پندار هر روز بر تاشی تازه از سازمان دست میباید .
هر روز بر نظارت خیش استواری‌ی زیادتری میبخشد ، کمتر چیزی برای بیمزدگی
میباید و فرصتی بیشتر برای باز شناختن خیش بهم میرساند ...
حتا در گرمای گرم نبرد بر پا کردن شهرهای آینده را طرح ریزی میکند .
ماسر شاریم از خوشبینی .
ما آینده‌ییم .

Up Against The Wall / Motherfuckers

(یک گروه اصولی در شهر نیویورک)

۱- پیرامون «آنها» ، «The New Left» ، گفتنی بسیار درد کردیم ، که درونمایه‌ی
زمان بود و هست و پدید آمده‌ی ، اینجا و آنجا ، دامنگیر جامعه‌ی و ایدمانده همچنان که جامعه‌ی پیشرفته ،
نظامهای سوسیالیست همچنان که نظامهای سرمایه‌دار ، اما دریغ که فرصتی برای نمودن به جنگ
نیامد و شما نیک میدانید گورستان آرزوهای خاکشده چه فراخ و چه دامنگشده است .

۲- بخشی از یک کتاب !

پژواک‌ها

● يك سارتر تازه؟

سارتر پیش از اینکه به سیاست کشانده شود، البته، آدم بالغ-چهل-ساله-یی بود، که تا آن زمان روی لبه‌ی آروین خودش باقیمانده بود. در آن هنگام که همشاگردش، Paul Nizan در Ecole Normale، کمونیست شد، سیاست اصلن برای او جاذبه نداشت؛ هنگامی که در آلمان، پیشاپیش Reich هیتلر، فلسفه میاموخت درگیری سیاسی پیدا نکرد، حتا هنگامی که از اردوگاه زندانیان-جنگ رها شد، وابستگی‌ی او با Résistance (جنبش مقاومت) اساسن بریک زمینه‌ی همگانی ضد-نازی، سوسیالیست قرار میگرفت، بی‌هیچ درگیری ویژه.

او اینهارا بعدن کسترش داد، به هنگامی که Les Temps Modernes را با Maurice Merleau-Ponty ویراستاری میکرد. اما، درست در آن زمان، روح سارتر، به کمونیزم یکپارچه‌ی جهانی‌ی آخرین دوره‌ی ستالین اذهمیشه نزدیک‌تر شده بود، هرچند مارلوفینی خود را از آن جدا میکرد و به دریافته‌ی انتقادی «Les Aventures de La Dialectique»، رسیده بود که جای نظرهای پیشین او را پیرامون «Terror Humanism And» میگرفت، (اینهارا بعدها خودش در حد توجیه هوشیارانه‌ی دادرسیهای نمایشی مسکو به انتقاد گرفت.)

سارتر در آن سالهای سیاسی که به نقطه‌ی عطف اکتبر ۱۹۵۶ میکشید - هنگامی که شورمندان از هدف وانگیزه‌ی انقلاب مجارستان پشتیبانی میکرد - از بسیاری از دوستان که روش آنها را برابر اتحاد شوروی و جنبش کمونیزم، از دیر باز، بسیار ناپوسته و بسیار انتقادی میشناخت، برید. با این همه، گفتگوهای جدال‌آمیز آن روزگار (که بیشترشان را بعدها «outmoded» - غیرمتداول - میدانست) از سوی خودش در مجله‌های گوناگون «Situations» به چاپ رسیده‌اند. (سارتر، شاید در اثر اشتباه، يك مقاله‌ی ۱۹۴۹ را پیرامون بایستگی اتحاد اروپا در برابر تهدید امریکا و روسیه حذف کرده است.) این که پرولتاریای فرانسه، حزب کمونیست و ایمان به اتحاد شوروی و ستالین باید اتحادی بهرناپذیر به وجود آورند، دریافتی بود که سارتر در سالهای ۵۵ - ۱۹۴۸ به دقیق‌ترین و آشکارترین شیوه به تاشک درآورد، بی‌این که در این فرایند استقلال رسمی خود را - او وارد حزب نشد - یا انتقاد خود را در حد يك اگزستانسیالیست از گونه‌ی مارکسگرایی که آیه پرست (dogmatic) و گوتنه نظر شده، قربانی کرده باشد.

تلاش علیه نظامهای استعماری سارتر را به محکوم گرداندن فرانسه، به سخت‌ترین شیوهی ممکن، در هندوچین و الجزایر (و همچنان امریکائیا در جنگ و یتنام) وادار کرد. در این کار سارتر پایداری بیشتری از حزب کمونیست فرانسه داشت. سارتر با نوشتن دیباچه بر کتاب معروف Frantz Fanon به و خشور جنبش مستعمره‌ها کمک نمود تا آوایی بازتابنده و مرده‌پسند پیدا کند. در نخستین جلد کتابش *Critique de la Raison Dialectique*، سارتر کوشید تا بنیادی نگره‌ی برای روش سیاسی خود پدید آورد. در همانجا است، که سارتر، به‌طور قطع، خود را نزدیکتر به *Anarchism* نشان میدهد تا به کمونیزم. بی‌اعتمادی به همه‌ی تاسیسه‌ها و همه‌ی دستگاههای حزبی، تاسیسه‌ها و دستگاههایی که به سادگی توده‌ها را فلج میگردانند و (*practical inertia*) (ماندگی و بیحرکتی) را به حای نیروی انقلابی قرار میدهند. با هر گونه گزینشی مخالفت میکند و به آن لحظه‌های بزرگ تاریخ اشاره مینماید که خود توده‌ها - و نه تنها نمایندگان یا برگزیدگان آنها - به کنش میپردازد، همان‌گاه که به یک «گروه» بدل میشوند به حای یک «serie» (ردیف) ناکنشگر.

در سال گذشته [تاریخ این نوشته جولای ۷۰ است - م] ویا دور و بر آن چند گفتگو و مقاله چاپخش شد که سارتری را آشکار میسازد که تا اندازه‌ی همان سارتر است و تا اندازه‌ی تغییر یافته و هم‌رویه‌ی انتقادی‌تر در برابر موقعیت‌های گذشته خود پیش گرفته است. این گفتارهای تازه میتواند مجلد تازه‌ی از «Situations» را پارسازد و سپس میتواند بنیادی پدید آورد برای مباحثه به شیوه‌ی که ملخص (*résumé*) بسیار کوتاهشده‌ی زیر نمیتواند. در ۳ مارچ ۱۹۶۹ سارتر نظرش را پیرامون رویدادهای مه ۱۹۶۸، که در آن روی هم افتادن ناآرامی دانشجویان و اعتصاب بزرگ، تقریباً دولت دگل را از پای در انداخت، آشکار گرداند، او دانشجویان را بیدارباش داد تا اصلاحگریهای بی‌را که از سوی ادگار Faure، وزیر آموزش، پیشگزارده شده و به اتفاق آراء در مجمع ملی تاسید گردیده پذیرند «شما باید بجنگید، آری، شما باید بجنگید. خشونت در برابر خشونت...» آنها باید در «استنکاف انقلابی» علیه هر گونه شرکت جوئی پافشاری کنند و خود به شورش جوانان بپیوندند، شورش علیه «آن کودکان سخت‌شده‌ی پوسیده‌ی از همپاشیده‌ی که افراد بالغ نامیده می‌شوند». فرهنگ، به‌ویژه تاریخ و ادب، باید یکسره زیر حکومت «Practice» (عمل و تمرین) قرار گیرد؛ هر چیز دیگر باید در حد «اجباری گزینشی» و «پنداری انسان‌گرایانه» شناخته گردد. برابر نظر سارتر «فرهنگ شیوه‌ی» «عمل» تازه‌ی ست که خود را با تشریح آنچه که انجام میدهد میشناساند. «همه‌ی انواع دیگر معرفت، دانشجویان را به بردگان سرمایه داری انحصارگر بدل میسازد.

اعترافی پر شور به گونه‌ی انقلاب فرهنگی دائمی علیه آموزش و پرورش سنت آمیز بورژوا و تاسیسه‌های آن. گرچه سارتر، به‌رغم این که در مه ۱۹۶۸ جانب جوانان را گرفت، پاسخی ناچیز از میان اعضای جوان *New Left* (چپ‌نو) دریافت داشت. به Herbert Marcuse و، در فرانسه، *Henri Lefebvre* زیاده‌تر توجه شد - سپس خود را، با روشی که در زمینه‌ی کشمکش میان اسرائیل و عربها برگزید، در موقعی قرارداد درست مخالف آنان (سارتر پیش از آن یک شماره‌ی بزرگ *Temps Modernes* را به آن کار

ویژسته ساخته بود ، شماره بی که بیدرننگ پس از جنگ - شش - روزه درآمد) . او همچنین نظر خودش را در باره ی مساله در گفتگویی با Arturo Schwarz ویراستار روزنامه ی میلانی Quaderni del Medio Oriente آشکار ساخته بود . این گفتگو در اکتبر ۱۹۶۹ از نو در مجله ی یهودی Arche در پاریس به چاپ رسید .

سارتر کوشیده است تادر این کشمکش واقعگرا بماند. زد و خوردی میبند میان دو هدف عادلانه، درحالی که در فرانسه (و نه تنها در اینجا [بریتانیا - م]) «چپ نو» به روشی برتری ناپذیر همبستگی خود را باتازیان و به ویژه با «الفتح اعلام داشت و اسرائیل را به عنوان پاسدار امپریالیزم محکوم گرداند. برای سارتر تهدید به نابود کردن دولت اسرائیل خطری مطلق باقی می ماند ، یک طرح مصیبت آمیز ، که باید به مخالفت با آن برخاست (هرچند اودولت اسرائیل را نیز برای اینکه به تازگی گرایشهای زیادتاری در زمینه ی ساختن «سرمایه داری» تا «سوسیالیسم» ، نشان داده است سرزنش میکند). او چنین نتیجه گیری کرده است که «اسرائیل متجاوز نبوده و نابود گردانی کمی نهایی مانند اسراییل در جهان عرب به همان اندازه پیشرفت اندک میانجامد که «ستالینگرایی با سوسیالیزم کرده». درباره ی کشمکش خاورمیانه ، همچنان که درباره ی بیافرا «گونه بی همدستی عینی» میان قدرتهای باختری و اتحاد شوروی ایه پریالیست - وار آغاز به تکامل کرده بود.

گسترش تازه یی در وضع سارتر با گفتگوی درازی که از سوی New Left Review انجام شد ، آشکار میگردد ، گفتگویی که Le Nouvel Observateur (۱-۱۶) آنرا کاملتر چاپ کرده است . این نگاهی ست به عقب ، به زندگی و مسیر گذشته ی سارتر ، که هفتگی نامه ی فرانسوی آن را زیر عنوان بسیار شورانگیز «سارتر علیه سارتر» چاپ بخش نمود.

سارتر در این جات توضیح میدهد که مبارزه ی طبقه یی برای او هنوز عامل بنیادین است ، درست همچنان که برای مارکس بوده است . «هنوز همان مبارزه میان عمان طبقه ها ادامه دارد ، و راه پیروزی نیز همان است ...» در مساله ی انقلاب فرهنگی ی چین ، سارتر ، پذیرای نداشتن آگاهی ی بسنده در آن زمینه ، اعلام میدارد که از تضادی نگران شده است : «اندرز دادن به آزادی کلی افراد در میان یک گروه و در همان حال چپاندن سنگ ریزه های معروف به اندیشه های مائو توی مخ این افراد کاملن ناسازگار است ...» حزب کمونیست فرانسه برای او «محافظه کارترین حزب فرانسه» میباشد. سارتر از انحراف یادیکردیسی دیوانسارانه ی شدنی در انقلابی که در یک کشور باختری پیروز خواهد شد بیمناک است . درباره ی خودش میگوید چیزی در ادامه ی زندگی نامه ی خود نوشت ، که با Le Mots (واژه ها) آغاز شده ، «خواهد نوشت ، بل یک «وصیت نامه ی سیاسی» که منظورش از آن اندرزگویی نیست بیشتر گزاره یی ست در پایان یک زندگی . «من نشان خواهم داد که آدمی چگونه میتواند در سیاست گام بگذارد ، و به ویژه من چگونه اشتباههایی مرتکب شدم و چه چیزی از پس آنها پیش آمده است ...»

گزارش چهارمی از سارتر سیاسی مقدمه ی اوست بر ویرایش فرانسوی کتاب Antonin Liehm (Gallimard) Trois Génération نوشته ی . سارتر عنوان مقدمه ی خود را چنین گذارد: «The Socialism that Came in from the Cold» سوسیالیزمی که از سر دسیر رسید .

سارتر این سوسیالیزم را به سادگی «چیز» مینامد ، تصویری از آن میدهد در حد نظام غیر انسانی شده ی متحجری که دیگر آماده ی بهبود یا اصلاح نیست . مردسی که بار آن

«چیز» بردوشان است باید برخیزند، و زمام آن را به دست گیرند، تا آن را روی توده‌ی خاکروبه بیندازند. این گونه سازمان- سارتر مینویسد - به دنبال منطلق خودش راهسپراست، و در شیوه‌ی فروکوبی، مطلق خیش «انحطاط» نیافته، بل، برعکس، به گوهر راستین خود وفادار مانده. لادبراین ساخت قدیم باید، همچنان که در باختر، ویران گردد و ساخته‌های تازه برپاشود - اما در همان حال این باید پیوسته تضمین گردد که آینده‌ی ما با این تاش سوسیالیزم همانندی ندارد.

پیداست که سارتر به گستردن چنین شرط پرآزاری در باره‌ی انقلاب در باختر که به آزادی کمتری کشیده میشد تن در نداد، تا زمانی که با اشغال چکسلواکی دستخوش بر حرمتی و دلتنگی گردید.

در Temps Modernes ژانویه ۱۹۷۰، گفتگویی به چشم میخورد میان سارتر و افراد نام برده نشده‌ی معینی از گروه ایتالیایی مخالف کمونیزم «Il Manifesto»، در این جا ممکن است به یاد آورد که سارتر دوست Togliati بود و این که در روبرو شدن با کمونیست های فرانسه پیوسته گشاده نظری‌ی نمونه‌ی هم‌رزم ایتالیایی آنها را پیش چشم داشت. بنا بر (گفته‌ی) سارتر او یکبار ایمپریالیزم امریکایی را اهریمن بزرگ میشناخت و خود را ناگزیر میدید که از مخالفان آن، «بی قید و شرط» پشتیبانی کند. اکنون در «اتحاد شوروی»، نیز، گونه‌ی ایمپریالیزم سراغ میکند و این سان بارویه‌ی خود در ۱۹۵۲ به مخالفت درمیاید. او میافزاید: «و این میتواند خواننده‌ی او را به ژرفی نومید گرداند...» من نوشتن تحلیلی در باره‌ی اتحاد شوروی را آغاز کردم. آن قرار بود پاره‌ی از مجلد دوم Critique de la Raison Dialectique را بتاشد، که، در هر حال، شاید هرگز چاپ نشود... اکنون سارتر همانند مارکوس، هنوز در درون سرمایه‌داری آفرینش نیازمندیهای زایدی را سراغ میکند که به شیوه‌ی ژرف‌تر به برده ساختن مردم میانجامد تا فرو کوفتن و استثمار از طریق فرایند کار (دریغ که فیلسوف به عنوان تنها نمونه‌ی نامیمون اضطراری نیازمندیهای مصرفی و تصنعی- اتمیل را میاورد).

سارتر میپذیرد که «بی نام شهر» (Utopia) (۱) خودش، تنها بر انداختن دولت نیست بل الغای همه‌ی سیاستها به چیم آنچه که تاکنون پذیرفته شده و به سودیک خود-مختاری (Self-administration) کلی. سارتر میان، بایستگی‌ی یک حزب انقلابی با انطباط و خطر متحجر شدن آن از طریق فروکوبی آروینهای تازه‌ی خود-به-خود وهم پندارها، تنشی پایدار سراغ میکند؛ تضادی که میگوید، هنوز راه‌هایی از آن را نیافته‌است.

از این گفتارهای تازه چه چیز میتوان بیرون کشید؟ سارتر در برابر «جامعه‌ی سرمایه داری» و «فرهنگ بورژوا» انقلابی مانده است اما اکنون در برابر هر تاشی از سوسیالیزم یک تاز (totalitarian) (۲) نیز به همان اندازه انقلابی ست (سارتر حتا دیگر یوگوسلاوی را هم از انتقاد خود معاف نمیگرداند). او در باختر بیشتر به «از خود بیگانگی» (alienation)

میانددیشد تا «کمپایی» (که هنوز در Critique de la Raison Dialectique ش
مقوله‌ی بنیادین بود). بیمزدگی‌ی او از کمونیزم یکه‌تاز آمیزه‌یی ست شگرف از يك تحلیل،
پاره‌یی آزاده‌گرا و پاره‌یی معتقد به خود مختاری انسان (libertarin) .

سارتر در سالهای انگیختگی ، از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ ، این دریافت را فراهم میساخت
که آن‌چنان «افزون سیاست گرا» ست که قبل از آن «دور از سیاست» بوده است . این‌نوسان
تند و ناگهانی میان درگیری بسیار شدید و واژدگی سرد هنوز آشکار است، و البته، به اندازه‌ی
رابطه‌ی میان این دو شیوه‌ی ظاهر مخالف، همچنان روشن باقی میماند .

سارتر توصیه میکند که مردم جوان نباید تاریخ بخانند . «چه سودی میتوانید از آگاهی
یافتن بر جنگلهای Punic یا صلیبی عاید خود سازید...» ، لیکن خود سارتر راهش را
بیشتر يك مسیر تاریخی می‌شناسد. موقعیت‌های او اکنون بیشتر از هر زمانی در گذشته، مشخص
شده‌اند. او هنوز تا اندازه‌یی يك کنشگر افراطی ست ، اما تا اندازه‌یی - و تا اندازه‌یی بیشتر
از هر زمان دیگر - وجدانی بیقرار و منتقد-از-خود .

تلاش ، قتلن . لیکن آنچه که اکنون درباره‌اش بگران است پرهیز از فتایح
نامطلوب معینی ست که از تلاش گران برمیاید. یکبار سارتر هر گونه انتقاد از ستالینگرایی را
همچند «بازگرفتن امید از کارگران Billancourt» دانست . امروز چنان انتقادی را
مطلقن ضروری می‌شناسد. اکنون سارتر به جای «انقلاب به هر قیمت» میگوید «انقلاب آری،
اما نه به قیمت پایان بخشیدن به جامعه‌یی که کلن غیر- شخصی شده است، که فقط به شیوه‌های
گوناگون از مردم سلب مالکیت میکند و آنان را از خود بیگانه میگرداند...» بدین سان
جایگاههای تازه‌ی او در عین حال هم فریاد جنگ و هم تامل است .

ژان پل سارتر برای يك چهارم سده، متفکری بوده است با درگیری‌ی سیاسی . او هنوز
هم‌چنان است، لیکن چنین مینماید که اکنون درست آن اندازه درگیر پندارها، نگره و اندیشه
- در حد فرایندی از تجربه‌ی تاریخی چندین چهره که از هم جدا میشوند و باز در هم میامیزند-
میباشد که روزگاری درگیر کنش بود، درگیر تعهد بود و درگیر «عمل» .

Francois Bondy

- ۱ - «بی‌نام شهر»، برابر Utopia ، از دیر آریانپور . نگاه کنید به «زمینه‌ی جامعه
شناسی» ش .
- ۲ - برگردان از دکتر امیر حسین آریانپور ، نگاه کنید به همان کتاب .

● اندازه کردن بریتانیا

به هنگام سلطنت الیزابت اول ، انگلستان کشوری بود کوچک ، بایک طبقه‌ی بازرگان
و تولید کننده‌ی جوان و جاه طلب ، جویای ثروت و در تکاپوی قدرت .
در درازای سه سده‌ی پس از آن ، بازرگانی و تولید انگلیس شبکه‌ی قدرت خیش
را بر کره خاک گسترده ساخت . لیره‌ی سترلینگ بریتانیا ، وسیله‌ی مبادله‌ی بین‌الملل

کردید. کشتی‌های بازرگانی و ناوگان جنگی انگلیس Union Jack (پرچم بریتانیا) را در هر دریا و در کرانه‌ی هر کشور به‌اعتزاز آوردند. مستعمره‌های انگلیس و وابستگی‌ها، بیش از ۱۳۰ تا در شمار، چهار یک سیاره را گرفتند.

امروز به‌هنگام سلطنت الیزابت دوم امپراتوری بریتانیا بریده و کوچک شده‌است، خیلی ساده، به‌اندازه‌ی یکی از نیم دوجین ملت‌های سرمایه‌دار اروپایی. طبقه سرمایه‌دار و بازرگان انگلیسی که قدرت را با حزب کارگر بهر کرده، پیر شده‌است، ایستا، و محافظه‌کار. حزب محافظه‌کار در انتخابات پسین اکثریتی به‌چنگ آورد. سخنگوی آن، ادوارد هیث. در پاپان سال، دیداری از کشورهای متحد به عمل آورد و در گفتگوی با U. S. News and World Report نقش امروز بریتانیا را چنین تشریح کرد:

در بریتانیای امروز نقش آینده‌ی خود را همچون پاره‌یی از یک اروپای متحد می‌شناسیم. اروپای متحد نیرومندی را می‌بینیم، در حد همکاری برابر کشورهای متحد که سهم بزرگی از مسئولیت را بردوش دارد و میکوشد که جهان را جایی بهتر و مصون‌تر برای زندگی بسازد. پرسش: پس از عضویت در جامعه‌ی اروپا، چه مقامی برای بریتانیا در زمینه قدرتهای جهانی قائل هستند - یک «انگلستان کوچک» یا یک «بریتانیای بزرگ»

پاسخ: ما هرگز نمیتوانیم به انگلستان کوچک‌سده‌های پیش باز گردیم. نه میتوانیم یک قدرت برتر باشیم، به‌جیمی که کشورهای متحد هست، ما قدرت متوسطی خواهیم بود در ردیف اول. ما خود ترتیب کار هامان را خواهیم داد، منافع ما باید مقدم قرار گیرد...

پرسش: آیا دوران قدرتهای برتر گذشته است، یا این که اتحاد شوروی و کشورهای متحد میتوانند به‌اتفاق هم بر دیگران حکم برانند.

پاسخ: اتحاد شوروی یا آمریکا بر انگلستان حکم نرانده‌اند و بریتانیا قصد آن ندارد که بگذارد بر او حکم برانند. لیکن تردیدی نیست که، هنوز در دوران قدرتهای برتر به سر می‌بریم. آنان در طبقه‌ی جداگانه‌یی قرار دارند و گویی برای مدتی دراز همچنان خواهند ماند... ما می‌خواهیم - اروپای باختری نیرومندتری به وجود آوریم که بتواند صدای خودش را به‌خوبی به گوشها برساند. (U. S. News and World Report، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۰، ص ۲۶)

آقای هیث نقش تازه‌ی بریتانیا را در حد یک قدرت جهانی درجه دوم منصفانه می‌شناسد. او همچنان از نیازمندی ملت‌های اروپای باختری به گردهم آمدن و همکاری کردن آگاه است. لیکن هنوز نخستین اصل در همکاری گروهی کامیاب را فراموش کرده است: منافع کل باید بر منافع فردیادسته برتری داشته باشد.

تا روزی که آقای هیث و مخالفانش در اروپای باختری این اصل را به‌خوبی نشناسند و برابر آن عمل نکنند همچنان سخنگوی قدرتهای مستقلی خواهند ماند، ستیزه‌کنان بایکدیگر و پیاده‌هایی در شطرنج قدرتهای برتر.

سکات فی‌یرینگ

● اندر برنده شدن جایزه ی Pulitzer

آگاهی یافتیم که جایزه ی Pulitzer شعر، در سال ۱۹۷۱ به من اعطاء شده است. از توجه قضات به شعر خودم شادمان هستم و میخواهم از آنان که خاسته اند نظرشان را به همگان اعلام کنند سپاسگذاری نمایم.

اما پس از سالها که خبرهای آسیای جنوب، خاوری و توضیح های واشینگتن را در باره ی آنها میشنویم، من بسیار هوشیارتر از آنم که بتوانم تهنیت و ستایش عمومی را همگام با صمیمیت کافی، به عنوان یک امریکایی باور کنم، و یا به آن خوش آمد بگویم، مگر در حد فرصتی برای ابراز آشکارای شرمندگی بی گناه بسیاری از آمریکاییان، روزهای پشت سر هم، از روی ناچاری و در سکوت، احساس میکنند.

میخواهم پول جایزه به طور مساوی میان (Cinema Reprtory) Alan Blanchard Theater خیابان، Telegraph، برکلی، کالیفرنیا) - نقاشی که با اسلحه ی پلیس، به هنگام تماشای رویدادهای امریکایی از بامی دور در کالیفرنیا کور شد - و Resistace (جنبش ضد سر باز گیری) بهره گردد.

Montana، مه ۱۹۷۱

W. S. Merwin

● آزادی ی Hugo Blanco

۱

کمیته ی عدالت کشورهای متعدد برای زندانیان سیاسی امریکای لاتین، «USLA»، روز ۲۵ ژانویه ۱۹۷۰ گزارش کرد: هوگو بلانکو (۱) در میان دور و بر ۱۰۰ زندانی سیاسی بود که روز ۲۲ دسامبر ۱۹۷۰ آزاد شدند.

دولت سر تیب Valasco Alvarado (لیما: کشور پرو) فرمان عفو را در ۲۱ دسامبر امضا کرد. غیر از بلانکو نام انقلابیهای سرشناس دیگری مانند Hector Bejar و Ricardo Gadea (۲) نیز در فرمان دیده میشود.

اما دست کم پانزده زندانی سیاسی دیگر همچنان نگاه داشته شده اند، و از آن میان انقلابی ی آرژانتینی Eduardo Creus. کرئوس از ۱۹۶۲ بازداشت شده، به دنبال تلاشی برای آزادی در پرو. کرئوس پیش از آن نیز به همکاری با بلانکو در تشکیل اتحادیه های دهقانی در پرو متهم بود.

بلانکو تلفنی میگفت که نخست زندانیان فرمان عفو را باور نمی کردید. خود بلانکو میپنداشت شوخی ستمکارانه یی است. روز ۲۲ دسامبر بلانکو هنوز خبر نداشت. زنش Blanca و پسر هفت ساله اش Chaupimayo باه داد بدیدارش آمدند با خبر خوش آزادی.

پیش از نیمروز بلانکو آزاد شد. بیدرنگ به زندان مرکزی لیما شتافت تا در باره ی رفیقش ادوارد کرئوس پرسش کند. زندانیان به او گفت که کرئوس آزاد نمیشود زیرا زندانی سیاسی نیست! بلانکو به وزارت کشور رفت تا در این باره گفتگو کند، نپذیرفتندش. آن گاه کمیته ی دفاعی در لیما تاشید تا برای آزادی ی کرئوس و دیگران تلاش کند.

بلانکو عفو خود را بر آیندی از تلاش بین‌الملل برای آزادی زندانیان سیاسی در امریکای لاتین میدانست و سپس، به سپاسگذاری از کمیته‌ی عدالت کشورهای متحد، و دیگر سازمانهایی که برای آزادی او کوشیدند پرداخت. بلانکو در پیام خود گفت این مردم و این سازمانها زندگی مرا به‌هنگام دادرسی نجات دادند و سپس رهایی‌ی مرا از زندان فراهم کردند. اکنون همه‌ی آنها باید برای رهایی‌ی کرئوس تلاش کنند و برای رهایی‌ی زندانیان سیاسی دیگر ...

روز ۲۴ دسامبر هفته‌نامه‌ی لیما گفتگویی با بلانکو داشت. نماینده‌ی هفته‌نامه پرسیده بود بلانکو پس از هفت‌سال و هفت‌ماه زندانی بودن، چه احساسی دارد. پاسخ بلانکو چنین بود: پیش از هر چیز باید بدانید که من آشنایی و جهت‌یابی را از دست داده‌ام. دنیای من در سلول زندان فشرده و کوچک شده‌است. باز یافتن احساس آزادی دشوار است ... سپس بلانکو آرمانه و با استواری افزوده بود که همچنان به انقلاب سوسیالیست باور دارد، رزمنده‌ی سردرمنش ترانسکی‌گرا. سپاسگذار از همبستگی که در راه رهایی‌ی او نشان داده‌شده و در پرو همچنان به چشم می‌خورد که در لندن یا پاریس ...

بلانکو اشاره کرد که دریافت يك پیام پشتیبانی‌یك چك از سوی کسانی که آدم نمیشناسد نشانه‌این است که آدم تنها نیست .

اکنون چه می‌خواهید بکنید ؟

شاید باور نکنید اما راست می‌گویم . اکنون باید یاد بگیرم که چگونه تماشا کنم، گوش بدهم، سخن بگویم ، از خیابان بگذرم. پس از آن بیدرتنگ به تلاشی برای آزادی کرئوس و دیگران خا هم پرداخت. میهن پرستان باسک (اسپانیا) و زندانیان سیاسی مکزیك نیازمند کمک و هم‌دردی هستند. در کشور خودم (پرو) يك اصلاح‌گرایی‌ی سرمایه‌داری در جریان است. من تازه رسیده‌ام باید وضع را بررسی کنم و موقع خودم را روشن بسازم .

بلانکو را مردم روی شانه‌ها بردند.

۲

رهایی‌ی هوگو بلانکو پیروزی‌ی الهام بخشی برای جنبش انقلابی‌ی امریکای لاتین به شمار است . بلانکو پیکره‌ی انقلابی‌ی پرو نخست به خاطر شیوه‌ی ویژه‌اش شناخته شد، رفتن مستقیم به سوی دهقانان و کمک به آنها در تاشیدن اتحادیه‌های دهقانی‌ی نیرومند و رزمنده . رهایی‌ی بلانکو همچنان برای جنبش جهانی‌ی ترانسکی‌گرا يك پیروزی‌ست . بلانکو ، به هنگامی که در دادگاه با مجازات مرگ رو در رو بود ، وابستگی‌ی خود را به بین‌الملل ۴ اعلام داشت و رهایی‌ی امریکای لاتین را از یوغ ایمپریالیزم در تلاش حزب سوسیالیست انقلابی شناخت .

بلانکو بیش از هفت سال و نیم زندانی بود . پیش از آن در تدارک تظاهرات بزرگ به هنگام بازدید معاون رئیس جمهوری کشورهای متحد (ریچارد نیکسون) از پرو ، در ۱۹۵۸ ، نقشی موثر بازی کرد . چون ناگزیر شد از پرو بیرون رود به Cuzco باز گشت و با دوستانش به تشکیل اتحادیه‌ای دهقانی پرداخت .



هوگو بلانکو

در زندان
El Fronton

عکسی که پنهانی گرفته شد

در جنبش بزرگ و انقلابی آمریکای لاتین، پس از بنیاد گذاری دولت کارگری کوبا، هوگو بلانکو به پیکره بی افسانه‌یی بدل گردید. اتحادیه‌های دهقانی به رهبری او به مبارزه با زمینداران بزرگ برخاستند.

سپس بلانکو به برگردان برنامه تراتسکی گرایان و سازگاری دادن آن با وضع پرو دست برد. در زمستان ۱۹۶۲ و بهار ۱۹۶۳ اتحادیه‌های دهقانی باز گرفتن زمین را از مالکان به رهبری بلانکو آغاز کردند. زمینداران با نیروی پلیس و ارتش پاسخ گفتند... و سرانجام بلانکو، که از نوامبر ۶۲ تا مه ۶۳ میان دهقانان پنهان بود، دستگیر گردید.

دهقانان پرو میگویند همه چیزمان را از اوداریم. همه‌ی دیگر گونیها در اینجا از بیم انقلاب و کوشش اتحادیه‌های انقلابی بلانکو، پدید شده است.

فداکاری در باره‌ی بلانکو همگانی است. در هر خانه‌ی دهقانی يك بستر خالی دیده میشود. بستری که در انتظار بلانکوست تا در گشت خود یا هنگامی که شبانه برای سامان دادن به اتحادیه‌ها، گریزان از پلیس، به آنجا میرسد در آن بیارامد. در جنوب هیچ نامی

جز از آن او شور و جنبش پدید نمیکنند .
 در ۱۹۶۳ چه دربارهی او گفت : « بلانکو در رأس جنبش پرو جای دارد . تلاش او لجوجانه بود اما فروکوبی نیروی بیشتری داشت . فرو افتادن بلانکو کار راتمام نمیکنند ، جنبش پیش خواهد رفت . »
 پیشرفت اتحادیه‌های دهقانی با بلانکو پیشاپیش آنها ، حزب کمونیست رانگران ساخت تا آنجا که به شکست نهضت کمر بست .
 تصویر بلانکو ، رزمنده‌ی با انضباط تراتسکی گرا ، جوانان پرو را زیر تاثیر گذارد . حزب کمونیست معتقد بود که نهضت باید از بالا رهبری شود . بلانکو از میان دهقانان و به کمک خود آنها رهبری میکرد .
 هوگو بلانکو و ۲۸ رهبر دهقانی در ۳۰ اوت ۱۹۶۶ به داوری کشانده شدند و برای بلانکو تقاضای اعدام شد . دادگاه بلانکو را به بیست و پنج سال زندان محکوم کرد و دادستان پژوهش خاست .
 از آن پس موج اعتراضی از سراسر جهان آغاز گردید . تظاهر ، قطعنامه ، تقاضا اعتراض . از ژاپن ، فرانسه ، کانادا ، کشورهای متحد ، بلژیک ، بریتانیا ، اسکاتلند ، یونان ، ایتالیا ، شیلی ، سوئد ، آلمان ، نیجریه ، هند ، مکزیک ارژانتین و خود پرو .
 بلانکو از پشتیبانی ژان پل سارتر ، برتراند راسل ، حزب کارگر انگلیس ، اتحادیه‌ی کارگری کبک ، اتحادیه کارگری ایتالیا و حزب کارگر در کشورهای دیگر برخوردار شد .
 و سرانجام ، تلاش و همبستگی همگانی بشری به آزادی او انجامید آزادی مردمی که جز آرزوی رهایی دهقانان ازرنج و گرسنگی گناهی نکرده بود ،

- ۱- نگاه کنید به ا. و . شماره ۵، دی ۴۸، ص ۶۱۱: « پیگیری برای برپیداد. »
- ۲- نگاه کنید به ا. و . شماره ۶، اسفند ۴۸، ص ۷۷۲: ریکاردو « آگادیا در زندان آل فرنتن »

سِون آپ

سون آپ آخرین کلام در لذت و نشاط





ایرانول البرز

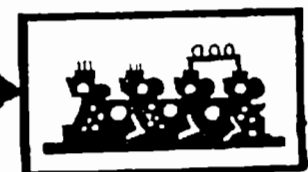
برای موتورهای بنزینی

ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپرشارژ و ممتاز برای
موتورهای بنزینی

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپرشارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور